کابل بی زر باشد بی برف نه

منظرهٔ بازار شاهی پس از برف باری

کابل شمارهٔ (۸۴) سال ۷

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ « ابن سینا »
عنوان تلگرافی : کابل انجمن
مخابرات با ع ، ص شهزاده احمد علیخان
(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله : ۱۴ «
« خارجه : نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف نصف قیمت

ماه حوت ۱۳۱۶ هجری شمسی — فروری - مارچ ۱۹۳۷ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
عوامل مهمهٔ پیشرفت و انکشاف پشتو	جناب محمد ابراهیم خان عفیفی	۱
نویسنده و نویسندگی	جناب غلام دستگیر خان	۱۴
خیر سباهم ددی میاشتی دی	جناب ارسلان خان	۲۴
فلسفهٔ بدایع	جناب محمد قدیر خان تره کی	۲۷
اخلاق اطفال	« احمدالله خان کریمی	۳۴
نفسانی ژوند	« محمد اعظم خان ایازی	۴۰
غزل	از طبع جناب « شایق »	۴۵
مشاعره	قاضی شکرالله خان	۴۷
د پشتو مبصر وائی	«	
عبدالخالق خان « اخلاص » وائی		۵۰
وفاداری	جناب قیام الدینخان خادم	۵۱
کورنی مینه	« امان الله خان	«
هدیه عاشق	از طبع جناب جلال الملك هرج مرزای مرحوم	۵۲
ترجمهٔ هدیه عاشق	جناب گل پاچا خان الفت	۵۳
پیری شاعر	اثر جناب « جامی »	۵۴
کاربتدریج (ورووروو)	جناب « اخلاص »	۵۶
یو زنگلی بنیآ دم	« « خادم »	۵۷
د زوانی ارمان	« « زمریالی »	۶۰
سلطان محمود	ترجمهٔ جناب « امینی »	۶۱
بگرام	جناب احمد علیخان کهزاد	۷۰
ارمغان بدخشان	« شاه عبدالله خان بدخشی	۷۸
د پشتو ادیبانو آثار	« محمد گل خان « نوری »	۸۴
کار او دعمر اوژدوالی	« قیام الدینخان « خادم »	۸۸
علاج ذریعهٔ موسیقی	ترجمهٔ جناب غلام نبی خان	۹۰
نابغهٔ ۲۸ ماهه	« « «	۹۳
اخبار زیری	شعبهٔ نشریات	۹۵
تاسیس مکتب رشدیه در چاریکار		۹۷
بمشترکین محترم ما	مدیریت نشریات	۱۱۳
ترفیع در انجمن	انجمن	«
غلطنامه		۱۱۴

تصاویر

تصاویر	صفحه
اعلیحضرت همایونی بروز عید سعید اضحی	۱
یك گوشهٔ قشنگ و نو ساخت شهر کابل	۱۷
گوشهٔ شمالی غربی شهر کابل	«
قسمتی از شهر کابل وجادهٔ اندرابی	۲۸
گوشهٔ غربی شهر کابل و پل هارتن	«
حصهٔ غربی شهر کابل ومنظرهٔ عمومی فابریکه‌های حربیه	۳۸
قسمتی از شهر کابل و رودخانهٔ آن	«
یك گوشه از باغ و چوبترهٔ باغ بگرامی	۴۸
منظرهٔ برفباری در جادهٔ مقابل دواخانهٔ عمومی	۵۸
« « ازهوتل کابل وچارسوی مقابل آن	۶۸
« « در یك گوشهٔ قصر گلخانه	«
هیئت افتتاح کنندگان مکتب رشدیه چاریکار	۱۰۱
و ، ج محمدعمرخان والی کابل درحال ایراد نطق	۱۰۴
ع ، ص عبدالاحمدخان معین وزارت معارف «	۱۰۷
ص ، غلام جیلانیخان جلالی مدیر معارف ولایت کابل «	۱۰۹
یکی از شاگردان مدرسه درحال ایراد خطابهٔ شکریه	۱۱۲

از سلسلهٔ مقالات مسابقه

برندهٔ جائزهٔ نمره دوم

عوامل مهمهٔ

پیشرفت وانکشاف پشتو

بقلم جناب محمد ابراهیم خان عفیفی معاون ادارهٔ روز نامهٔ اصلاح

اهمیت اقتراح :

با دلایل بسیاری میتوان ادعا کرد که یکی ازمهمترین اقترا حاتیکه تا کنون ازطرف انجمن محترم ادبی کابل طرح‌شده همین موضوع « تحقیق ومطالعه در پیدا کردن ونشاندادن وسائل واسباب پیشرفت وتعمیم پشتو » است انجمن‌را باید تبریك گفت که این کار مهم‌را از خوبترین راه انکشاف آن تعقیب کرده و بهمه موقع داده که افکار وآرای خودرا درین زمینه اظهار دارند ـ طبیعیست که از مجموع این افکار وآراء که البته همه فضلا ودانشمندان کشورنه به مقصد مسابقه وبردن جائزه بلکه به منظور کمك ومساعدت به پیشرفت‌یکی ازمهمترین

ارمانهای ملی در ان شرکت خواهند جست یك دسته افکار و نظریات مفید وثابتی بدست خواهد آمد که از روی آن میتوان خط مشی وپر و گرام صحیح ومناسبی برای انجام این منظور بزرگ که امروز دیباچهٔ افکار وطنخواهان را تشکیل میدهد بدست آورد ـ باتحصیل این منظور که راه عزیمت و رسیدن بهدف ومقصد تا اندازهٔ معلوم میشود میتوان امید وارشد که زودتر به مقصود دسترسی ممکن گردد .

اقتراح ومسابقه در بین ارباب قلم وفکر درچنین موضوعات خیلی مهم بوده ویکدستور کلی بدست میدهد ـ امروز اقتراح ومسابقه بقدری حائز اهمیت شده که نه تنها در موضوعات ادبی طرف توجه است بلکه درهر رشته از شئون زندگانی از آن استمداد میجویند حتی در شعبهٔ عمارات و طرح ابنیه وقصور تقریباً میتوان گفت که هیچ بنا وعمارت بزرگی تعمیر نمیشود تا تهیه نقشهٔ آن قبلاً در بین معماران و مهندسین به مسابقه گذارده نشده باشد .

کاریرا که ما امروز شروع کرده ایم بی شباهت به عمارتی نیست که اینك مشغول طرح تهداب آن میباشیم ـ البته اگر ما عاقلانه رفتار کرده و قبلاً نقشهٔ درست و موافق طبیعت و محیط خود تهیه نمائیم نسبت به عظمت و جمال و تکمیل این عمارت میتوانیم مطمئن باشیم اقتراح انجمن را که در تجسس یك چنین نقشه ایست باید خیلی مهم تلقی کرد .

وسائل پیشرفت :

بنده باساس مطالعات عاجزانهٔ خود بطور کلی اساس پیشرفت و انتهای زبان پشتورا مبنی وسائل ذیل میدانم :

۱ : ترجمه : رول ترجمه در حیات علمی واد بی وتمدن جوامع خیلی مهم است اگر ما سیر جریان تاریخ رادر نظر گرفته مطالعات خود را ادامه بدهیم ملتفت خواهیم شد که هر تمدنی از راه ترجمه از قومی بقوم دیگر منتقل شده وتراجم اولیه بمنزلهٔ اولین نهالی بوده که در زمین فکر وروح قومی غرس شده و بعدها در اثرمطالعات وزحمات فکری دانشمندان آبیاری یافته و نضج گرفته مثمر ثمرات مطلوب گردیده است ـ درخشان ترین فصول تمدن های گذشته تمدن یونان است که حتی امروزه هم دها ودانش فوق العادهٔ حکما وفلاسفهٔ آن طرف تقدیر واستفادهٔ دانشمندان است ـ اما نباید تصور کرد که تمدن یونان فقط زادهٔ افکار ابنای آن بوده بلکه دانشمندان اولیهٔ یونان نیزریشهٔ افکار خود را از راه تعلیم از علمای آسیا و فنیقیه و مصر وکریت فرا گرفتند واز راه ترجمه آنرا در سر زمین خود نشاندند که بعد ها تنمیه یافته وبارور شد.

همچنین در دورهٔ اسلامی ابتدای افکار وآرای علمی ازراه ترجمهٔ کتب وآثار علمی ملل سائره بوجود آمده ، وکذالك اروپائیان نیزاولین تهداب تمدن خودرا ازراه ترجمهٔ کتب وآثار اسلامی ویونانی ورومی طرح کردند ـ پس ترجمه همانطور که گفتیم راه انتقال تمدن بوده وابواب علوم ومعارف را برروی همه بازمینماید .

یکی ازمهمترین اسباب پیشرفت وترقی برای زبان پشتو همین ترجمه است که بایستی همه گونه وسائل برای آن مهیا وموجودباشد ـ والبته یکی ازین وسائل مهمه کتب گرانبهای علمی وفنی است که ترجمهٔ آن برای تهیه ذخائر زبان اهمیت کلی داشته از یکطرف برای زبان پشتو مواد وذخائر علمی تهیهٔ مینماید واز جانب دیگر چون زبان دارای مواد وذخائر علمی وفنی شد میل تحصیل

را درنهاد خود وبیگانه تحریك مینماید وباینوسیله مطلوب حاصل می شود، اغلب جوانان باذوق امروزهٔ خود را می‌بینیم که مشغول فرا گرفتن زبانهای خارجه چون فرانسه وانگلیسی وعربی وتور کی میباشند البته دراینکار سائقی غیر از همان مواد وذخائر علمی که درین زبانها موجود است ندارند و میخواهند که باتحصیل یکی از آن ها بابی ازعلوم ومعارف برروی خود بکشایند ـ البته اگر برای زبان پشتو نیز مواد و ذخائر مهمهٔ علمی وفنی از راه ترجمه تهیه گردد عموم را به‌تحصیل خود برغبت تمام مائل خواهد ساخت ـ ترقی و انکشاف اغلب السنهٔ شرقی نیز بهمین صورت بعمل آمده‌است چنانچه زبان‌عربی که امروزه برای تمام زبانهای آسیائی سرمشق شده میتواند نخستین سرمایهٔ خود را از راه ترجمه فرا گرفت باین‌معنی که درعصر محمدعلی پاشا که‌ذوق‌زیاد درفرا گرفتن فنون جدیده داشت برعلاوهٔ فرستادن طلاب به مجامع اروپا یك (دارالترجمه) نیز تأسیس فرمود ـ مؤسسهٔ مزبور تقریباً پنجهزار جلد کتاب علمی از زبان فرانسوی ترجمه کرده وبرای بسیاری لغات علمی وفنی وآلات جدیده کلمات جامعی وضع نمود که همین ذخائر در علوم جدیده ریشهٔ نهضت زبان عربی قرار گرفته ومنتج عظمت وتکامل امروزهٔ آن گردیده است ـ پس ترجمه ازهر حیث که دقت نمائیم برای توسعه وانکشاف زبان پشتو مهم ومؤثر بوده باید در این خصوص ازهیچگونه مجاهدت و کوشش ومصارف خودداری نشود .

۲ : تدوین انسایکلوپیدیا :

P.4

انسایکلوپیدیا جامع وحافظ علوم بشری است جامعهٔ که در زبان بومی خود انسایکلوپیدیا ندارد شیرازهٔ علوم و معارف آن اوراق وپراگنده بوده، لغات

و کلمات آن دستخوش فراموشی ومرگ میباشد .

هرچند بعضی‌ها درشروع کار - اقدام باینعمل‌را شاید زائد بدانند ولی بنظر بنده این‌عمل هرچند فوق‌العاده سنگین ورنج‌طلب است امابهمان‌اندازه مهم‌میباشد .

البته محال هم نیست که مایك چنین فکر ونظری داشته باشیم - انسایکلوپیدیا انواع زیادی داشته ونباید خوانندگان محترم منتظر باشند که ماتهیه انسایکلو پیدیائی‌را به‌عظمت - «انسایکلوپیدیا بریتانیکا» پیش نهاد میکنیم - بلکه مابه‌عظمت وبزرگی اینعمل آشناء بوده وانجام یك چنین عملی‌را باحالت فعلی ازحیز امکان خارج می‌بینیم - ولی‌مانعی نخواهدداشت اگر منتظر ترتیب یك انسایکلوپیدیای کوچکی چون « پپولر انسایکلوپیدیا » وامثال آن باشیم - منظور عمده درین کار تشریح کامل لغات و کلمات افغانی ودر صورت امکان پیدا کردن ریشه واصل آن باساس طرز تحقیق انسایکلوپیدیائی از السنهٔ باستانی است که باین ترتیب ازیکطرف اصالت وقدامت زبان ثابت واز جانب دیگر برای حفظ ونگهداری آن وسیلهٔ خوب و مامونی بدست می‌آید - منظور مهم دیگر درین‌عمل راه یافتن لغات علمی وفنی جدید بزبان پشتو است والبته این کار آسانی نیست دست های هنرمندی میخواهد که به کمك علم وبصارت کامل این عمل بزرگ را که‌میتواند منشاء وتطور کاملی درزبان واقع شود از پیش ببرد .

برای اینکار باید یك‌هیئت علمی مهمی بوجود آمده وازروی یك مرامنامهٔ شاخصی که قبلاً بایستی ترتیب شودکار نماید واز کار های سائر هیئت‌های که در ممالك سائره مشغول کار شده وآن‌را انجام داده اند سرمشق بگیرد عقب ماندگی اگرچه معائب بسیاری دارد ولی باید اشاره کرد که درین عصروزمان یك‌مزیت‌دارد که‌آن عبارت ازعدم تحمل‌زحمت به تجربه است زیرا

هر ملت عقب مانده اگر بخواهد آهنگ ترقی و تقدم کند محتاج نیست دست به تجارب گونا گون بزند بلکه میتواند از تجارب سائر ملل که پیش قدم اند سرمشق گرفته وبهمان راه بدون زحمت به تجربه وبزودی بسر منزل مقصود برسد حالا دراینکار هم ما محتاج تجارب طاقت فرسا نخواهیم بود و بلکه می توانیم ازمطالعهٔ اعمال دیگران سرمشق بگیریم ـ در ممالك سائرهٔ مشرق زمین که درین راه دست زده اند بطور دفعی نبوده بلکه متدرجاً متوجه انجام آن شده ودرجزوه های کوچك کوچکی آنراترتیب ودراوقات معینی طبع و توزیع نموده اندو باینوسیله درظرف چندین سال توانسته اند این کار بزرگ را پیش ببرند .

پس ماهم باید تدوین یك آنسایکلو پیدا یای متناسبی‌را برای زبان پشتو درنظر گرفته و برای انجام آن متدرجاً داخل عمل شویم و باینوسیله برای تنمیهٔ ریشه و اساس و توسعهٔ لغات پشتو زمینهٔ مساعدی تهیه نمائیم .

۳ : تحریر کتب درسی بافغانی :

یکی از وسائل مهمهٔ دیگر که بنظر بنده برای تنمیه وتوسعهٔ پشتو تأثیر بسیاری دارد تحریر کتب درسی مکاتب بزبان افغانی است ـ نتیجهٔ این عمل آشکار است چه ازیکطرف اولاد وطن را مستعد تحصیل زبان ساخته واز جانب دیگر زمینهٔ خوبی برای پرورش ونشو ونمای زبان بدست میدهد ـ زیرا در اثنای که مؤلفین ومترجمین مشغول انجام این عمل می‌شوند خودرا مواجه به بسالغات علمی و فنی و اصطلاحات یافته ونا گزیرند که برای انجام مقصود به سوابق زبان و ارباب خبره وکتب ورسائل مراجعه کرده وکلمات موزون ومناسبی درعوض هرکلمه پیدا نمایند وباین ترتیب طبیعیست که زبان قوت ونیرو مییابد وبرای تعبیر مطالب علمی وفنی استعداد و سعت پیدا میکند .

٤ : مسابقات ادبی :

بطوریکه میدانیم درجشن استقلال افغانستان هرسال عدهٔ ازارباب قلم و فضل کتب ورسائل متعددی ترجمه وتالیف نموده به‌نمایش میگذارند ـ اگرازین‌موقع سعید استفاده شده وقبلا از طرف انجمن در موضوعات مخصوصی طرح مسابقه بین نویسندگان ریخته شده وجوائز قابلی مقرر گردد یقیناً آثار خوب و مفیدی بدست آمده وخدمت مهمی در تنمیهٔ زبان پشتو انجام داده خواهد شد ـ البته ضرور نیست که این مسابقه حتماً در موقع جشن استقلال بعمل آید بلکه باقتضای موقع مانعی نخواهد داشت که سلسلهٔ اینطور مسابقات بطور دائمی جریان داشته باشد .

٥ : جمع آوری لغات :

جمع آوری وتدوین قاموس لغات پشتو اهمیت زیادی داشته‌وجای مسرت‌است که بعضی افراد حساس ودانشور مملکت از قدیم این خیال‌را بسر داشته ودر جمع وتدوین آن زحمت کشیده اند چنانچه ـ ازشخصی محترمی که دراینکارذوق سرشاری دارد شنیده ام که موفق به جمع آوری وتدوین هفت هزار لغت سرهٔ پشتو شده وکتاب لغتی ترتیب داده است واین مقدار محصول زحمت و کوشش یك نفر بوده والبته اگر هیئت وافراد زیادی در اینکارمصروف شوند ممکن است موفقیات بزرگی نصیب گردد ازبعضی دوستان شنیده ام که افغانیئیکه درشهر ها وحوالی آن گفته میشود اغلب تحت تأثیر السنهٔ سائره رفته اما افغانانیکه در درون کوها ونواحی سرحدی زندگانی میکنند بواسطهٔ عدم اختلاط بااقوام‌سائره زبان شان از تاثیر ونفوذ زبانهای غیر محفوظ مانده وبنابران حافظهٔ آنها منبع

یك سلسله لغات جامع ومفید ی میباشد که اگر جمع وتدوین گردد کمك زیادی در توسعهٔ زبان پشتو خواهد نمود البته اینکار هیئت ها وافرادیست ـ که‌بایستی در دورترین زاویا ومحالات پشتو زبان رفته وباتماس وتحقیق آنرا جمع وتدوین نمایند ـ یکی از دوستان در ضمن تاکید اهمیت این مطلب اظهار میداشت که وقتی‌ازحبیبی مدیر دانشمند طلوع افغان‌بمناسبتی پرسیدم که لغت « گروزینه » را که بمعنای فحص وکنجکاوی گرفته ودراخبار خوداستعمال ، می نمایند از کجا یافته اند : (ازقرار معلوم این لغت در شهر قندهار رواج نداشته) مشار الیه ازقول‌مدیر طلوع افغان‌اظهار داشت که‌این لغت‌را (دریکی ازدهات) اززبان دهقانی شنیده وبمعرض استعمال گذاشته است .

مقصد از ایراد این جمله آنکه اگر هیئت ها وافرادی برای گردش در زوایای مملکت وجمع آوری لغات مامور شوند البته‌لغات وکلمات زیادی بدست آمده وحفظ وتدوین آن در توسعهٔ زبان می افزاید .

٦ : سرودملی :

خوانندگان تعجب نکنند اگر من سرود ملی را در ذیل عوامل تنمیه وتوسعهٔ زبان پشتو حساب می نمایم ـ سرود ملی هر مملکتی در حقیقت خلاصه و جوهر کمال مطلوب آن درزندگانی می باشد ـ ما باید درزبان پشتو سرود ملی داشته باشیم واین سرود بقدری باید جاندار و مهیج باشد که موقع خواندن خاموش ترین احساسات را درنهاد ما زنده و تحریك نماید ـ و البته این عبث نیست که درممالك سائره سرود های‌مهیجی ترتیب داده‌وباخواندن آن آواز مقاصد خویش را درزندگانی بگوش خود وبیگانه میرسانند ، سرود ملی

ما باید به شعر حماسی پشتو باشد واین سرود که‌روح کمال مطلوب جامعهٔ ما را نمایندگی می نماید نباید هدف یگانهٔ ملی ما را همچو اشعار فارسی جامدی که بعضی‌ها سروده اند فقط « شمشیر زنی ومعرکه جوئی » قرار دهد بلکه متوجه باشد که عظمت گذشتهٔ افغانستان مربوط بچه عواملی بوده و بزرگواری آئندهٔ آن منوط بچه اسبابیست ـ باید این‌عوامل‌را باشاره بافتخارات تاریخی وعظمت گذشته وامیدهای روشن آینده هدف مطلوب هرفرد قرار دهد والبته یکی‌ازین عوامل مهمه زبان پشتو است که بایستی در طی ـ این سرود اشارهٔ بطرف آن بشود ـ انجمن برای اینمطلوب باید یك موزیسین متخصص را در خدمت خود داشته از افکار وارای او استفاده کنند سرود ملی را باید بطور مسابقه دربین شعرا باقید شرایط مطلوب تهیه‌نموده و بعد آهنگ انرا در قیدت بیاورند وآنرا در موزیك وساز ملی بمعرض استعمال بگذراند بهتر است نت سرودهای ملی ممالك مختلفه را بدست آورده و به کمك متخصص فن از بعضی قسمت های آن اگرلازم دیده‌شود در آهنگ سرود ملی اتخاذ اسلوب شود ـ خلاصه انکه این سرود باید خلاصهٔ افتخارات گذشته و امیدهای روشن آیندهٔ مارا در خود جمع داشته مانند یك شاهکار جاودان کامل و مترجم احساسات ملی ما باشد و این سرود پس از تدوین‌باید در مکاتب ومؤسسات و مجامع و در بین عساکر و افراد مملکت ترویج شده و سر زبان هر طفلی بیفتد ودر مواقع لازم بذریعهٔ موزیك وآواز بگوش مردم فروخوانده شود ـ بر ارباب فکر واطلاع پوشیده نیست که این‌ترتیب چه گونه واجد تاثیرات پسیکو لوژی مهمی بوده وکمترین کیفیت آن اینست که باثر القاآت وارده فکر وطینت وملیت وعلاقه به عظمت و مجدملی را در نهاد خورد و بزرگ تحریك و تقویه می نماید .

۷ : تحصیل اطلاعات :

تمام و یا اغلب اکادمی هائیکه در عالم شروع بکار کرده و خدماتی در تقویه واستقلال زبان خود انجام داده‌اند تاریخچهٔ دارند که میزان کار واندازهٔ موفقیت انهارا نشان میدهد تحصیل اطلاعات دراینخصوص برای پیشرفت مطلوب «پشتو تولنه» مهم دیده میشود باید در اینخصوص مطالعات و تتبعات بعمل بیاید ویك تاریخچهٔ مختصر اما مکملی که جواب بعضی مراجعات لازمه را داده بتواند مهیا گردد و برهنمائی آن « پشتو تولنه » بتواند مستغنی از بعضی تجارب بی که لازمهٔ شروع کار است شده و یکسر طریق موفقیت را در پیش گیرد .

۸ : کورس اکابر :

هدف کورس های که فعلا باز شده متوجه باسواد ساختن مامورین است اما اگر بخواهیم این تحریك را تسریع و توسیع دهیم آنگاه ناگزیر از تأسیس کورس اکابر میشویم و اندازهٔ موفقیت ما درین راه بسته به زیادت این موسسات وترتیب یك پروگرام مصرح و مفید خواهد بود .

۹ : تحویل دفاتر مملکتی :

تحویل دفاتر مملکتی به پشتو نیز چنانکه مشهود است تاثیر زیادی در جلب توجه توده درتعمیم زبان خواهد داشت ودرین قسمت باید تحریر وثائق شرعی و قباله جات و اسناد و عرایض را نیز قید کرد .

۱۰ : تبلیغ و پروپاگند :

برای جلب توجه توده بعمل و مقصودی هیچ چیز چون تبلیغ تاثیر ندارد

باید برای پیشرفت مقصود دامنهٔ تبلیغات‌را بذریعهٔ ایراد کنفرانس‌ها وتشریفات لازمه توسیع داد و جنبهٔ ناسیو نالیزمی را که تا کنون بدینموضوع داده شده پیش از پیش تشدید نمود .

۱۱ : اسلوب نگارش :

یك‌اسلوب نگارش مخصوصی باید برای نثر افغانی بوجود آورد ودراینخصوص ذوق سلیم نویسند گان مبرز و فاضل را معیار قرار داده و جلو خود سری وتصرفات ناجائزرا گرفته ودرین راه ازجنبهٔ تنقید باید کار گرفت چه هیچ‌چیز چون تنقید صحیح و اساسی(علمی)جلو تصرفات بی جا را نمی گیرد بعضی لغات بسیار عامیانه و مبتذل را که فعلاً در بعضی مطبوعات مورد استعمال است باید طرد وتبعید کرده وحتی اگر برای ترجمهٔ بعضی کلمات، لغات‌مناسبی پیداشود بامراجعه به سابقهٔ زبان و گردش در زوایای مملکت لغات درست پیدا کرد وحتی المقدور از استعمال لغات عامیانه که به سامعه بد خورده و ذوق سلیم ازان نفرت میکند اجتناب کرد آنهائیکه تصور می نمایند که محاوره و کلمات عامیانه صلاحیت تعبیر مطالب علمی وادبی را دارد بنظر بنده اشتباه می نمایند چه لغات و کلمات تا تهذیب نیافته و بطور تکرار و استمرار در موارد علمی استعمال نشده ونضج نیافته باشد صلاحیت افادهٔ مطلب علمی را واجد نمیشود و باثر این اصل درتوالی وتطور ایام زبان نیز تناسب ارتقای ذهنی قوم دارای صلاحیت پرورش وافادهٔ مضامین ومطالب علمی وادبی می گردد ـ بعضی کلمات اجنبی که دخیل و مفغن میشود باید در تحت قواعد مخصوصی باشد نه آنکه هرکس کلمات فارسی و عربی را به لهجهٔ عامیانهٔ آن نوشته و تصور کند

لغت جدیدی برای پشتو درست کرده است درینخصوص باید انجمن توجه تمام داشته باشد .

۱۲ : فهرست کتابخانه ها :

کتابخانه های مهم و شرکت‌های مطبوعاتی عالم وقتاً فوقتاً فهرست کتابخانها و کتب مطبوعهٔ خود را چاپ و نشر می‌نمایند انجمن باید یك سلسلهٔ کتب مفیدهٔ علمی و فنی و ادبی واجتماعی دردسترس داشته‌و برای کسب اطلاع ازتازه ترین کتب علمی باید بفهرست کتب کتاب‌خانه های مهم اشتراك کرده ومراقب باشد وهمینکه یك کتاب مفید ومهم به طبع رسید باید در بدست آوردن آن پر داخته و در صورت لزوم به ترجمهٔ آن بزبان افغانی پر داخته شود و باینصورت زبانرا بدنیای علوم ومعارف و نظریات تازهٔ علمی در تماس داشته باشند .

۱۳ : نشرروزنامه:

انجمن باید حتما یك روز نامهٔ بزبان پشتو نشر کند این روز نامه باید معرف صحیح مفهوم روز نامه نگاری درافغانستان باشد یعنی از راه نشریات و مقالات خود در حیات عموم طبقات نفوذ و تاثیر نماید و همه افراد و ارباب مشاغل برای پیشرفت کار و شغل خود از مندرجات آن استفاده نمایند مطالب شیرین وجذاب و داستانهای دلکش برای جلب توجه توده داشته و در نهاد آنها ایجاد میل مطالعه نمایدبرای وطن ما بسیار لازم است که مانند تمام ممالك عالم یك روزنامه بنام خودش داشته باشد یعنی نام این روز نامه بنظر بنده باید « افغانستان » باشد این موضوع حائزاهمیت زیاد بوده و گذشته ازخدمت بزبان پشتو از سائر جهات نیز بحال مملکت مفید است ـ خیلی خوب خواهد بود که « زیری » کوچك

این کار بزرگ را با تغییر نام خود به « افغانستان » تقبل نموده و به شکل یك روز نامهٔ عصری در آید ـ اینکار در مقابل نظریات عالیه که انجمن تعقیب می نماید اشکالی نخواهد داشت .

این بود نظریات عاجزانه که در خصوص توسعه و تنمیه زبان پشتو بخاطر بنده رسیده و آنرا بوجه اجمال تحریر نمودم و درین میان هر چند بعضی نظریات عالی تلقی شود ولی باحالت فعلی بطور آنی عملی نخواهد بود بلکه متدرجاً باید انجام آنرا منظور داشت و هر چند بعضی نظریات دیگری نیز هست چون فعلاً عملی نیست از ذکر آن منصرف شد .

درخدمت قوم تا تو مشهور نهٔ　　اندر نظر جامعه منظور نهٔ
تا کی بودت بارشکم درگردن　　حمال نهٔ اینهمه مزدور نهٔ

(مستغنی مرحوم)

نویسنده و نویسندگی

بقلم جناب غلام دستگیر خان سابق سرمحرر ادارهٔ انیس

تا جائیکه نگارنده معلومات دارد نویسنده گی یك فن نو ایجاد نیست بلکه از قدیمترین از منهٔ تاریخ یعنی از زمان ایجاد خط تا امروز در خلال گذارش اعصار نویسندگی آهسته آهسته به مدارج عالی ارتقا جسته است بعد از ایجاد خط (هیرو گلیف) که موجد آن بعض مورخین، فنیقی ها را میدانند نگارش یا خط و کتابت باصول هیرو گلیف ترویج گردید .

در آثار قدیمه یاعهد عتیق ، مصر ، بابل ، ایران ، افغانستان ، نمونه های ازین خطوط پیدا می شود و غالباً نگارش زبانهای قدیم آرین ، سامی ، لاطین درین کتبه‌ها موجود است، اما نوشت وخوان این‌خطوط بسیارمشکل ودربین ملت‌های بزرگ آن اعصار خطاطان ونویسنده گان انگشت نما بوده ، امروز هم رسم الخط ومطالب کتیبه های این خطوط قدیمه‌را جز متخصصین آن دیگر اشخاص فهمیده نمیتوانند ، گویا نخستین مرحلهٔ خط ونگارش از روی این کتیبه های تاریخی دانسته می شود .

در خلال ترقیات مدنی کلده و آشور و مصر قدیم حوضهٔ خط و نگارش وسعت پذیرفته ودرمدنیت یونان به پایه ومقام بلند رسیده ، ازین جهت در ادوار

مدنیت یونان مشاهیر قلم مثل (هیرودوت) مورخ که ابو المور خینش می نامند و (هومر) شاعر یونانی واز حکمای که اشهر مشاهیر یونان اند چون سقراط وافلاطون وارستو وغیره پیهم ظهور کرده اند ، بنابر تکامل فن نویسندگی مآثر این مشاهیر در صفحهٔ ایام بیادگار باقی مانده و همین آثار قلمی ، مدنیت یونانرا در راس مدنیت های سابق علم و فلسفه بدنیا معرفی کرده است بعد از انحطاط وسقوط یونان وترقی روما، رومائیان نیز درفن نویسندگی مهارت بسزا داشتند ولی مانند یونان فلاسفه ومشاهیر حکما را بوجود آورده نتوانستند زیرا تمام همه رومائیان متوجه فتوحات وجهانگیری بوده و برای ترقی امور فلسفی کمتر توجه واهتمام نمودند .

درادوار مدنیت عالیهٔ اسلامی فن نویسنده گی بدرجهٔ اعتلای خود رسیده بود ازین جهت مدنیت اسلام درگرد آوردن علوم وفنون ووسعت دادن دامنهٔ علم وحکمت برهمه مدنیت های ادوار سلف بلند وعالی بود ، درین زمان حکما وادبا وارباب علم وهنر باندازهٔ ظهور نموده بود که تنها مرتباً اسمای شان یك کتاب را زینت میدهد گویا درین دوره نویسنده گی بمدارج کمال وبلکه اکمل رسیده بود ، بعد از انحطاط مدنیت اسلامی فن نویسنده گی درعرب وعجم منحط گردیده رفت ولی دراثر مرور زمان بعض حکما وشعرا درملل اسلامی بصورت نبوغ پیدا شده میرفت واین ازمشیت ازلی خدائی است که مردمان بزرگ را درطی قرون واعصار پیدا مینماید درادوار حکومات عجمی مثل سامانی ها ، غزنوی ها ، سلجوقی ها ودورهٔ مغولیه ادبیات فارسی نه تنها ترقی نمود وبلکه احیا گردید درین ادوار شعرای بلند پایه که مقام نثر نویسی ایشان را نیز قائل باید گردید پیدا شده

رفت اما (خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود) زیرا این ادوار زمان فترت نویسنده گی وشاعری را هم درپی داشت اما در ماورای محیط ممالك عرب وعجم نویسنده گی درخلال ادوار مدنیت اروپا روح تازه به کالبد دمیده و درین ادوار که شروع آنرا (رنسانس) میگویند نویسند گان عالی مقام که درفن نگارش وشعر وادب مهارت بسزا داشتند بوجود آمد ، هریك ازین ادبا درفن نگارش تطور وتحولات حیرت انگیزی را بوجود آوردند مثل (شکسپیر) انگلیس و (دانت) ایطالوی و (هوگوی) فرانسوی و (گویته) جرمنی ، و (تولستوی) روسی وغیره وغیره ، درسلسلهٔ این تحولال سبك‌های (کلاسیك) و (رومانتیك) نیز یکی بعددیگری درنگارش نظم ونثر ترقی کرده وآثار قیمت دارو پربهای ادبی ازنگارش این دو سبك بوجود آمد ؟

الحاصل مدنیت اروپا نویسندگی‌را بطرز جدید ورنگ تازه ولباس‌نو درصحنهٔ ادبیات گیتی نمایش داد گویا درمدنیت اروپا باردوم بعد ازمدنیت اسلام مرحلهٔ ریعان شباب نویسنده گی تجدید گردید .

تااین جا اجمالاً دورهای نویسنده گی را ذکر نمودیم حالا قدری مشکلات نویسنده گی واوصاف نویسنده را نظر به‌معلومات وتجارب خود شرح میدهیم :-

اشکال نویسندگی واوصاف نویسنده :

آیا نویسنده گی سهل است یامشکل ؟

باید دانست که نویسند گی فن مشکلیست ، نویسنده باید اوصاف زیادی رامالك باشد تانویسنده شود ، نویسنده باید معناً متین ومحکم باشد عزم ، استقامت ثباتش مثل مشاهیر اهل سیف چون کوه پایدار و محکم بوده شب ها

کابل - شماره ۸ سال ۷
حوت ۱۳۱۶ Feb-March 1937

مناظر کابل از طیاره

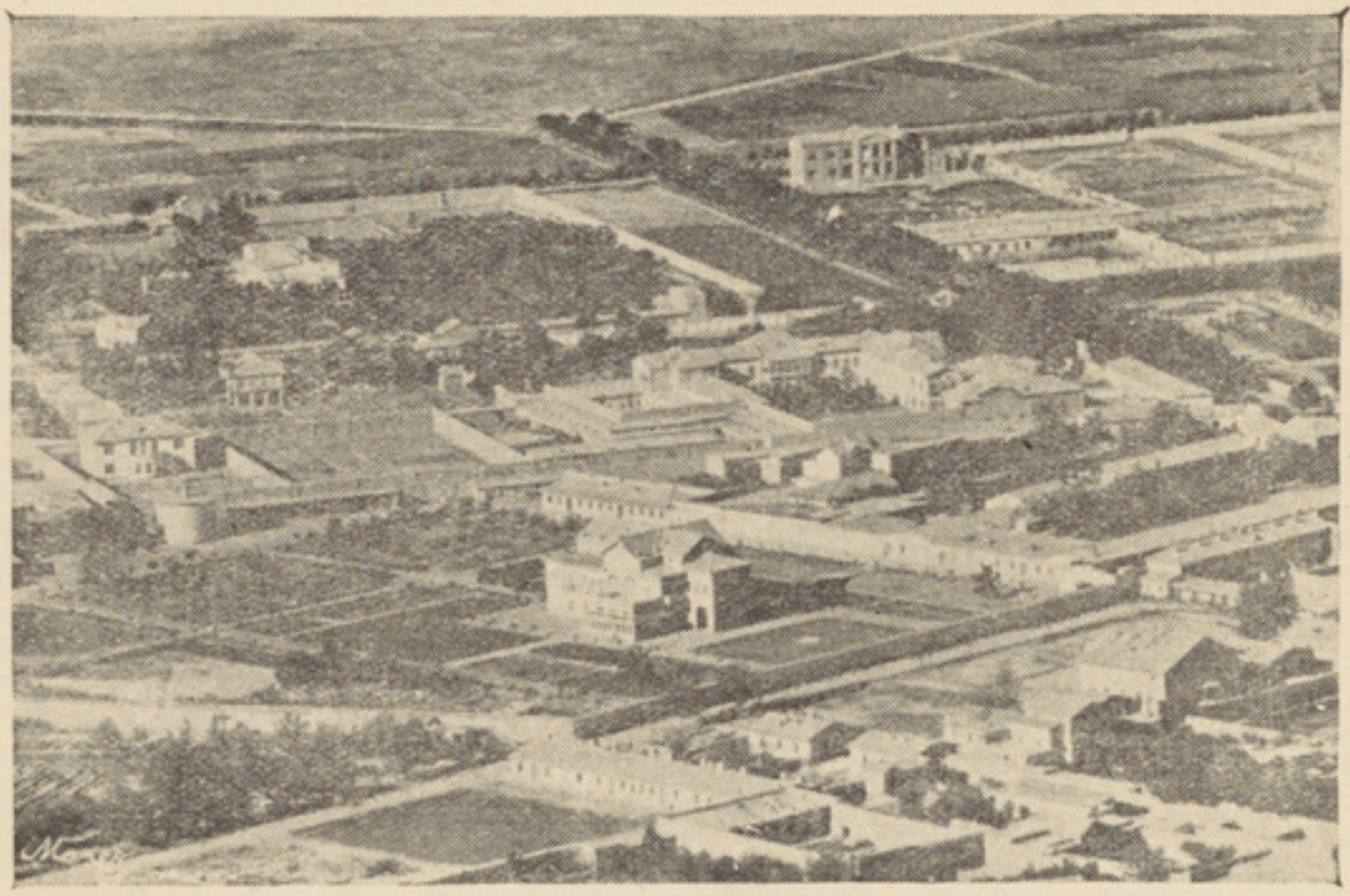

یك گوشهٔ قشنگ و نو ساخت شهر کابل در وسط قصر صدارت عظمی

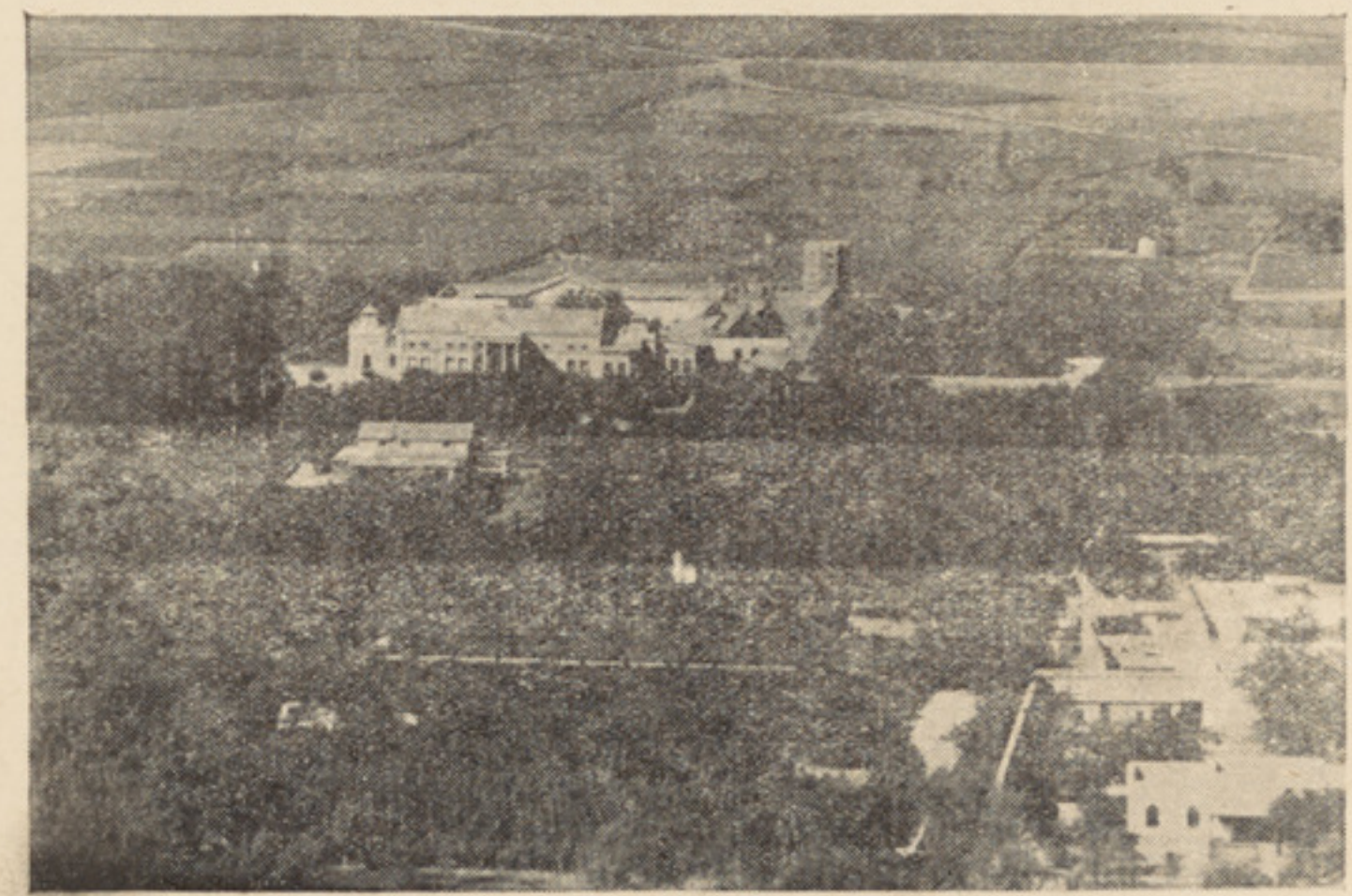

گوشهٔ شمالی غربی شهر کابل و باغستان شهر آراء که عمارت وسطی سفارت شاهی ایطالیا میباشد

را بیدار به پایان برساند ، بخواند ، بنویسد ، تفکر کند تاقدرت نویسنده گی را پیدا نماید ، بدون ریاضت وتحمل مشقت تنها ازروی هوس وذوق نویسنده شدن مشکل است وبلکه ازهرمشکل مشکلتر است ، بسیار نویسنده‌ها درطول زمان آثارمهم قلمی خود را بصورت کتب ضخیم تهیه کرده اند ولی دفعتاً از نزد شان تلف گردیده وزحمات دوسه ساله وآرزو های شیرین شان خاکستر گردیده اما خاکستر یأس بر روی ذوق عالی واوصاف بزرگ نویسنده گی ایشان نه نشسته وعزم و همت شانرا خلل دارنه نموده بلکه بارثانی باز زحمت کشیده وآثار نخبه تر و نفیس تر را بوجود آورده اند ، میگویند (کارلایل) انگلیسی باین پیش آمد دچار شد واثر عمدهٔ را که بزحمت دوسه سال تهیه کرده بود حاسدان تلف کردند ولی عزم کارلایل راشکستانده نتوانستند ، در دفعهٔ ثانی اثر بزرگتری را بوجود آورد ، تحمل خسته گی ناپذیر نویسندگی ازاوصاف نویسندگی پیدامیشود اگرنه آسان است که انسان تر و خشك چندی را از آن طرف واین طرف گرد آورده چیزی بنویسد . قدرت نویسنده گی بر کسانی اطلاق میگردد که در نویسنده گی بدرجهٔ تحقیق رسیده محقق ومدقق شود واین رتبه میسرنیست کسی را مگر به تمرینات زیاد شباروزی و اتکا بر قوت نفس .

بعضی‌هاخیال میکنندنویسنده گی یك امر ذوقی است وتنها ذوق کفایت میکند که انسان نویسنده شود ، تااندازهٔ صحیح است که گفته شود اهل ذوق که ساعی و جاهد باشند در هر کار میدان را میبرند اما این فکر غلط است که تنها بذوق بدون سعی و کوشش همه کار ها میسر و آسان شود بلکه تمرینات زیاد و صرف کردن خون جگر ونور بصر درهمه امورمخصوصاً صنایع نفیسه که نویسنده گی اهم آن شمرده می شود لازمی و ضروریست .

ابتکار در نویسنده گی :

نگارنده عقیده دارد که ابتکار درنویسنده گی از همه چیز بلند تراست ، ازین جهت ابتکار و ابداع نصیب حکماوادبای بزرگ گردیده است ، مثلاً درحکمای یونان سقراط ، افلاطون . ارسطو ، در حکمای شرق ابو نصر فارابی ، شیخ الرئیس ابن‌سینا ، سعدی ، خیام ، درشعرا بیدل ، حافظ ، درادبای غرب (دانت) (شکسپر) (گوهته) (هوگو) وغیره همه مردمان مبتکر بوده اند بعض درعلم وافکار فلسفی به مرتبهٔ نبوغ رسیده اند و بعضی درادبیات ومهارت شعر و نویسنده گی به مقام عالی نائل گردیده اند یکی از ابتکارات مهم فلسفی که بقسم نمونه ذکر شود (منطق است) که واضع آن ارسطواست ، البته نبوغ عقلی و فلسفی ارسطورا تا امروزحکماوفلاسفهٔ بزرگ دنیاتسلیم مینمایند .

عمق نظر درحل قضا یا واتکابرقوت نفس ازخصائص نویسنده گان عالی مقام است قدرت داشتن درایجاد نظریات فلسفی ودلائل عقلی و براهین حسی مقام وپایهٔ نویسنده گی رابدرجهٔ نبوغ بالامی برد ، اختصار وتوسیع تحریر نیزازقدرت دماغی نویسنده گان‌مبرزاست تصرف درعلوم وحسب‌اقتضای وقت آنرامجمل‌ومفصل کردن ویا بصور متنوعه مفصل ومبهم ساختن یاسهل و آسان ایراد نمودن از خصائص نویسند گان مهم است . نویسنده باید در علوم چنان دسترس و تصرف داشته باشد که گاهی صفحهٔ معانی را کتاب بسازد و گاهی کتابی را درصفحهٔ بگنجاند باید تمام حواس ومشاعر نویسنده بکاربیفتد معلوماتی را که نویسنده حاصل مینماید باید مرتب ومنظم درحافظه داشته باشد وحافظهٔ خود را به حفظ معلومات غیر مرتب ومنظم وبرهم ودرهم عادت ندهد ذاکره وتصرفه‌وحس تطبیق و استنتاج

ودیگر مشاعر وخاصه های دماغی نویسنده باید منظم کار کند وهمیش باید توازن در تربیهٔ خاصه ها وقابلیت های دماغی ملحوظ نظر باشد زیرا اگر تمام خاصه ها ومشاعر یکسان تربیه نشود مواز نه برهم خورده بعض ادراکات دماغی قوی وبعض بیکار ومهمل میشود . مثلاً بعض طلاب که بدون رعایت اصول واساسات تربیه درحفظ قواعد صرفی و نحوی و کتب عربی عمررا گذشتانده اند ، نه قادربه تحریرونه بتکلم آن میباشند پس توازن در تربیهٔ خاصه ها ومشاعر دماغیه ازمسائل نهایت ضروریست .

تحریر از روی کیفیت وکمیت :

آثار بعض نویسندگان از روی کیفیت وکمیت دارای قدر وقیمتی میباشد . ممکن است درذهن بعضی خوانندگان کمیت ودراکثر کیفیت آثار نویسندگان تاثیر داشته باشد .

نویسندگان مبرز همیش کیفیت را از کمیت بیشتر درآثارخود اعتبارمیدهند ، آثار نویسندگان بزرگ همیشه دارای کیفیت زیاد میباشد یعنی به پیمانهٔ اثر وقابلیتها درنگارشات شان دیده میشود که آثار دیگران ازان عاریست ، گفتار همچه نویسندگان بکر و تازه وپر معنی و شرین ولذت بخشا است . گاهی سخن های شان معناً و لفظاً بکر و تازه میباشد یاتنها لفظاً بکر بوده ودرمعنی نظیر میداشته باشد کلمات ادبای نکته سنج ، سخن ور تاثیرات عمیق رادر روحیات افراد وجامعه القا مینماید واین تاسیر ناشی از کیفیاتی است که در کلمات ایشان مودوع میباشد چنین کلام از آتش سوزنده تر واز شمشیر برنده تراست مانند کلام و سخن پر کیف بسیار چیزها تاثیر بادوام نمیداشته باشد ، کلام اساتذه

وادبای بزرگ داوارسلف که قرن ها از الهٔ تاثیر آن را کرده نتوانسته بنابر همین داشتن کیفیات آن است مثل سعدی ، بیدل ، حافظ که کسی دیگر تا امروز چون ایشان سخن پر کیف وموجز وپر معنی وشرین گفته نتوانسته ـ .کیفیت یاسحر کلام خواه درنظم باشد یانثر یك معنی ویك اثردارد ، آثارادبی ومعنوی ازروی مقدار چندان قابل قدر نمیباشد ـ یا آنکه کمیت یعنی مقدار را درامور ادبی نیز قدر وقیمتی نسبی است مگر نه باندازهٔ کیفیت .

پرورش نویسنده در محیط :

عادتاً نویسند گان عالی مقام درمحیط ادبی وعلمی بیشتر پیدا می‌شوندزیراهر محیط زاینده ومربی رجال متناسب وضع خودش است ، درمحیط عسکری کمتر ادیب وشاعر ودر محیط ادب وشعر کمتر اهل سیف پیدا می‌شود ، بعضی ممالك که مقام ادبیات را اقتضاءً بر تر وبلند تر قرار داده وتقریباً ذوق عامهٔ محیط نیز بطرف ادبیات‌میلان داشته طبعاً دربن فن ازدیگران سر آمد شده‌اند مثل فرانسوی‌ها که هر یك فرانسوی شائق ادب وادبیات است ، علاقه ودلچسپی مخصوصی بآن دارد ، پس درسیر تاریخ ادبی اروپا به تعداد نویسند گان فرانسه کدام مملکت دیگر اروپائی عدهٔ نویسنده گان خودرا شمرده نمیتواند. محیط ادب‌پرور فرانسه طبعاً از سائر ممالك اروپائی ارباب ادب ونویسنده گان را بیشتر پرورش‌میدهد اما بنا بر اقتضای وضع محیط درانگلستان سیاسیون ودر المان عسکری و اهل علم‌وصنعت بالنسبه بیشتر ظهور مینماید گویا هر کشور ومحیط مقتضیات علیحده دارد که موافق بآن مردمان ادیب یاعسکری یاسیاسی وغیره تربیت می شونداما نباید گمان کرد فلان مملکت که‌درعسکریت مقام عالی وشامخی دارد ادبیات را محو وافنا کرده‌یاعسکریت باعث‌محوادبیت آن گردیده ، این‌اشیا یا شعب متضاد یاامور

متخالف نیست بلکه امور لازم وملزوم و تقارن وصفی را ازروی معنی و کیفیت دارا میباشد مستحیل دانستن وجود دوچیز مقارن الاوصاف دریك مکان و زمان از صحت عاری واثبات وجود هردو صحیح ودرست است عسکریت وسیاست وادبیت سه مقام وسه شعبهٔ متارن الاوصاف اند را بطهٔ هریك بدیگر قوی و مستحکم میباشدولی بحکم مقتضیات زمان ومکان مقام یکی تحت الشعاء دیگر واقع می شود مقام برتر را کسی که اشغال میکند حاکمیت واجراءات واصلاحات محیط درتصرف او میباشد ، مثلا اصلاحات مملکت فرانسه بدست اهل قلم واز المان بدست رجال عسکری بوده بعبارت ساده تر گاهی قلم زمام حکمرانی بدست گرفته و شمشیر زیر حکم او کار می کند وگاهی شمشیر فرمان روائی کرده قلم را زیر تأثیر خویش آورده بهر صورت ، هیچ مملکت از داشتن اهل قلم وعلماوفضلا وسیاسیون وعسکری بی نیاز نیست ونبوده زیرا که این امور ومسائل مهم مملکت داری وباعث آبادی مملکت است ، مقصداز تربیت نویسندگان بود که چگونه تربیت می‌شوند البته نویسنده درمحیط ادب پرور وباعلم وباسواد بیشتر تربیت می شود درهرجا وقتیکه حکومت وملت این وظیفه راپرورش دهد و وسائل پرورش ایشان فراهم شود عدهٔ شان رو بافزایش می‌نهدچنانچه امروز بحمدالله تعالی از توجهات مساعی خسروانه شهریار سعید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی شهید تمام این وسائل درمملکت ما فراهم‌میباشد ، انجمن ادبی‌ودیگر موسسات عرفانی وادارات جرائد تماماً محیط های پرورش نویسنده هاست چون بتاریخ نویسنده گی افغانستان نظرافگنیم عالم‌ادبیات خودرا بصورت جدید مثل‌سائر ممالك شرقی درعهد طفولیت می‌یابیم‌ولی بحمد الله این امر چقدر امید بخشاست که این طفل‌یك شبه راه یك

ساله می‌رود سبب پس مانده گی فن نویسنده گی محیط ماهم روشن است که بعداز انقراض سلاله ادب‌پرور غزنوی‌ها مملکت به‌خانه جنگی ها وانقلابات گوناگونی مبتلا گردیده که ذکر آن درینجا گنجایش ندارد، درخلال این اعصار بسبب بروز حوادث متنوعه بطرف احیای امور ادبی کمتر بذل توجه گردیده، حکومت اعلیحضرت احمد شاه غازی که سلطنت افغانستان را با یك رقبهٔ وسیع تشکیل داد در آن‌وقت آن شهریار عظیم الشان مصروف امور بسیار بزرگ سیاسی و عسکری گردید. در دورهٔ اعلیحضرت تمورشاه مشکلات خارجی بسیارتر آن پادشاه‌را مصروف میساخت زمان شاه زمان وشاه محمود در اختلافات و خانه جنگی و هرج و مرج سپری شد، دردورهٔ حکومت خاندان جلیلهٔ محمد زائی از طرف بعضی سرداران ادب پرور بعلم و ادبیات توجهات مخصوصی گماشته می شد اما حکومت اعلیحضرت شیرعلی خان مجدد دورهٔ علم و ادب شمرده می شود سپس باز باین سمت توجه درستی مبذول نگردیده چنانچه بالاخره در دورهٔ حکومت اعلیحضرت سعیدشهید محمد نادرشاه غازی‌را که موسس مبانی ترفیع‌وترقی امور مدنی و عمرانی مملکت است بجرئت‌میتوان دورهٔ احیاء حقیقی ادبیات نیز شمار کرده، حکومت اعلیحضرت همایونی محمد ظاهرشاه معمار همان‌کاخی است که پدرنامور وبزرگوارشان اعلیحضرت شهید رحمت الله علیه بنیاد آنرا گذاشته پس درین دورهٔ درخشان امید است که ادبیات ملی‌مافن نویسنده گی از توجهات حکومت عرفان پرور اعلیحضرت همایونی محمد ظاهر شاه و بذل مساعی خسته گی ناپذیر عالیقدر جلالتمآب سردار نامدار وزیرفاضل معارف و همکاری سائرجوانان‌وطن به‌مقام بلندتر وعالی‌تر ارتقاجوید.

خیر سباهم د دی میاشتی دی

په قلم د جناب ارسلان خان

دنیاچه ودانه شوی ده دهغه زمانی سخه بیاتر اوسه پوری همدغه سلسله جاری ده چه : په نن پسی سبا اوپه سبا پسی بل سبا راغلی ، اوپیری اوقرنونه تیر شوی ، او ترسو چه دنیا آباده وی همدغسی به داسلسله جاری وی اوسبااوبل سبا به راضی اوتیریژی به انسان په هره زمانه اوهرکال اوهره میاشت بلکه په هره ورز اوهره گری کش زانته کارلری چه په هماغه وخت پوری تعلق لری اوپه هماغه وخت کش اجرأ کیدل غواری ، نو که دیوه وخت کارئی بل وخت ته پاتی شی اوپه خپل مقرره وخت کش ئی اجرأ نشی ، په را تلونکی وخت کش ئی اجرا کول اوپای ته رسول خورا گران بلکه دیر زله نا ممکن هم شی ، زکه اول موو یل چه هر وخت زانته کار لری چه باید په هماغه وخت کش و کول ، شی نو که د دی وخت کارهم ورته پاتی شی ، او سری ئی پخپل وخت کش پای ته ونشی رسو لای سه راز به دوه کارونه چه هریو زانته مستقل وخت غوا لی ، په یوه وخت کش وکولای شی ؟ ، او که همدا رازئی دیوه وخت کار بل ته ، او دبل وخت بل ته پاتی کیژی ، نو آیا په پای کش به د دی سری سخه تول کارونه پاتی نشی ؟ ، لنده داچه آیا داسری به په نتیجه کش دجامعی یومعطل عضو اودنورو داوژی بارنشی ؟

زنی کسان په همدی وژونکی اومهلکه لار روان دی او داوائی چه‌سه کیژی که نن دا کارونشی سبابی وکرو اودامتل چه (خیر ! سباهم د دی میاشتی دی) ویلی ، دکهال اوغفلت په کت کش پریوتلی هیس‌کارته هم لاس نه‌ور نژدی کوی نو تاسوو گورئی ددنیاورزی چه‌برله پسی رازی اویوه په‌پله پسی قطار دی ، او لکه چه‌زینو پخوانیو به‌ویل بلکه اوس‌هم زینی کسان وائی چه‌دخدای (ج) ورزی خوتمام نه‌لری ، رازی چه‌نن زانونه هوسا کرو چه سباسه کیگی هرسه چه‌وی خیر دوی . . . . دائی ویلی کارئی پری ایشی دده‌ئی تاوده لمرته اچولی دغفلت په‌درانه خوب باندی بیخوده پراته دی اود دنیا دحاله هیچ ندی خبر ، مگرئی په‌شا وخوا کش دموترو اوریلونو اوپه سرباندی ئی دالوتونکو (طیارو) غورهار شوی ، نور خلق‌زنی سواره شوی ، په‌مخ‌ولارل او ددوی ئی هماغسی پراته اوبیخوده په زای باندی پریخودل .

دادانسان دسستی اوغفلت له‌دلیلو سخه دی چه‌دیوی ورزی‌کاربلی‌ته پریژدی او خپل موجوده او په‌لاس ورغلی قیمتی وخت په بیکاری تیروی په دی امید چه‌گوندئی سبائی وکولی‌شی ، هغه‌سوك چه‌دنن کار سباته پریژدی اودسباپه‌امید باندی‌نن بیکاره تیروی ، هیسوخت کارنشی کولای ، ولی‌چه سباشی خوبیا به‌هم‌سباته کارپریژدی ، زکه‌لکه چه‌موویل په‌سبا پسی بل‌سبا هم رازی او ددی دول لتانو او سستو کسانو دپاره پلمه جوریژی اوبیا خپل کاردبل وخت په نامه پریژدی .

داوسنی زمانی‌ترقیات اوددنیا دقومونو په‌مخ تگ او پیشرفت د اتقاضا کوی چه باید ژوند بدل شی ، یعنی هرسوك باید دغفلت ددرانه خوبه‌را پاسیدلی او په‌ژغاستو دترقی په‌لور قدمونه واخلی ، اوخپل کارونه په خورا جدیت او چابکی

سره پای‌ته ورسوی ، یو پخوانی‌متل چه‌دزرو اوپوه پشتنوسخه راپاتی‌شوی ، اوهر چاپه‌اوریدلی وی وائی‌چه «دم‌غنیمت‌دی» داوره‌او کمکی جمله که‌سوك په د قت اوژوره کتنه‌و گوری سه‌لوراوحقیقی قانون‌او دستور راشئی یعنی داچه‌هغه‌دقیقه چه اوس موپلاس کش ده اولا نده تیره‌شوی باید غنیمت وبلله‌شی اونه شائی چه خوشی اوبیکاره‌ئی تیره کرو او په‌هره دقیقه کش باید شه اوفائده مند کارو کرو هره دقیقه چه‌تیره شی بیاپه‌لاس نه‌رازی نوبنا بردی باید د دنیا دالندی دقیقی غنیمت بللی شوی اوشه‌شه کارونه پکش وکول‌شی .

ژوند د دقیقو سخه جور شوی اوهر ه دقیقه چه تیره شی گویا دژوند یوه برخه تیره شوله نو په دی صورت کش آیا دابه هم کوم انصاف لرونکی و منی چه‌نن‌ئی دسبا په‌امید پاتی‌شوی او دژوند یوه‌برخه‌ئی په‌غفلت او بیکاری کش تیره شی اوهیس فائده‌اوثمره زنی وانه‌خلی ؟

از علم و کمال گردد افزون عزت — فضل و عرفان دهد بهر دون عزت
عزت طلبی علم و هنرورز و کمال — حاصل شود از بی هنری چون عزت

(مستغنی مرحوم)

فلسفهٔ بدایع
Esthètique

محمد قدیر تره کی

مقدمه ، ماهیت فلسفهٔ صنعت افلاطون ، صنعتکار در نظر افلاطون ، دو دسته صنعت کاران قضاوت افلاطون در بارهٔ این صنعت کاران ، مفسرین فلسفهٔ افلاطون ،

مقدمه :

در شمارهٔ (۸۰) نظریات ارسطو را به‌تعقیب نظریات افلاطون راجع به‌جمال مطالعه کردیم چون هر کدامی از حکما و فلاسفه که در بارهٔ جمال نظری دارند عین همان نظررا به صنایع (۱) تطبیق داده اند پس درین مقاله مناسب دیده شد به بینیم افلاطون نظریهٔ جمال خودرا چگونه به‌صنایع تطبیق وازان چطور نتیجه گرفته است ؟

ماهیت فلسفهٔ صنعت افلاطون :

اولا اجازه بفرمائید عرض کنم که افلاطون چون شاگرد حکیم و فیلسوف

(۱) مقصد درین جا وتمام این مقاله صنایع نفیسه یاجمیله ، است که شعر ، ادبیات ، موسیقی هم جزئی ازان میباشد (تره کی)

کابل از هوا

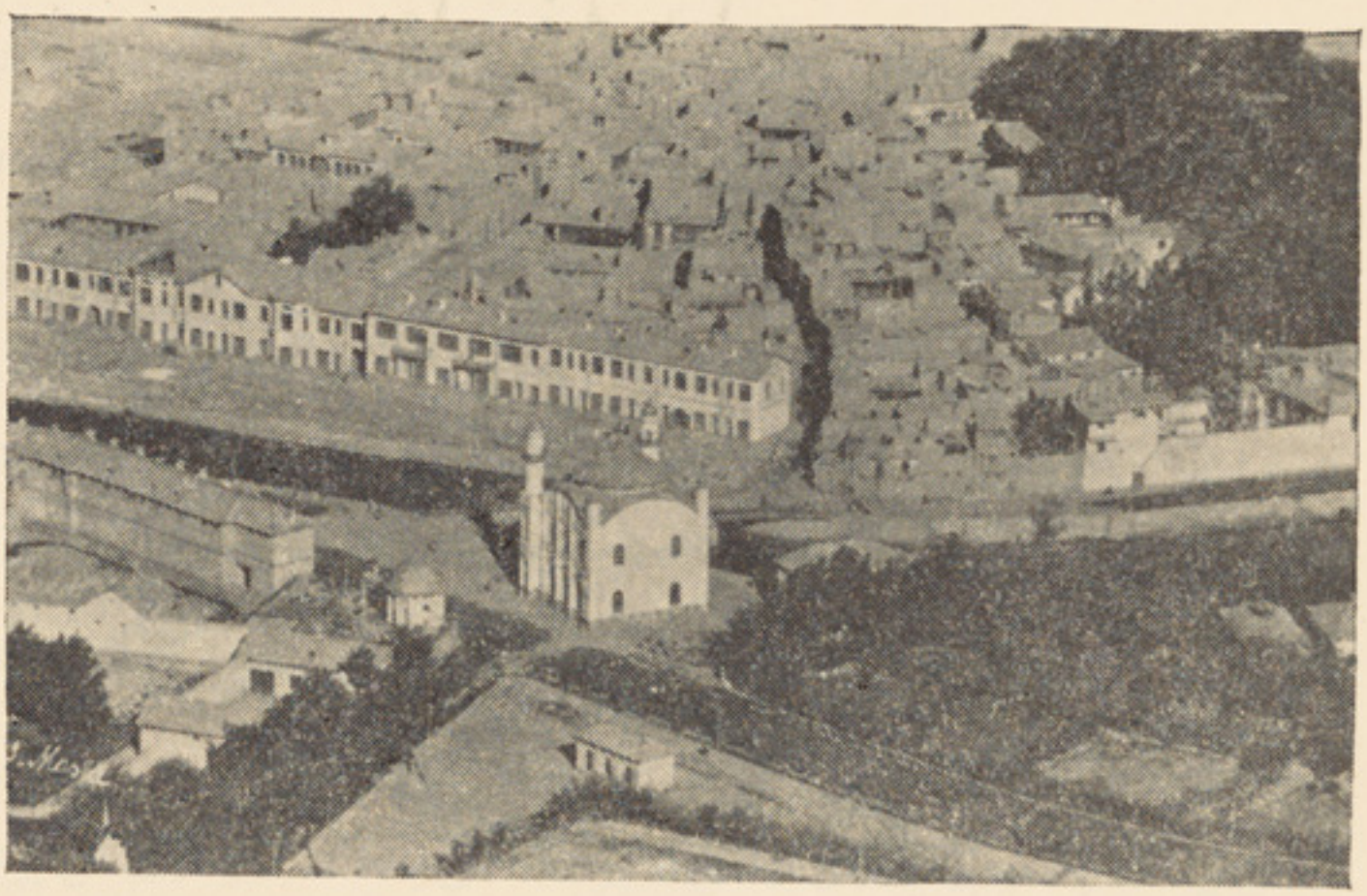

قسمتی از شهر کابل و جادهٔ اندرابی و مسجد شاه دوو شمشیره

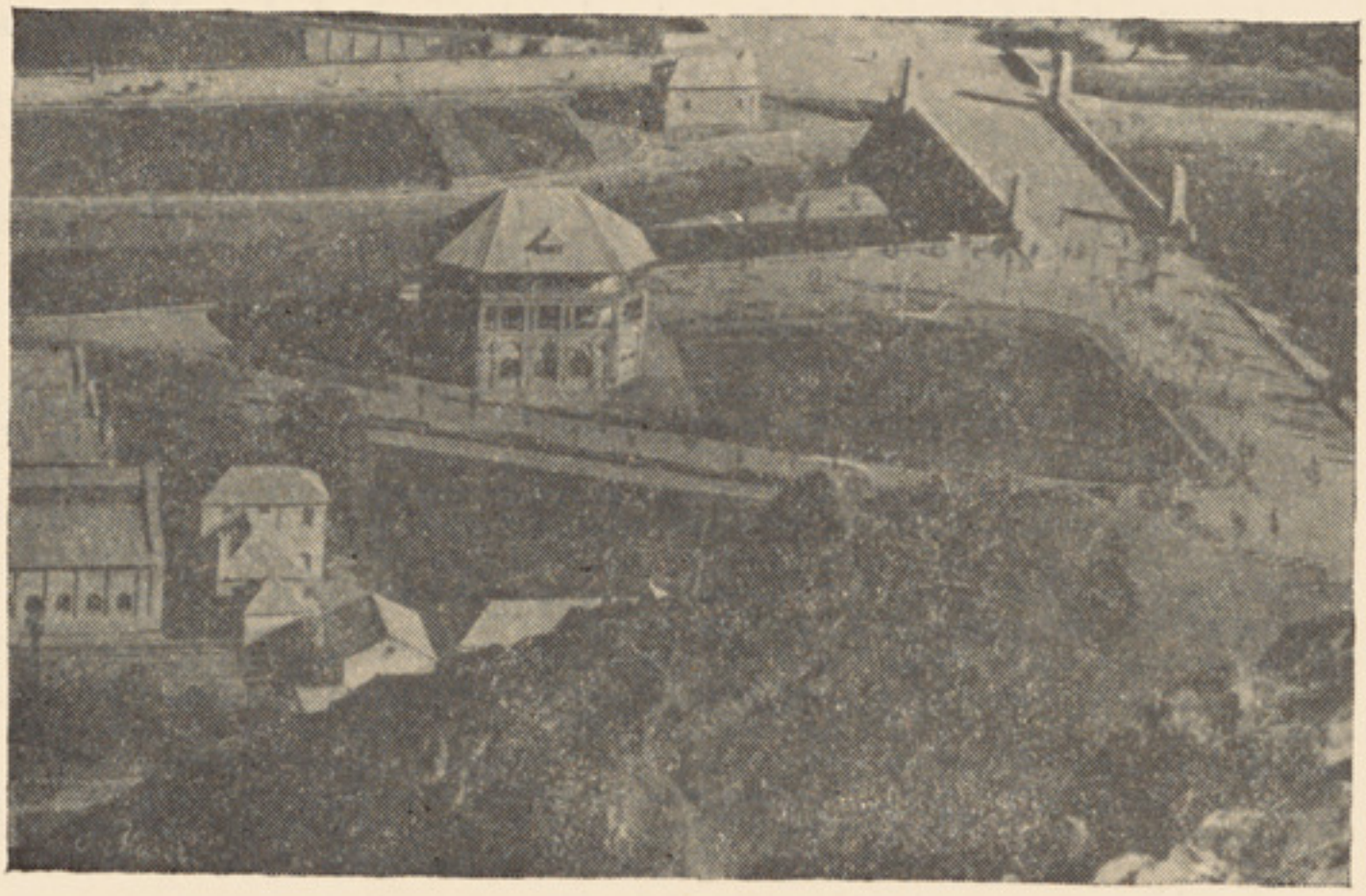

گوشهٔ غربی شهر کابل : پل هارتن و کافی گذر گاه

موحدی مانند سقراط بود لهذا محبت او به خدای واحد و خالق تمام کائنات بدرجهٔ زیاد بوده است که افلاطون هیچ گاه نتوانسته ازعشق و انجذابیکه از دیدن مصنوعات ومخلوقات خداوند درو تولید میشد قدمی بیرون گذارد پس افلاطون درهر زمینه بالاخص موضوع جمال بحدی غرق بادیهٔ انجذاب است که ازهر کلمهٔ فلسفهٔ جمال اوهیمان مخصوص به خودش تراوش میکند ؛ از همین جاست که درصنعت کلام رابه صنایع خداوندی آغاز نموده میگوید :

«خداچطور دنیارا خلق فرمود ؟ در کتاب دهم اثر معروف خود (جمهوریت) بصورت مفصل وواضح جواب این سوال رامیدهد وچنین میگوید : «خداوند تعالی اولا جواهر اشیارا خلق فرمودواین جواهر (۱) عبارت ازاشیای حقیقی وکاملی میباشند زیرا خداوند به قدرت کامله وعاملهٔ خود جوهر تمام اشیائی را که اکنون بچشم ما برمیخورد خلق فرمود و هیئت مجموعهٔ این جواهر یگانه نمونه کمال صنایع خداوندی است »

« خداوند باعتبار خلق فرمودن و به کمال آوردن جواهر بزرگترین وبهترین ونخستین صانع است چه خداوند تعالی بعد ازان که جواهر را خلق فرمود برای اینکه نمونهٔ ازان جواهر رابدنیا بدهد به مراتب چند دنیا ومافیهارا از کتم عدم به عرصهٔ وجود آورد پس خداوند تعالی را باید باعتبار خلق فرمودن جواهر صانع عالم معقولات و به حیث بوجود آوردن اشیای مادی ومحسوس خالق عوالم مادی و محسوسات دانست »

---

(۱) کلمهٔ جواهر یاجوهررا دربرابر اصطلاح معروف افلاطون (ide) ایده استعمال کردیم زیرا کسانیکه درفلسفهٔ افلاطون مطالعهٔ دارند می‌فهمند که جزان تعبیری دردست نیست (تره‌گی)

صنعت کار درنظر افلاطون :

اینك وقتیکه افلاطون مطالعات خودرا دراطراف صنایع خداوندی باین جا میرساند متوجه به صنایع بشری شده میگوید :

« اگر صنعت کاری میخواهد اثر بزرگ صنعتی ازخودبگذارد باید افکاروامیال خودرا ازعالم محسوس ومادی مجرد ساخته به‌سوی عوالم معقول وجواهر متوجه شود وازان سرچشمهٔ نور وعرفان مستفید وآن‌را دراثر صنعتی خود انعکاس دهد»

دودسته صنعت کاران درنظر افلاطون :

افلاطون در اثر دیگر خود معنون به (timée) مینویسد : « صنعت کاریکه چشم، فکر، حواس خودرابه‌عالم جواهر متوجه نموده وازان نمونهٔ کامل استفاده میکند طبعاً اثری به میدان برمیآرد که دارای جمال وکمال باشد ولی صنعت کاریکه چشم‌اومتوجه اشیای فانی ومتغیر است طبیعی است که نه اثراو مظهرجمال است ونه‌تاثیری دربیننده وشنونده دارد » علما وفلاسفهٔ معاصر وآنانیکه دراین قبیل نظریات صلاحیت بحث و انتقاد دارند میگویند که :

« ازمطالعات فوق افلاطون فهمیده می شود که افلاطون معتقد به دونوع تقلید بوده صنعت کاران را دو دسته مقلدین میداند از قبیل تقلید نمودن جواهر یامقلدین معقولات وتقلید کردن محسوسات یامقلدین اشیای فانی و متغیر ؛پس معلوم می شود در نظر افلاطون یکدسته صنعت کاران همان اشخاصی میباشند که موضوع صنعت ایشان صنایع عالیه ومعقولات دودستهٔ دیگر صنعت کاران اند که موضوع صنعت آن ها اشیای مادی واحساسات واحتراصات وتمام عوامل نفسی

انسانی است، که بکمال استادی آن را تقلید و دراثر خود انعکاس میدهند(۱) »

قضاوت افلاطون دربارهٔ این صنعت کاران :

افلاطون در کتاب دهم جمهوریت خود وقتیکه میخواهد در اطراف اهمیت این دو دسته صنعت کاران بحث کند مینویسد : « دستهٔ دوم شعرا ، ادبا و بالاخره صنعت کاران مقلدین میباشند » چون ایشان را مقلد می شماد لهذا ایشان رامورد تحقیر واستحفاف قرار میدهد و میگوید : در تقلید کردن یك شی موجود بدون اینکه چیزی بآن علاوه گردد چه بدرد میخورد؟ وآیا اگر از هرجنبه تحقیق کرده شود مانند چنین صنعت کار و چنین صنعت چیز بی اهمیتی وجود دارد ؟ درحالیکه مامیدانیم که کامل ترین صنایع خداوندی همان جواهر است واشیای محسوس غیر از تقلید همان جواهر دیگر چیزی نمی باشند وآیا شاعریکه موضوع شعر او اشیای محسوس است غیر از بوجود آوردن تقلید یاخیال خیال دیگر کاری دارد ؟ صنعت کاران و شعرائیکه موضوع شعرخود ها وصنعت شان اشیای محسوس را قرار میدهند عبارت از صنعت کاران وشعرائی مثل هومر اند (۲) که تمام احتراصات رزائل و بالاخر تمام سجایای بد انسانی را در اشعار خود ها جاداده ایشان نه به عقول انسان ها بلکه به حواس و مشتهیات مردم خطاب میکنند یعنی کار ایشان نه باعقول

(۱) درهمین سلسه مقالات انشاالله تعالی درقسمت بدیعیات ایده آلیزم وبدیعیات ره آلیزم دراطراف این دودسته ازنقطهٔ نظر علما وحکمای معاصر بحث مفصلی خواهیم نمود .

(۲)هومر : همان شاعر نابینای شهیر یونان است که واقعات جنگ تروا را به داستان شعری درآورده منظومه های ایلیاد واودیسه از اوست وملاحظه میفرمائید که افلاطون چگونه برو حمله میکند.

« تره کی »

بلکه به حواس و خواهشات بشری است و ازین سبب چون منشأ این قبیل آثار قبیح است لذا نتائج آن ها هم قبیح میباشد »

اکثری از مفسرین آثار افلاطون وقتیکه این نظریات افلاطون را که راجع به صنعت است تفسیر کرده اند اعتقاد دارند که افلاطون تمام صنعت کاران را مورد حمله قرار داده است و درین حملهٔ او استثنا و مستثنی وجود ندارد .

درین جا متفکر تورك Suut Kamal (صعود کمال) میگوید : « علت اینکه مفسرین میگویند که درین حملهٔ افلاطون استثنا و مستثنی وجود ندارد این است که ایشان خبر ندارند که افلاطون صنعت کاران را بدو دسته منقسم نموده است که یکی مقلدین جواهر و دیگری مقلدین ـ محسوسات میباشند و افلاطون تنها صنعت‌کاران مقلد اشیای محسوس راماخذه مینماید واینکه هومررا هم‌درزمرهٔ این قبیل شعرای عادی حساب کرده است حق ناشناسی مینماید » .

رو یهمرفته به عقیدهٔ افلاطون بزرگترین صنعت کار و عظیم ترین ژنی و داهی در عالم صنعت همان کسی میباشد که کماهو حقه جواهر را در ذهن و مخیلهٔ خود حاضر کرده آن را بقوه و نیروی کلمات ، آهنگ و هر گونه لوازم صنعتی در اثر خویش انعکاس دهد .

وقتی انسان نظریات صنعت افلاطون را که صورت تطبیق ـ عقائد وافکار اوست که دربارهٔ جمال اظهار نموده وما آن‌رادرشمارهٔ (۸۰) مجلهٔ کابل‌مفصلاً مورد بحث قرار دادیم مطالعه میکند بفکر اوفتاده حتماً ازخود سوال خواهد کرد که : صنعت کار چطور خواهد توانست ماهیت و صور جواهر را که در عالم

محسوسات و جود نداشته متعلق به عالم معقولات است تماشا نموده و آن را تقلید وکماهو حقه در اثر صنعتی آن را انعکاس دهد ؟

درهمین جا است که افلاطون علاج واقعه را قبل از وقوع نموده بجواب سوال مذکور در طی یك بحث مفصلی میپردازد وچون آن بحث ازیك طرف مقاله را طویل و خسته گی آور میگردانید و از طرف دیگر امتزاج دوموضوع مستقل درمقالهٔ واحد ملاحتی ندارد بشمارهٔ آینده گذاشته شد .

هر جا که نموده اند آهنگ نفاق — هر قوم که شد اسیر در چنگ نفاق
فتحی نتوان نمود در هیچ زمان — پیوسته هزیمت است در جنگ نفاق

(مستغنی مرحوم)

اخلاق اطفال

احمد الله کریمی

درصحائف مطبوعات وآثار فضلای وطن بمقالات ومباحث اخلاقی که مربوط به اطفال خیلی کوچك باشد به ندرت بر میخوریم ـ حال آنکه موضوع تربیهٔ اخلاقی اطفال کوچك (بلندتر ازسن ٤) یك موضوع اولیه ومبدأ قابل اهمیتی میباشد که به هیچصورت ازان فروگذاشت درست نبوده اساس وشالوده ئیست جهة دیگر ادوار تکامل اخلاقی به تأسی این نظریه مقالهٔ آتی، الذکر را از اثر موسوم به (روحیات طفل) تالیف دانشمند (و . موسیورا سموسن) که مستند بمشاهدات او بالای دو طفلش : (« ر » ، « س ») به یك صورت خیلی عالمانه تحریر یافته ترجمه واقتباس نمودم تا پدران وما دران ، مربیون ، معلمین ورویهمرفته تمام اشخاصیکه به تربیهٔ اخلاقی طفل علاقه وتوجه دارند از آن استفاده نمایند :

* * *

مع الاسف علما ، درمسئله تفهم کیف (اخلاق) بهم مفاهمه نکرده اند (چنانچه درنظریات ایشان بعضی تمایزات ومبانیت هادیده میشود) جهة ملاحظهٔ دقیقانه این عدم ائتلاف اسف آور جزملاحظهٔ نظریات فلاسفهٔ معاصر دیگر چارهٔ نیست .

درینصورت اگر غایهٔ مسلم تربیه که عبارت از انکشاف سیرت حسنه ، خوی ویااراده است مدنظر بوده ازوظیفهٔ که متصدیان تربیه عهده دارشده اند ؛ تقریباً صرف نظر شود گمان میکنم که حرکت خوبتری اجراء شده میباشد فی الحقیقة این نوع حرکت بد نیست . اگرقدری تعمق شود معلوم میگردد که درنفس‌الامر راجع به بعضی قواعدضروری (واجب) اخلاق جهة حیات نه اینکه تنها دربین علما ائتلافی موجود است بل دربین افراد « نورمال » (۱) جوامع متمدن نیز اتفاق دیده میشود . منبع اخلاق ـ به اعتبار مرجع آخرین ـ بالخاصه آیا در ماهیت افراد است ؟ ویادر ایجابات و مقتضیاتیست که هر فرد را منفعت عمومی (مشترك) بآن مکلف میسازد ؟ اینك باوجود قبول مشکوك بودن این موضوع میتوان مدعی شد که قواعد اخلاقی ، در تطبیقات برای هر شخص تقریباً عبارت ازهمین چیزها بوده و در پداکوژی (تربیه) عبارت ازمدنظر بودن مقتضیات عمومیه و هم ، نداهای انسیاقی (غریزی) ایست که از اعماق روح انسان بظهور می آید . معما فیه هر گاه به طفل به اعتبار حالت اخلاقیهٔ روحیه و سیرت (Conduite) اخلاقی مشابه بر تربیهٔ اطفال بزرگ یك (مبداء) ونقطهٔ عزیمت اتخاذ گردد یك حرکت غیر صحیحی میباشد . صرف نظر از فرقهای شخصی تازمانیکه طفل‌خوردبسویهٔ اطفال بزرگیکه به اطراف طفل موجود است به یك منزلهٔ قابل قیاس میرسد یك دورهٔ تکاملی را میگذراند که اثبات آن صعوبتی ندارد .

در اثرموسوم به Hjemmebarnet « طفل‌تربیه یافته درخانه » (۲) خود اثبات

(۱) مراد از افراد نورمال درینجا اشخاص حائز اوصاف متوسط است .

(۲) این جمله بلسان دنمارکیست چه‌اصل کتاب مولف هم‌بلسان دنمارکی تحریریافته است

نموده‌ام که اطفال بسیار کودك از اخلاق تماماً محروم بوده خود کامی شان به یك صورت غیر محدود است باعتبار حالت روحیه هم نخست در بین سن ٤ اثر ترقی زیادرا نشان داده اند . در دورهٔ موضوع بحث (سن ٤ تا ۷) اطفالیکه درمکتب دوام نکرده وبخانه از قواعد متعلق بسیرت اخلاقی ، اوامر عشره ، بحثی نشنیده باشند تکامل اخلاقی خودرا باعتبارا کثریت توسط تجارب خویش اجرا میدارند ؛ تقلید ، مشاهدهٔ اشخاصیکه طرف نمونه وامتثال شان واقع شده میتواند ، وقتافوقتاً نصایح ، تقدیرات تقبیح ها وجزاها از همین قبیل تجارب است .

تکامل اخلاقی (ر) ، (س) (۱) به این طرز جریان نمود :

(ر) وقتیکه ٤ ساله بود روزی جهته بازدید همشیره اش درشفاخانه بامن رفت ، باوجهته بازی (کایرم) اجازه دادم مشارالیه درحین عودت بمن گفت : زمانیکه پیش همشیره ام میروم وبازی میکنم اگر شخصی نبیند باخود دانه‌های بازی راخواهم گرفت!

(ر) بااینکه بدون شبهه میدانست که دانه‌های بازی متعلق به او نبوده وبصورت مشروع مال او نیست لیك ازین سنجش که : (چون دیگرها می بینند بایددانه‌ها گرفته نشود) پیش رفته نتوانست مشارالیهانه اینکه درمقابل حس دزدی که به ذاته یك چیز سوء است بل درمقابل یك سلطهٔ احتمالی (که زجری هم نبوده) وتحت تضییق یك «منفعت» عمومیه خودداری کرده است . بناءً علیه مشارالیه بایك اخلاقیکه راجع بمزاج باشد حرکت نکرده عقدخیررا توسط خوف اجرأ نموده است .

(ر) ۲ ماه بعد هم خوف ازسلطه (اتوریته) (۲) نشان داده است روزی

(۱) این اشاراتیست که مولف بدختران خودداده .

(۲) سائق ورهبریکه یك فردیایك کتله را بسوی یك هدف مشخص ومعین سوق دهد ویاصفت آمریکه آن فرد وجمعیت را اداره میکند «مترجم»

چشم گدی خودرا کشیده درسوراخ آن پنبه زده گفت پنبه را از باعثی در چشم گدی‌خود میگذارم تاپدرم‌چشم گدی‌رانبیند ، شماهم برای‌پدرم‌نگوئید که این‌کاررا (ر) کرده‌چه پدرم مر اجزا خواهد داد . این‌هم لازم نیست . معمافیه بایك آواز گریان آلود علاوه کرد که : باید به پدرم گفته‌نشود که گدی‌را (ر) شکسته زیرا برمن قهر میشود .

وقتیکه از ٤ سالگی‌سه‌ما گذشت‌حرکت دیگری مثل‌فوق‌ازاو بمشاهده پیوست بجائی دراز کشیده بگرفتن ناخنهای خود مشغول بود ـ مادرش گفت : اینطور نمیخواهم که‌ناخنهای خودرا بگیری .

(ر) کمی بعد گفت : آیادراطاق‌چیزی ضرورت‌نداری ؟ ونمیپالی ؟ بنابران مادرش گفت : برای چه ؟ ازین باعث که‌من ناخنهایترا نگیرم ؟ متعاقباً (ر) بلی گفته اعتراف نمود .

بناءً علیه‌از باعثیکه تحت‌سلطه (اوتوریته)حاضر بودحرمت نشان‌میداد . درهمین سن‌روزدیگر چنین‌وضعیت‌ازاو سرزد :

بامادر خود مشغول یکی از بازی هابوده وقتیکه مادرش روی خودرا بطرفی گشتاند (ر) کدام جعل کاری نمودوپس ازمعلوم شدن این‌حرکت حیله کارانه اش اظهارندامت کرد .

یکماه‌بعددیگر بازندامت‌اودراثر یك‌حرکتیکه بمقابل‌مادر کلان خوداجرانموده‌بود بصورت واضح محسوس شد . حرکت مذکور عبارت ازین بود. مادر کلانش به او دوتا بازیچهٔ کوچك داد لیك او اصرار میکرد تایکی دیگر هم ازان بستاند چون مادر کلانش قبول نکرد وی بمادر کلان خود حدت نموده و ضعیت زدن را گرفت مادر کلانش این وضعیت را دید بوی خطاب نمود : امید میکنم

کابل از فضاء

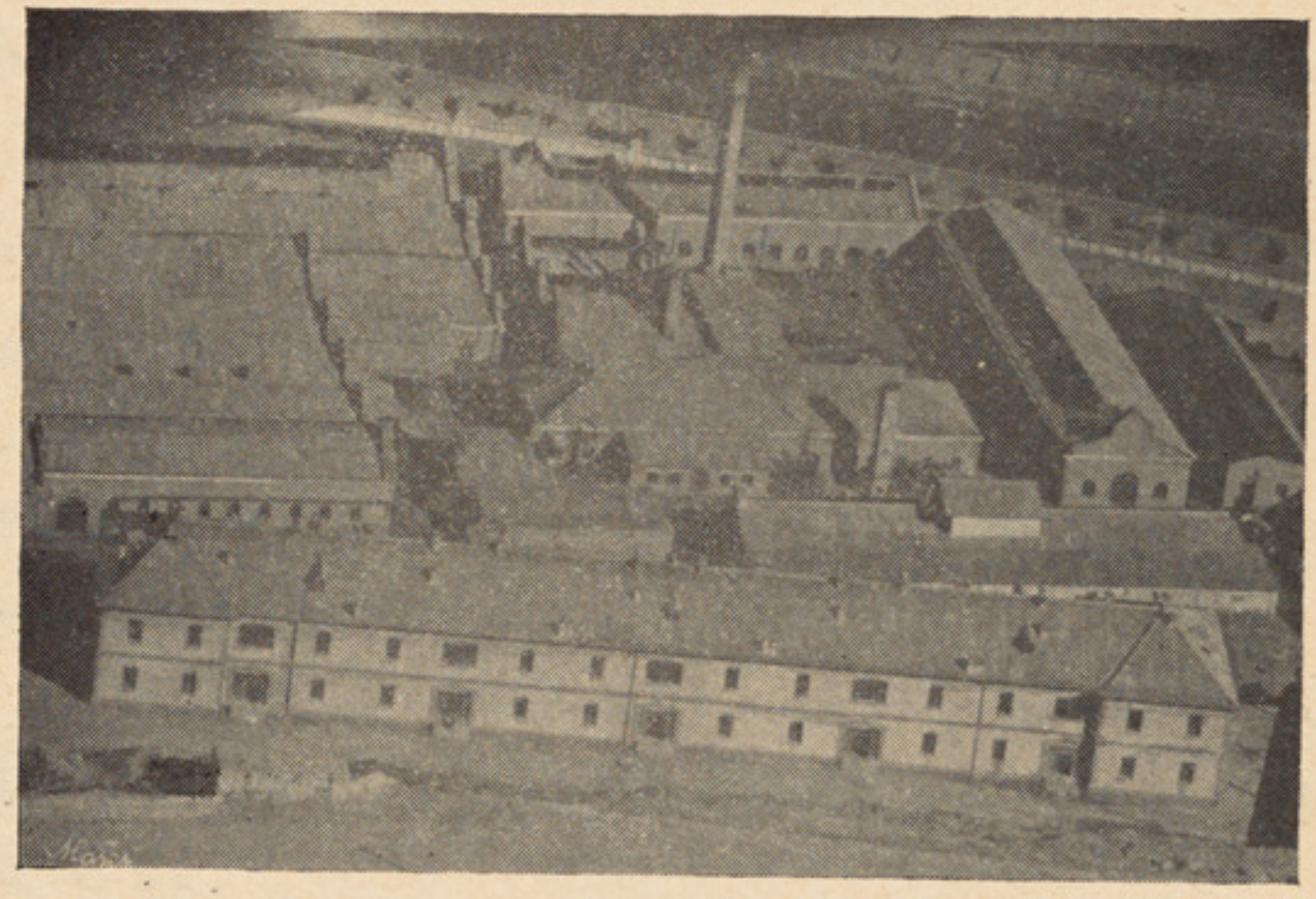

حصهٔ غربی شهر کابل و منظرهٔ عمومی فابریکه های حربیه

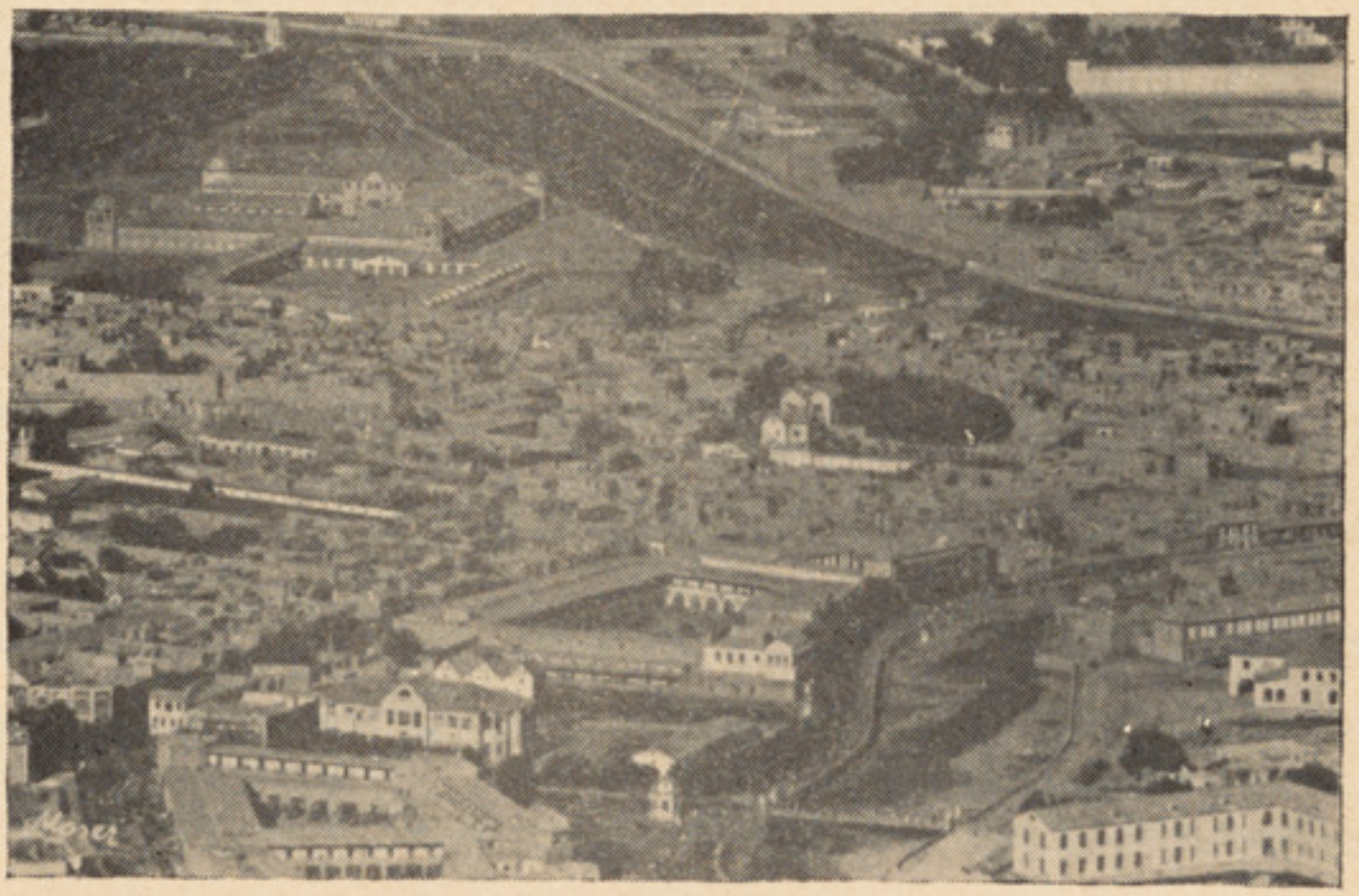

قسمتی از شهر کابل و رود خانهٔ آن ـ عمارت بزرگ آخر، گمرک مرکزی است

مادر کلان خود را نزنی ! ازمن زود عفو بخوا والا از تو میرنجم !

(ر) نظر باین خطاب تکدیر آمیز مادر کلان خود خیلی متأثر شد لیك فوراً جریان محاوره را تبدیل نموده وضعیتی اتخاذ کرد که گویا به طبیب تیلفون میکند: الو ! بلی ، مادر کلان خود را زدم ، او برای من دو بازیچه داده بود لیك من یکی دیگر هم میخواستم چون برایم نداد من بسینه اش زدم وبزیر دشنام گرفتم ! بعد ازین با همشیره اش مشغول گشته بسیمایش اثری از خواستن عفو دیده نشد ! ازین باعث مادر کلانش دست (ر) را گرفته گفت اکنون آشتی کردیم ، یك دخترك خوب و محبوب شدی (ر) وقتیکه وضعیت را به اینصورت فیصل دید خیلی محظوظ و متسلی شده گفت :

وقتیکه پدر و مادرم آمدند خواهش میکنم که ازین وضعیت خبر دار نشوند من هر وقت خوب خواهم بود !

(ر) درسن ٤ ونیم سالگی نشان داد که در اجرای حرکت غلط (خطا) شعور او هم ذیدخل است :

در باغ (فره دریکسبرگ) وقتا که با مادر خود جهت تفرج رفت از مادر خود مساعده خواست تادریکی خیابانهای پر درخت تنهاقدم بزند. مادرش از باعث اینکه مبادا گم شود این خواهش وی را نپذیرفت لیك (ر) با این هم خواهش خود را به انجام رسانده مظفرانه چنین آواز داد .

تنها قدم زدم ! ! باوجود این در اثنائیکه آهسته آهسته بمادرش نزدیك شد این را علاوه نمود که : هان ! دیگر دفعه اینطور نباید بکنم و نخواهم کرد ! درینحال معلوم میشود که (سلطه) آرزوی عدم ارتکاب چنین حرکت را بار دیگر باو القا نموده بود . (باقی دارد)

نفسانی ژوند

(دنفس عقلی قواوی)

محمد اعظم ایازی

- ۲ -

شعور

مادی شیان که نامی ویاغیر نامی وی، که دسکون یادحرکت په حالت کی وی، یا که په هغو کش سه تغییر پیدا کیژی، دخپل حالت سخه بیخی بی خبر ه وی، لیکن دانسان دنفس یاد ضمیر دا حال و کیفیت نه وی، دانسان په بدن کش په زرو داسی کارونه کیژی چه دده دجسم دژوند دپاره ضروری وی، او انسان دهغه سخه خبر نه وی یا بی خبر ه وی، لیکن هیس داسی کارنه سته، چه د نفس سخه ظاهر یژی، یا نفس په هغه سره متاثر کیژی، او انسان (نفس) دهغه سخه خبر نوی یاپر هغه باندی ئی علم نه وی، که دغم یاخوشالی کم حالت وانسان ته پیش سی، نو انسان په هغه سره ضرور خبریژی او دهغه سخه بی خبری ظاهرول، گویادهغه دوجود سخه انکار کول دی، دغه رنگه کم وقت چه انسان کم شی وینی یا ئی اوری، یائی خیال کوی یادیو کار یقین، یا بطلان، یادیوشی سره محبت اویاد هغه سخه نفرت کوی نووده ته ضرور معلومیژی، چه زه داسی کوم، اودادنفس یوخاص صفت دی، چه سه چه پرده تیریژی یاسه کارچه دی کوی، دهغه سخه دی په هرحال کش باخبر ه وی، دنفس ودی کیفیت ته شعور وائی :

هر کله چه دنفس دماغی قوتونه په شه دول سره ویش اوپکار بخت وی، نوپه دی وقت کش شورپه دیره لوره درجه کی وی، لیکن که انسان دبی هوشی یادنشی په حالت کش وی، نوشعورئی بیخی سست او کمزوروی، که دبید یدوپه وقت کش انسان کم خوب ووینی، هغه ته هم دشعور یوحالت وائی، زنی وقت دانسان ددماغ، عضلو، پلو یادنورو جسمانی قوا ووسخه داسی کارونه صادریژی چه دهغوپه نسبت داویل کیژی، چه بی ارادی یادناپوهی په سبب ظاهر سوی دی، نفس دداسی کارو سره لژاره لری، اوله دی وجه نه، که دهغوسخه بده نتیجه ظاهره سی، نو انسان دهغی په نسبت دبی خبری عذر وراندی کوی، او غواری چه خپل زان د هغی دملامتیا سخه وساتی.

دشعور دحالتو دپوره حقیقت دمعلومولو دپاره داضروری دی، چه انسان هغه تول مختلف کیفیتونه په غورسره وگوری چه په خپل دده پر نفس یاذات باندی تیریژی، نه دی دنورو خلقو نفسانی حالت معلومولای سی او نه نور خلق دده نفسانی حالت پیژندلای سی، تر هغه وخت پوری چه دوی دخپل شعور حالات یووبل ته ظاهر نه کی، مثلاً که دیوسری په حافظی کش دتیرو واقعاتو سخه یوه واقعه راسی، یا و اعمه کم تصویر دده ونظر ته وراندی کی، یا کمه منصو به (خیال) دده په زړه کش تیره سی، یاد کم درد یا لذت اثر دده په زړه کش پیداسی، داتول حالات پر نور و خلقو باندی شکاره کید لای نه سی ترسوچه ئی دی په خپل اظها رونه کی، بلکه انسان په خپل دخپل نفس دمطالعی سخه ددوی حقیقت او کیفیت معلومولای سی انسان دا هم معلومولای سی چه دشعور په مختلفو حالتو کش یو د بل تمیز سرنگه کید لای سی، اودوی په کم کار کش بو دبل سخه بیل دی، او کله اوسرنگه دهغو

ظهور کیژی ، اوپه سه ترتیب سره ظاهریژی ، دنفس پرواقعاتو باندی ، بیله واسطه په دی دول سره علم راورل ، ذاتی شعور ورته وائی ، یعنی وقت چه انسان پرخپلو معلوماتو ، خیالاتو ، اوتجویز وباندی غور کوی چه سرنگه پیدا کیژی اوپه نفس کش سرنگه تیریژی ، نوودی حس ته ذاتی شعور وائی ، دشعور بیل بیل حالتو نه او کیفیتونه چه دانسان په نفس کش ظاهریژی ، دیوی بهید ونکی ولی په شان پرله پسی اویود بل ورسته پیشیژی اودوی یودبل سره داسی اره لری ، چه یو خبرود بل خبروسخه بیلول دیر گران کار معلومیژی ، انسان یوازی دقوت زهنی (ممیزه) په مددسره دشعور دکیفتو سخه کم کیفیت بیلولای سی ، اووهغه ته ـ دشعور یوحالت وائی داحالتونه عموماً پردرو دولوویشل کیژی ، (۱) تعقل (۲) تأثر (۳) اراده ،

تعقل : تعقل دشعور وهغه حالت ته وائی ، چه انسان پرکم شی باندی دهغه په ذریعه غور اوفکر کوی .

تاثر : تاثر دشعور وهغه حالت ته وائی ، چه انسان دکم شی په سبب سره متأثر کیژی ، یا کم کار کوی :

اراده : اراده دشعور وهغه حالت ته وائی ، چه نفس دکم کار دکولو یا نه کولو قصد کوی :

یعنی انسان هروقت ددی دری حالتوسخه ضرورپه یوه حالت کش بخت وی ، اودیوه حالت سخه بل حالت خود به خود په نامعلوم دول سره پیدا کیژی ، مثلاً یوسری دسرك په مینزکی تیریژی اودلری سخه یومو ترویني چه مخامخ دیر په تیزی سره رازی ، په دی وخت کش ده ته دابیره پیدا کیژی ، چه داسی ونه سی چه ترمو ترلاندی رانه سم ، اومرسم ، نودی ژر ژر قدمو نه اخلی ، او دسرك

دمینزسخه د سرك دغاری وخواته ژر زان رسوی ، تردی حد چه ده ته اطمینان حاصل سی او په زره کش ئی سه وسوسه پاته نه سی ؛

دموتر راتلوته دتعقل حالت وائی ، د بیری پیدا کیدو ته دتاثرحالت وائی ، اودخطری سخه زان ساتل اود سرك دغاری وخواته تلل او اطمینان حاصلول دارادی حالت دی ؛ اوداتول یودبل دارتباط سخه حاصلیژی ، لیکن که ددوی سخه هریو بیل بیل خیال وکول سی ، نوددوی سخه هریوه ته دشعور یوحالت ویل کیژی ،

زنی وقت انسان په یوخیال کش دارنگه دوب وی ، یا دیو تکلیف په سبب سره داسی بی حس وی چه نورخیالات اوتاثرات وده ته نه معلو میژی ؛ یعنی دشعورکم حالت پرده باندی داسی غالب راغلی وی ، چه دی وبلی خواته متوجه کیدلای نه سی ، په دغه وختکی دده دنفسی دژوند پراخوالی دیر لژوی ، لیکن زینی وخت دول دول خیالات ، منصوبی . تدبیرونه . تجویزونه ، دغم اودخوشالی دبیری اودامیدانرونه دده په ذهن کش دومری دیر تیریژی ، چه دومری کارونه معمولاً په یو لژمده کش هیسکله کیدلای نه سی ، په دی وقت کی دنفسانی ژوند پراخوالی دیرزیات وی :

دزینو خلقو جسمانی او ذهنی قواوی تیزی اودزینو کمزوری وی ، نوله دی وجه نه دهر چاد ذهنی نخشو تعداد ، چه دی ئی په یوه وخت کش معلومولای سی ، مختلف وی ، که ددو وسروله مخه دیر بیل بیل شیان په یوه وقت کش راوره سی ، او ژرئی زینی لری کی ، نوپه دغه وخت کش دا دواره سری سه شیان چه معلومولای سی دهغو تعداد به مختلف وی ؛

دتجربی سخه داهم ثابتیژی چه دشعور دهرفعلی حالت دپاره شه وقت په کاردی ، چه خپل پوره کمال ته ورسیژی ، دزینو خلقو دماغی کارو نه سست او دزینو تیزوی ، دسستوسرودپاره په نسبت د تیزوسرو ددیر وخت ضرورت دی ، مثلاً تیز فهم سری دیو معمولی کار فیصلی دپاره چه دیر پیچیده نه وی یوه ثانیه ضرورت لری اودکند ذهن سری دپاره دیروخت په کاروی :

(نوربیا)

تا چند وطن با هل عالم محتاج — با هر چیزی ز بیش تا کم محتاج
دارد همه چیز لیك غافل ز همه — این بحر چرا بود به شبنم محتاج

امروز کراست قدروشانی که تراست — کس را نبود گنج نهانی که تراست
پر مایه ترا زغیر دکانی داری — باشد بکجا اینهمه کانی که تراست

(مستغنی مرحوم)

از طبع جناب غلام حضرت خان شایق
شاعر شهیر کابل

غزل

آنانکه حکم عالم بالا نوشته اند
قد ترا قیامت کبری نوشته اند

در پرده‌های دیدهٔ یعقوب چون بیاض
یوسف بخون چشم زلیخا نوشته اند

بر استخوان سودهٔ مجنون با وفا
نام مبارك سگ لیلی نوشته اند

در دفتر حقوق محبت برنگ ناز
فرمان تیغ او به سرما نوشته اند

دیدم بچشم خود که در آئینهٔ حباب
مضمون بی ثباتی دنیا نوشته اند

زاهد اگر بگوشهٔ محراب اسم تست
نام مرا به ساغر و مینا نوشته اند

در انتظار آن گل نورسته یادگار
داغی به صفحهٔ دل شیدا نوشته اند

کیفیت نگاه ترا نور چشم من
دایم به عطر نرگس شهلا نوشته اند

برصفحهٔ جمال تو در باب آن دهن
دیدم که هیچ نیست معما نوشته اند

در خانهٔ ملاحظهٔ جدول حیات
دیروز ما بصورت فردا نوشته اند

روز ازل به لوح دلم نقش عشرتی
(شایق) بخامهٔ پر عنقا نوشته اند

بیاد چشم او یکعمر در میخانه می بودم
زسودای لبش لب بر لب پیمانه می‌بودم

بمن ساقی شراب ناب میدادی دم آخر
که‌تا صحرای‌محشر بیخودو مستانه می‌بودم

مشو ازدانه ام‌غافل توای صیاد بی پروا
که‌من‌در آشیان‌خویش‌نازك‌دانه می‌بودم

تمیز نیك و بد کردن قیامت زحمتی دارد
خداوندا چه میشد اندکی دیوانه می‌بودم

ازان کا کل‌جدائی تا نمیکردم سرموئی
چه میشد بادل صد پارهٔ خودشانه می بودم

چگونه‌روبروی‌یار،خود داری‌توان کردن
که پیش آشنای او زخود بیگانه می‌بودم

چه میکردم بزندان‌هواوحرص‌چون‌زاهد
اگر زنجیر بند سبحهٔ صد دانه می بودم

کسی‌میگفت بامن کاشکی‌نیرنگ‌مستی را
که درخواب‌عدم‌چندی باین افسانه‌می‌بودم

به آتش میزدم خود را و میکردم چراغانی
به بزم ناز او «شایق» اگر پروانه می‌بودم

امروز اگر تو نیز کامل بودی
با علم و کمال و فضل مائل بودی

کانهای تو زیر خاك‌پنهان ماندی
گرعالم فن بودی و عامل ماندی

آباد وطن بسعی افراد شود
عشرت باید که خاطری شاد شود

معمار اگر نباشد ای دانشمند
این‌خانه کجا خود بخود آباد شود

«مستغنی مرحوم»

مشاعره

د اتحاد مشرق په (۲۷) شماره کی دقاضی شکرالله خان په نظم مشاعره شوی وه . په دی مشاعره کی دهغه زای دیروشعراؤاولیکونکو برخه اخستی وه . مشاعره له دی حیثه چه د ملی ژ بی په موضوع کی وه دیره خوشه کری شوه . او د همدغی خوشئی په لحاظ د پشتو تولنی زینی شائقینو وغوشته چه په دغه موضوع او بحر کی د خپلو پورته ورونو سره په مشاعره کی داخل شی په دی موضوع کی چو مو نگ ته کوم نظمو نه رسیدلی دی د اصل مسابقی د نظم سره ئی نشروو : (پشتو تولنه)

قاضی شکرالله وائی

شکردی شکرنن کوشش کری شاعران د پشتو — راغی دوران د پشتو
ما به نارئی سوری وهلی په ارمان د پشتو — راغی دوران د پشتو
بشتو آسانه نه ده — پشتون ته گرانه نه ده
زکه ژوندی شوه چه لرو شه ادیبان د پشتو — راغی دوران د پشتو
وطن آباد کری ربه — دشمن برباد کری ربه
ربه طوفان ئی کری چه وی سوك دشمنان دپشتو — راغی دوران د پشتو
پشتوشایسته ژ به ده — دیره پسته ژ به ده
ربه وطن ز موژ گلشن کری په ایمان د پشتو — راغی دوران د پشتو

د پشتو مبصر وائی

ها تو ره شپه د پشتو — شوه سره غرمه دپشتو
تاریکه ولاره لمرراوخوت پرآسمان دپشتو
راغی دوران د پشتو

یك گوشه از باغ وچوبترهٔ باغ بگرامی که از نزهت گاهای قریب پایتخت بشمار میرود

ظاهرشاه خان د پشتو نن دی باغوان دپشتو
په شنه پتی کی د وطن کری گلان د پشتو
راغی دوران د پشتو

په صدارت کی پشتو په وزارت کی پشتو
په شاهی ارگ کی کورس جاری دی په شه شان د پشتو
راغی دوران د پشتو

زلمیان پشتو وائی نن شه‌ئی‌ورو ورو وائی نن
زاره واره سره ژغیژی کری بیان د پشتو
راغی دوران د پشتو

شه شاعران د پشتو شه ادیبان د پشتو
په قندهار او مشرقی کی شوه نالان د پشتو
راغی دوران د پشتو

تول جریدی د وطن تول مجلی د وطن
شه پشتو وائی اتحاد ، طلوع افغان د پشتو
راغی دوران د پشتو

پشتو روزنه غواری پشتو پالنه غواری
دخولی روی دی پشتنو زان کری قربان د پشتو
راغی دوران دپشتو

پشتو پشتو غواری نن زور دمرو غواری نن
نن مو ، لاواردی بیابه وکری دیر ارمان دپشتو
راغی دوران دپشتو

عبدالخالق کنری (اخلاص) وائی

پشتونه واوره کلام ـ شکرونه وایه مدام ـ چه ستاد پاره شه غمخور ظاهر شاخان د پشتو ـ
شه مهربان دپشتو

سو ورزی و راند دلی ـ پشتو وه پاتی غلی ـ مراوی بی آبه وه بیخی د اگلستان د پشتو ـ
تژی پژمان دپشتو

نه یو لشتی وه پرسم ـ نه ئی غمخور وه دغم ـ لکه یوداگ په للمه پروت وه خیابان د پشتو ـ
جور وه خزان د پشتو

نه ئی کاوه شه للون ـ نه‌ی انگروه برون ـ ووخارو خس په کی پراته وچوه ریحان دپشتو ـ
نه وه سامان دپشتو

چه اوس پرراغی بهار ـ باران دفیض شه تار ـ ظاهر پرخدای که پسرلی ابر نیسان د پشتو ـ
ورك شه ارمان دپشتو

گوره تازه گلونه ـ شکلی شایسته گلونه ـ چه اوس غوریژی په دی باغ کی د فیضان دپشتو ـ
گل خندان د پشتو

تازه گوهر دمعنی ـ شایسته جوهر دمعنی ـ لری لعلونه شه داکسان د بدخشان دپشتو ـ
شه درخشان دپشتو

تول جرائد د وطن ـ شو فوائد د وطن ـ انیس اصلاح کی دی مکنون درومرجان د پشتو ـ
شبچراغان د پشتو

دا اتحاد مشرقی ـ لکه آفتاب خاوری ـ شه په مغرب کی مشعشع طلوع افغان د پشتو ـ
ملك شه روشان دپشتو

وزار تونه دوره ـ ریاستونه گوره ـ پکی جاری دی زای په‌زای کورس ویان دپشتو ـ
تعلیم آسان د پشتو

پشتو طوبی و نه ده ـ عجب زیبا و نه ده ـ میوه خواره‌ئی په دنیا شومومنان د پشتو ـ
لغت دانان د پشتو

پشتو شیرینه ژبه ـ دیره خوندینه ژبه ـ دی هرادیب ئی له اخلاصه همزبان د پشتو ـ
(شیرین بیان د پشتو)

وفاداری

قیام الدین خادم

زه د یار د سر و لبا نو زنی ننگ خورم
چه په داسی سرو لمبو باندی غور زنگ خورم

خدای دی نه کا چه به سرله ما طلب کا
په بخشش کی به ئی زه لکوتی درنگ خورم

د عاشق ایمان د یار عهد و پیمان دی
د پیمان د خپل آشنا نه کله سنگ خورم

چه می نوش کړ لو شربت د سر و لبانو
سه حاجت چه سره جامونه د فرنگ خورم

کینا سته د یار په مخکش نا روا دی
زه د یار له مخه سرخ لکه پتنگ خورم

د وفا نه ارتقا هر چا موندلی
په دی لارکش پیغور ونه رنگ په رنگ خورم

که قبول شمه په درکی د جانان زه
شاهنشاه یم مملکت به د اورنگ خورم

زه «خادم» داستا په مینه باندی مست یم
نه چه زه در قیبانو سره بنگ خورم

کورنی مینه

لمری شعر؛

له طبع سخه دجناب امان الله خان د استقلال دمکتب دیولسمی دلی زده کونکی دجناب «زمریالی» شاغلی زوی

د ژمی یوه شپه وه چه د یوی وی لگیدلی
تول چاپیره ناست وه په شه مینه خندیدلی

د پلار مخ ته کتاب ؤ ده وایه په خورا مینه
خپل سرئی ولس کری سپین ویختان ئی زلیدلی

مور ناسته مخامخ وه خپل هلك ئی و په غیژ کی
په ژ په ئی لـلو وه دی ویلی شی بـدلی

هلك لـکه ملـکه لاس و پشی ئی غور زولی
کوچنی منانی ستر گی شاو خاته غریدلی

د سنگ سره ئی ناستی دوی کوتری دانی لونی
دوی دواری لاس ترغاره په هوس هوسیدلی

پلار او مور ئی ورته گوری هم خوشحال ددوی پمینه
په لید و ئی وده اخلی په هوس ئی مسیدلی

کورنی مینه هر گوره په هر چاده خورا گرانه
علامی د اتفاق دی که هر چا دی پیژندلی

هدیهٔ عاشق

ازطبع جلال الممالك ایرج مرزای مرحوم

عاشقی محنت بسیار کشید — تا لب دجله بمعشوقه رسید
نشده از گل رویش سیراب — که فلك دسته گلی داد بآب
باز نین چشم بشط دوخته بود — فارغ از عاشق دل سوخته بود
دید در روی شط آید بشتاب — نوگلی چون گل رویش سیراب
گفت وه وه چه گل رعنائیست — لایق دست چو من زیبائیست
حیف ازین گل که برد آب اورا — کند از منظره نایاب اورا
زین سخن عاشق معشوقه‌پرست — جست در آب چوماهی ازشست
خوانده‌بود این‌مثل آنمایه ناز — که نکوئی کن ودر آب انداز
خواست کازاد کند ازبندش — اسم گل برد و در آب افکندش
گفت رو تا که ز هجرم برهی — نام بی مهری بر من ننهی
مورد نیکی خاصت کردم — از غم خویش خلاصت کردم
باری آن عاشق بیچاره‌چوبط — دل بدریا زد و افتاد بشط
دید آبیست فراوان ودرشت — بنشاط آمدو دست ازجان‌شست
دست وپائی زدو گل رابربود — سوی دلدار چو پر تاب نمود
گفت کی آفت جان سنبل تو — ما که رفتیم بگیر این گل تو
بکنش زیب سرای دلبر من — یاد آبی که گذشت از سر من
جز برای دل من بوش مکن — عاشق خویش فراموش مکن
خود ندانستَ مگر عاشق ما — که زخوبان نتوان خواست وفا
عاشقانرا همه گر آب برد — خوب رویان همه را خواب برد

ترجمهٔ این منظومه را بزبان پشتو در صفحهٔ بعد ملاحظه فرمائید .

د عاشق هدیه

گل پاچا الفت

یو عاشق په‌دیر کوشش د جلی په‌غاره
و ینی خپله معشوقه په ناز و لا ره

په دیدن لا نه و ، مو ر نه په کتلو
چه او بورا وره تا زه دسته د گلو

معشوقی د گل دسته غوشته په مینه
لکه تگی چه او به غو ا ری له سینه

د گل خواته ئی توجه وه بی‌حسابه
هغه گل چه‌ئی وومخ غوندی سیرا به

ویلی دا گل خولائق زما دلاس و
په زر گی‌کی تلوسه اودا وسواس و

ویلی‌حیف چه‌داسی گل رانه‌تیریژی
یو ساعت ز ما په مخ کش نه دریژی

چه عاشق دغی ا ر ز و ته و کتلی
د مائی په شان ئی سین ته و دنگلی

دا متل معشو قی تیر که زان سر ه
چه نیکی کوه او سین تی غور ز وه

چه عاشق خلاص سی له غمه د بیلتون
چاره داوه چه سین ویسی دا مجنون

معشوقی ته چه دسین له منز گل راوری
عاشق کله په‌دنیا نور ژوندون‌غواری

خپل‌عاشق‌تی‌ویلی‌خلاص سوی له‌هجرانه
ما ته و نه و ائی ته نا مهر با نه

تا سره مانیکی و کړه زخته د یره
پام کوه چه ئی هیسکله نکری هیره

عاشق‌سین ته په‌لوی‌لاس‌زان غورزولی
له‌ژوندون سخه ئی خپل‌لاس وویزلی

لاس ته ئی ور غله د گلو شه دسته
معشوقه ئی په احتیاط پری و و یشته

و یلی ته چه ئی زما د سر آفت
د اد سته گلو و ا خله پـه سر عت

په‌خپل‌سر باندی‌ئی کیده‌زان پری شادکه
او بووری عاشق خپل هم‌درپه یادکه

بی‌زمادیادی هیسکله بو ی نکر ی
با ید ما سره ته د غه وفا و کری

معشوقی و یل پوه ندی یار ز ما
چه خوبانوزنی غو ا ر ی دی و فا

عاشقان که همه واره او به و یسی
معشوقی به‌په هغه ساعت ویدی سی

ترجمه د تیری صفحی د منظومی

منتخبات نفیسه

پیری شاعر

اثر حضرت جامی

سفید شد چو درخت شکوفه دار سرم
وزین درخت همین میوهٔ غم است برم

بهم شکوفه ومیوه که دید طرفه کمن
شکوفه‌را نگرم بردرخت ومیوه‌خورم

شکوفه دیر نپاید ، شگفت‌ازان دارم
که دمبدم ززمانه شکوفه نـاك ترم

زشیرمادردهرم ضرر رسید نه نفع
کنون شکوفه کنان بهردفع آن ضررم

زبسکه آینه ام عیب شیب موی بموی
بروی داشت نخواهم که‌روی اونگرم

چگونه بینمش آخر که گاه دیدن‌او
بیاض گیر و یکسر سیاهی بصرم

بیاض موی بود آفت بصر چه عجب
اگر بود زنظر در بیاض مو حذرم

اگر چه نیست مرا درقصور دهرنظر
کنون زدهر بود صدقصور درنظرم

تلاوتی که بشب کردمی به پرتو ماه
بروز می‌ندهد دست درفروغ خورم

دوچشم کرده ام ازشیشهٔ فرنگ‌چهار
هنوز بس نبود در تلاوت سورم

برفت گوهر بینش ز چشم طفل صفت
دهد فریب بشیشه سپهر عشوه گرم

فشاند می‌چوگهرحرف‌را زمخرج‌آن
چوبودسی ودوگوهر نهان بحقه درم

گهر فشانیم‌امروز مشکل است‌که داد
جفای چرخ بتاراج حقهٔ گهرم

زتیز گوشئی بودم‌چنانکه از رهٔ سمع
حدیث نفس کسان‌داشتی بدل گذرم

زدست‌رفته کنون‌گوش‌بی‌اشارت‌دست
نمیشود ز مقالات همدمان خبرم

رهٔ حواس اگر چند بسته شد حاشا
که درصفائی‌ورایت‌ازان شود گذرم

چه احتیاج بامداد حس چوراه نمود
عروس معنی بیرون ز حجلهٔ صورم

زضعف‌تن شده‌ام آنچنان که گر بمثل
گران شودسرم ازخواب‌بشکند کمرم

اگرنه دست‌شود یار پای ممکن‌نیست
که بر نشستن وبر خاستن بود ظفرم

چوسبحه‌ساخت‌مرا حلقه هرگرخواهم
زپشت حلقه شده مهره مهره راشمرم

بهم بود سروپا حلقه را ازان‌سرخود
نهاده برسر زانو ز شام تاسحرم

جدا چگونه کنم چهرهٔ خود از زانو
که بسته هر دو بهم از تراوش جگرم

اگرچه حلقه‌شدم آن گمان‌مبرزنهار
که همچو حلقه بود دربرون درمقرم

چوحلقه بردر خلوتسرای انس زنم
بسان حلقه بماند فلك بیرون درم

فراز کنگر وحدت نشسته آن مرغم — که باز رسته ز دام طبیعت بشرم
چو در هوای قدم پر زنم رود بعدم — غبار عالم امکان ز باد بال پرم
اگر ز خوشهٔ پروین دهند دانه مرا — وگر زچشمهٔ خورشید باشد آبخورم
من آن نیم که کنم بال سست زاوج بلند — سوی حضیض کزین آب و دانه بهره برم
بقصد کسب غنا گنج زر طلب چکنم — چو باتو انگری دل غنی ز گنج زرم
فروغ یافته سنگیست زرزتابش خور — اگر بسنگ کنم روی عابد الحجرم
عجوزه ایست جهان سحر ساز افسونگر — که ساخت سحروی ازسر کار کورو کرم
نتیجهٔ ندهد جز خسارات ار چه شود — قضا بفرض محال از زفاف او وطرم
چو ماکیان پی دانه ز بون او چه شوم — برو چوقهقهه زن روزوشب چوکبك نرم
چو تیغ تهمت تیر جفا رسد ز حسود — بس است ترك خودی خود وبیستی سپرم
چنین که مهبط خیر و کمال شد دل من — چه‌منفعت رسد از طعن‌اهل شور وشرم
پراست گوش من ازسبحهٔ ملك چو مسیح — کجا مشوش خاطر شود نهیق خرم
شد از حقائق عرفان دلم خزینهٔ راز — گزاف فلسفیان کی به نیم فلس خرم
پر فرشته مکس ران من شود چو نهند — ز خوان علم‌لدونی چو خضر ما حضرم
ببحر شعر اگر فکر من شود غواص — بهای یك گهر آید خراج بحر و برم
بباغ نثر اگر کلك من کند جنبش — ز نخل خشك دهد بار میوه های ترم
ببوستان ارادت اگر شود شجری — که آورد ثمر معرفت من آن شجرم
ولی چه سود که در کام ذوق تیره دلان — همیشه چاشنی تلخ میدهد ثمرم
خمش کنم که بدعوی کشید شوق کلام — بغیر معنی خود نیست معنی دگرم
چو نیست لاف هنر جز دلیل بی هنری — چرا دلیل اقامت کنم که بی هنرم
زبان زبانیه آمد ببرمش ورنه — کشد زهرزه درائی بجانب سقرم
چو کرد بر دلم ابواب فیض را مسمار — چه سود ازان که کند درسخنوری سمرم
بزرگوار خدایا بحرمت نفری — که دل نفیر کش آمد زشوق ان نفرم
بحق گرم روانی که پای کرده ز سر — طریق پیروی پیروان شان سپرم

که باش یاور من تا به نیروی همت لباس هستی موهوم خویشتن بدرم
رهی نمای که چون جامی ازمضیق وجود فتد به فسحت اقلیم نیستی سفرم
در ان سفر خطری جز خیال هستی نیست
بفضل شامل خود دور دار از ان خطرم

کار پتدریج (ورو ورو)

نه‌شی یوزل کولی سوك کار ددنیا دغسی کیژی کارونه پهورو ورو شه‌نن سبا دغسی
اول تا دوکه بیا دیوال چه عمارت کوی سوك پهخامه زمکه دیوال کله ژدی دا ناد غسی
گوره انسان چه نهمیاشتیوی‌پهنس کی‌د مور پس له هغه شی یو چنجی غوند پیدا دغسی
لژحرکت کوی نورهیس په خیروشر نه رسی بیهوشه پروت لکه تصویر د هیولا دغسی
په سه موده کی بیا پیدا کی‌سه‌احساس د بشر پر وکی فرق د تورتم او د رنرا دغسی
وکی ورو ورو بیا پهتولان او پهخرپوسوشرو کوی په خوله تنکی وینا ایی دادا دغسی
په سلور کاله شی ایله د بنیادم پهلباس په سپیارو کی یا دوی الف با تا دغسی
بیا دمکتب پهلور روان‌شی دتعلیم په غرض هلته سبق وائی په خوند لکه مینا دغسی
پس‌له پنزه‌لس کالو دی ایله سری‌شی نوی پورته شی ورو بیا په پوری د ارتقا دغسی
خدای خوقادر دی‌چه‌یوزل‌سری‌پیدا کهاوچت ولی حکمت‌ئی په ورو وروکی‌دی رشتیا دغسی
اوه‌اسمانونه‌زمکی‌خدای کرپهشپژورزوکی‌جور چه په یو کن د پیدایش وه توانا دغسی
معلوه داشوه چه‌تعجیل‌نه‌دی‌پهکارکی‌غوریز عاقلان فکر کاند دیر دکار پخوا دغسی
همت اوفکر پهکار یژی د هرکار په ترون په قراری‌سره‌حاصلیژی ارتقا دغسی
که کمر بند دهمت کلك مونژه په ملاوترو وطن‌زمونژ به‌شی‌ورووروز یات‌له هرچا دغسی
داحکومت«عبدالخالقه» برقرار دوی تل
جه پشتانه شی په دنیا کی سر بالا دغسی

« اخلاص »

یوز نگلی بنیادم

داسی وائی چه پخوا پخوا چرته بواولس ودان و . دا اولس په خپله زمانه کی شه یاد او نا متوو . په دی اولس کی قسم قسم کسبه او سیده : چابه دهقانی کوله ، چا به مال ساته ، چابه جولا گری ندافی ـ اوزنوبه نور نور کارونه کول

په دی اولس کی یوسری داسی هم و چه د ده گذاره په شکار وه . د دی اولس په اطرافوکی چرته یولوی بی سرو سامانه زنگل موجود و. په دی زنگل کی هرقسم مرغان او د شکار حیوانان پیدا کیده . دا شکاری به اکثر ه دی زنگل ته تلو(تی) ، اوهلته به ئی دهغه زمانی په وسله او اسباب شکار کاوه ، او پر دغه شکار به ئی دکال گذاره چلوله.

شپی او ورزی همدغسی تیریدلی یوه ورز دشکار په وخت کی ده ته یوز نگلی بنیادم په مخه ورغی . ده هسه و کـولـه ، او په سه صورت سر ه ئی و نیو : کلی ته ئی را ووست . داخبره په اولس کی خوره شوه ، په گرد اولس کی ها ها سازه شوه چه فلانی ، زنگلی بنیادم را وستلی دی . چه سبابه شو نوجوپی جو پی خلق به راتله ، او دزنگلی سیل به ئی کاوه .

په دی شان سره زیاتی ورزی تیری شوی .شکاری دزنگلی په ساتنه اوپالنه هم تنگ شو . آخرئی دزانه سره وویل چه دا زنگلی نه خبری کوی ، او نه کار زیاتی می لاتاوان کوی ، سی کوم پری به ژدم چه درومی .

کابل درزیر برف

منظرهٔ برفباری درجادهٔ مقابل دواخانهٔ عمومی

نوی پریشود . زنگلی بیرته خپله مخه وینوه او زنگل ته ننووت .
نور زنگلیان چه دده په‌وره کیدو خپه وو ، دده په راتگ خوشحال شوه، گرد ورنه را چاپیره شوه ، ویل ئی شه وشو ، چه بیامو ولیدی ، اوپه خیـرراغلی ! اوتری پوشتنه ئی وکوله چه وایه ، په دی دومره موده کی‌چه داولسی اومدنی بنیاد مانوسره اوسیدی ، سه دی ولیدل ؟.....

دەورته په بیان‌لاس پوری کو ، چه‌په دوی کی می‌سخت کم عقلتوب اولیونتوب ولید ـ اوریدونکوپه‌خورا مینه اوشوق ورته وویل ، چه : « شه‌سنگه !» دەویل :

په دوی‌کی خولیونتوب دادی چه په کورنی‌کی په یوه باندی د بابا ، دادا ، لالا ، تره یاد مشرنوم کیدی ، نوبس سه غم او تکلیف چه وی گرد دده په‌سروی نور نراو شزی داوش په شاسواره ، دهرسه نه بیخبره شپی اوورزی‌په خبرواترو اوخوشو تیروی . هغه ، د درنو بارو لا ندی خولی خولی وی ؛ اودوی دبیکاری دلاسه تمام عمراوسیلی کوی . « یوئی گتی‌اوسل ئی ستی ! » « خادم »

دسهار سترگه

په تلوار ولاری لماسخه ای سترگی دسهار
مگر زمادخوبه ته سولی لماسخه آزار
زماسخه ورکه خپله لار په ناپوهی ده
ویشه راغلی ته په ویشه بیرته ولاری په تلوار
« زمریالی »

مسبع په نوی طرز :

دزوانی ارمان

امین الله زمریالی

یو زور و ملائی کروپه دی پر لاری وروان
د لیندی په سیر کوژ سوی سر دپشو سره یکسان
په انك می ورته ووی ای بابکه ! شی دی ورك دی ؟
ولی گوری ته د مزکی ته ، په سه پسی دی سرك دی
په خندائی راته و وی د یرغره ئی ته په زان
زماهم داسی زوانی وه ته به هم سی زمایه شان
لتوم ور که زوانی می په دی خاور وکی ارمان

اندیشه

د رباعی پروزن خماسی :

اندیشنه دی که په سیر د مرغلری و بریشیژی
که لیکل ئی په کتاب نسی هیسکله نه زلیژی
که چاپ نسو یا پلاس کشینوت چا ته
و به نه شئی خپل مخ پر مز که تا ته
یا به نقش داو بو وی ، یا بریشناغندی تیریژی

تالیف
داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ
عبدالغفور امینی

سلطان محمود

٤

فصل سوم

اسلاف سلطان محمود

١ـ الپتگین

الپتگین، مؤسس سلطنت غزنه، درحدود ٢٦٧ هـ، (٨٨٠ـ٨٨١ ع) تولد یافت (١) نامبرده را احمد بن اسماعیل سامانی بطور غلامی خریده، ذیل محافظین شاهی منسلك ساخت (٢). نصر بن احمد اورا آزاد نمود (٣) و نوح پسر نصر، وی را فرمانده بعض افواج مقرر کرد (٤) ومتعاقباً برتبهٔ حاجب الحجابی رسید (٥)

---

(١) فصیحی ـ صفحه دوم ازورق ٢٠٧ (٢) گزیده، صفحه ٣٨١ ـ صبح صادق، صفحه اول ازورق ٩٩٨ (٣) فصیحی، صفحه دوم ازورق ٢٠٧. (٤) گزیده، صفحه ٣٨٤ (٥) گردیزی، صفحه ٤٢

وپس ازمرگ نوح، نفوذ زیادی بر عبدالملك جوان حاصل کرد - وچون بکر بن ملك، فرمانده قشون خراسان، دررمضان ٣٤٥ هـ (دسمبر ٩٥٦ ع) به بخارا آمد، الپتگین بروی حمله برده مقتولش نمود (١) - امیر عبدالملك بپاداش خدمات الپتگین، یا شاید برای تبعید اوازپای تخت، حکومت بلخ را بدو تفویض نمود، و چون این عهده، احساسات جاه طلبانه اش را تسکین نداد، امیر، اورا فرمانده قشون خراسان مقرر کرد - و الپتگین این عهده را در ٢٠ ذی الحجه ٣٤٩ هـ (١٠ فروری ٩٦١ ع) مالك شد (٢).

وقتیکه امیرعبدالملك سامانی در شوال ٣٥٠ هـ - نومبر ٩٦١ وفات نمود، وزیرش ابو علی بلعمی که از طرف داران الپتگین بود، مکتوبی به اونوشته در انتخاب جانشین امیر، ازو استفسار نمود الپتگین درجواب نوشت که پسر صغیر امیر شائستهٔ سلطنت میباشد (٣) ولی قبل از رسیدن مکتوب او، عساکر شاهی منصور برادر امیررا بسلطنت برداشتند. الپتگین تصمیم کرد تا بزور شمشیر مرام خویش را عملی نماید وفوراً با ابومنصور محمد، که قبل ازو فرمانده قشون خراسان ودرین وقت حاکم طوس بود، اتفاق نموده اورا به خراسان برگماشت، وخودش درذی القعده ٣٥٠ هـ (دسمبر ٩٦١ ع) راه بخارا پیش گرفت. درین ضمن امیر منصور مهارتی بخرج داده ولایت خراسان را به ابو منصور سپرد وباین وسیله اورا ازالپتگین برگردانیده وادارش نمود تا راه رود آمورا بروی الپتگین بربندد (٤) - وقتیکه الپتگین بکنار دریا رسید، از وضعیت خطرناك خویش که از هر دو طرف محصور گشته مبهوت ماند وحتی از توطهٔ در اردوگاه خود

(١) گردیزی، صفحه ٤١ (٢) گردیزی، صفحه ٤٢ (٣) گردیزی، صفحه ٤٣ - طبقات ناصری، صفحه ٤٢ (٤) گردیزی، صفحه ٤٣

بهراس افتاد (چه امیر، بعض صاحب منصبان اورا طرفدار خود ساخته بود)، و بنابران از بخارا صرف نظر نمود، و به اردوگاه خویش آتش زده، به بلخ باز گردید (۱) ـ امیر منصور، قشونی بالغ بر ۱۲ هزار سوار بسرکردگی اشعث بن محمد (۲) به تعقیب او گسیل داشت، هردوقشون بنزدیك درهٔ خلم درنیمهٔ شهر ربیع الاول ۳۵۱ ه (اپریل ۹۶۲ ع) باهم مصاف دادند، الپتگین فاتح برآمده چند نفرصاحب منصب معتبر وماماى امیررا نیزاسیر گرفت (۳) وبرای اقامهٔ حکومتی خارج ازحوضهٔ نفوذ امیر، بجانب غزنه‌حرکت کرد و«ابوبکرلاویك» (٤) حاکم غزنه را منهزم، وحصار آن راپس ازمحاصرهٔ چهار ماهه (٥) تسخیر نموده اعلان پادشاهی در داد.

اما امیر منصور اورا آرام نگذاشته، ۲۰ هزار فوج جرار را تحت قیادت ابو جعفر بمقابل فرستاد ـ ولی الپتگین شکست فاحشی خورده مجبور به عودت گردید (٦) و امیر پس از ملاحظه این حادثه، برای حفظ موقعیت خویش

(۱) گردیزی، ازصفحه ٤۳ الی ٤٤ ـ ومجمع الانساب، صفحه دوم ازورق ۲۲۳

(۲) نرشخی، صفحه ۹۷ ـ گردیزی درصفحه ٤٤ کتاب، بسرکردگی «بیداح» می‌نویسد.

(۳) تجارب، جلد ۲ ـ وابن‌الاثیر جلد ۸ صفحه ٤۰٤

(٤) طبقات ناصری صفحه ۷۱ـ گردیزی (درص ۳۸٥) می نویسدکه الپتگین، «ابوبکر» «لاویك» را بقتل رساند، حالانکه این حرف غلط بوده و ابو بکر پس از هزیمت نزد پادشاه کابل پناه آورد.

(٥) مجمع الانساب، صفحه اول از ورق ۲۲٤. درزینت المجالس (صفحه‌اول‌ازورق ۲۱) وصبح صادق (صفحه اول از ورق ۹۹۹) و جنات الفردوس (صفحه دوم از ورق ۳۷) نوشته‌است که حصارغزنه بروزدوشنبه، ۱۳ ذی الحجه ۳٥۱ ه (۱۲ جنوری ۹٦۳ ع) مسخرشد

(٦) گزیده، صفحه ۳۸٥.

وجلو گیری ازسوءمناسبات ، باالپتگین مصالحه کرده ، حکومت قلمرو مفتوحه اش را بدو مسلم داشت (١)

پس ازین ، الپتگین بست وقسمتی ازسلطنت کابل را فتح نمود ، ولی مدت سلطنت او کوتاه بوده در ٢٠ شعبان ٣٥٢ ه (١٣ ستمبر ٩٦٣ ع) پدرود حیات گفت (٢) .

٢ ـ ابواسحق ابراهیم

پس از مرگ الپتگین ، پسرش ابواسحق ابراهیم (٣) جانشین او گردید ، ولی ازانجا که ضعیف النفس وسست عنصر بود ، عساکر از فرمان اوسر کشیدند و ابوعلی لاویك ، پسر ابو بکر لاویك ، از موقع استفاده کرده بطرف غزنه سوق الجیش نمود و ابراهیم را شکست داده غزنه را مفتوح ساخت . ابراهیم گریخته بامید اعانت امیر منصور (٤) به بخارا شتافت ، و سال آینده بافوج بزرگی باز آمده ابوعلی لاویك رادر ٢٧ شوال ٣٥٤ ه (٢٦ ستمبر ٩٦٥ ع) (٥) مغلوب وفرار ساخت وخود وارد غزنه گردید ، ولی کمی بعد در ٢٥ ذیقعده ٣٥٥ ه (٢٦ ستمبر ٩٦٦ ع) (٦) وفات نمود .

---

(١) طبقات ناصری ، صفحه ٤٣ ـ شرح شورش الپتگین در مجمع الانساب (صفحه اول ازورق ٢٢٣) طور دیگری نگارش یافته واز سیاست نامه (از صفحه ٩٨ الی ١٠٦) مملو از اغلاط و بیانات متناقض می باشد .

(٢) مجمع الانساب ، صفحه اول از ورق ٢٢٤ ـ صبح صادق صفحه اول از ورق ٩٩٩ زینة المجالس ، صفحه اول از ورق ٩١ — و جنات الفردوس ، صفحه دوم از ورق ٣٧ — سردینیسن راس درص ١١٢ کتاب خود موسوم به قلب آسیای مرکزی (Heart of Central Asia) اشتباهاً می نویسد که الپتگین در ٣٦٦ ه (٩٧٦ — ٩٧٧ ع) وفات نمود و پس از و مستقیما سبکتگین جانشینش گردید . (٣) ابن حوقل ، ص ١٣ گردیزی ص ٤١ (٤) طبقات ناصری ، ص ٧١ — عتبی ص ١٤ (٥) فصیحی ، صفحهٔ اول از ورق ٢٨٩ — جهان آرا صفحهٔ اول از ورق ٨٢ (٦) مجمع الانساب ، صفحهٔ اول از ورق ٢٢٤ — زینة المجالس صفحهٔ اول ازورق ٩٢ صبح صادق ، صفحهٔ اول از ورق ٩٩٩ — در طبقات ناصری (صفحه ٧٢) نوشته است که ابراهیم یکسال بعد از مراجعت از بخارا درگذشت .

۳ـ بلکا تگین

چون ابراهیم وارثی برای تاج و تخت نداشت (۱) اشراف مملکت ، بلکا تگین ، غلام و فرمانده عساکر محافظ الپتگین را (۲) که عسکر شهیری بود ، بحکومت برگزیدند . گویند بلکا تگین در اثر عدالت وصفای حیات خصوصی خویش ، محبوب ، رعایابود ، نامبرده پس از ۱۰ سال حکومت در ۳٦٤ ه (۹۷٤ـ۹۷۵ع) درحالیکه مصروف محاصرهٔ گردیز بود (۳) ترك حیات گفت .

٤ ـ پریتگین

پس از فوت بلکاتگین دیگر غلام الپتگین ، موسوم به « پیری » یا « پریتگین » (٤) به تخت نشست . وچون بزودی طریقهٔ ظلم و جور پیش گرفت رعایا « ابوعلی لاویك » رابه پادشاهی دعوت نمودند ـ واو بمعیت « پسر پادشاه کابل » فوری رهسپار غزنه گردید (۵) ودر نزدیکی چرخ (٦) باسبکتگین و ۵۰۰ نفر غلامان اودرآویخته شدیداً شکست خورد ، و « ابوعلی » و « پسر پادشاه کابل »

---

(۱) عتبی ص ۱۵ (۲) طبقات ناصری ، ص ۷۳ — برأون (جلد اول ، صفحهٔ ۳۷۲) می نویسد که ابواسحق وبلکا تگین ، هر دو پسر الپتگین ، بودند ، حالانکه غلطاست ـ نیز مقایسه شود باجلد دوم ص۴۷۹ ایلیات وداؤسن — وجلد۱۷ ص۱٤۵ مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی .

(۳) آداب الملوك صفحهٔ دوم از ورق ۳۹۱ — جهان آرا صفحهٔ دوم از ورق ۸۲ — وزینته المجالس صفحهٔ اول از ورق ۹۲— .

(٤) عوفی صفحه‌دوم ازورق ۳۹۱ — سرولیم‌هیگ (ص۱۱) اورا بنام « پیرای » میخواند ، مگر بکدام مأخذی استناد ننموده .

(۵) طبقات ناصری ، ص ۷۳

(٦) چرخ ، درراه غزنی وکابل واقع است

هر دو اسیرو مقتول شدند (۱) و اشراف مملکت متفقاً پریتگین را خلع و سبکتگین رادر ۲۷ شعبان ۳٦٦ ه (۲) (۲۰ اپریل ۹۷۷ ع) بسلطنت برداشتند .

٥ ـ ابو منصور سبکتگین

ابومنصور سبکتگین درحدود سنه ۳۳۱ ه (۹٤۲ـ۹٤۳ ع) تولدیافت (۳) پدرش جوق نامداشت وبرعلاقهٔ کوچکی در ترکستان حکومت میکرد وفوق العاده تنومند بود (٤) ـ وقتی یکی از قبائل مخاصم همجوار ، به شهر جوق حمله برده سبکتگین ، پسر سوم اورا که در انوقت ۱۲ سال داشت ، باسارت برد ـ وسبکتگین مدت ٤ سال درقید قبیلهٔ مذکور بوده بالاخره اورا بطور غلام به «نصرحاجی» (٥) فروختند درین هنگام سبکتگین مریض شد ونصر مجبوراً مدت سه سال اورا در نخشب گذاشت سبکتگین در این سه سال ، فن حرب وشمشیر بازی را آموخته ،

(۱) طبقات ناصری ص ۷۳ — مجمع الانساب (صفحه اول از ورق ۲۲٥) آنرا طور دیگر بیان می کند — راورتی درکتاب خود موسوم به یادداشت ها راجع به افغانستان (Notes on Afghanistan) بغلط تاریخ وقوع این جنگ رادر ۳٦۳ ه (۹۷۳ — ۹۷٤ ع) می نویسد . راجع به سنوات کار روائی های اسلاف سبکتگین ، ضمیمهٔ «ب» را به بینید .

(۲) طبقات ناصری ، ص ۷۳ — ابن اثیرجلد هشت ، صفحه ٥۰۳ — عتبی ، اخلاف ابواسحق ابراهیم را ، طوریکه عموما تصور می کنند ، سراسر صرف نظر نموده است . رجوع کنید به کتاب الیمینئی او در صفحه ۱٥ — : (۳) این تاریخ از طبقات ناصری (صفحه ۷٥) ومجمع الانساب (صفحه دوم از ورق ۲۲۷) گرفته شده است

(٤) مجمع الانساب ، صفحه دوم از ورق ۲۲٦ .

(٥) سبکتگین غالباً پس ازانکه بحیث غلام بدست نصرحاجی آمد ، بدین اسلام مشرف گردید رجوع شود به بیهقی ، صفحه ۱۰۷ ـ طبقات ناصری صفحه ۷۰ ـ ومجمع الانساب ، صفحه اول از ورق ۲۲۷ ـ

نصر را بدرجهٔ خوش ساخت که اورا برغلامان خویش رئیس مقرر نمود (۱) ـ سبکتگین غالباً درسال ۳٤۸ ه (۹۵۹ ع) به بخارا گسیل و درانجابه الپتگین ، حاجب الحجاب امیر عبدالملك (۲) فروخته شدالپتگین باندازهٔ بدو توجه داشت که بزودی ، بدون طی درجات خدمتی که بهر غلامان مقرر بود (۳)، اورا به مراتب عالی ارتقا بخشید ـ سبکتگین پس از فوت الپتگین ، حاجب الحجاب ومعتمد ترین صاحب منصبان ابو اسحق ابراهیم (٤) گردیده ودختر الپتگین را بعقد ازدواج درآورد (۵) سبکتگین درعهد زمامداری بلکا تگین وپرتگین، بهمان عزت وحشمت بود (٦) تاآنکه بالاخره برضای عموم اشراف ونجبای مملکت بروز جمعه ۲۷ شعبان ۳٦٦ ه (۲۰ اپریل ۹۷۷ ع) (۷) برتخت سلطنت جلوس نمود .

سبکتگین در سال اول ودوم جلوس ، بست وقصدار راضمیمهٔ قلمرو خویش (۸)

---

(۱) پند نامهٔ سبکتگین ، منقول درمجمع الا نساب ، صفحه دوم از ورق ۲۲٦ شرح دیگری راجع بحیات ابتدائی سبکتگین ، که ازمتن فرق داشته وظاهراً غلطاست ، در جامع التواریخ ، صفحه دوم ازورق ۲۰٤ تذکار رفته .

(۲) مجمع الانساب ، صفحهٔ دوم از ورق ۲۲۷ ـ وطبقات ناصری صفحه ۷۱ ـ

(۳) سیاست نامه ، از صفحهٔ ۹۵ الی ۹۷ ـ

(٤) عتبی ، صفحه ۱۵

(۵) گزیده ، صفحه ۳۹۳ ـ

(٦) طبقات ناصری ، ازصفحه ۷۱ الی ۷۳ ـ ومجمع الانساب ، صحفهٔ دوم از ورق ۲۲٤ وصفحهٔ اول از ورق ۲۲۵ .

(۷) طبقات ناصری ، صفحهٔ ۷۳ ـ وابن الا ثیر جلد ۸ صفحه ۵۰۳ ـ در مجمع الا نساب ، ص اول ازورق ۲۲۵ ، تاریخ مذکور بغلط ۳٦۳ ه (۹۷۳ـ۹۷٤ ع) نوشته شده

(۸) خوندمیر در خلاصته التواریخ ، صفحه اول از ورق ۲۱٦ ، ۳٦۷ ه (۹۷۷ ـ ۹۷۸ ع) می‌نویسد نیز مقایسه شود باعتبی ، ازصفحه ۱۷ الی ۱۹ و ۲۰ الی ۲۱ سلطنت قصدار مطابق بود به بلوچستان امروزه ـ وشهر قصدار اغلباً «خیزدار» حالیه است .

کابل در زیر برف

یك منظره ازهوتل کابل و چارسوی مقابل آن

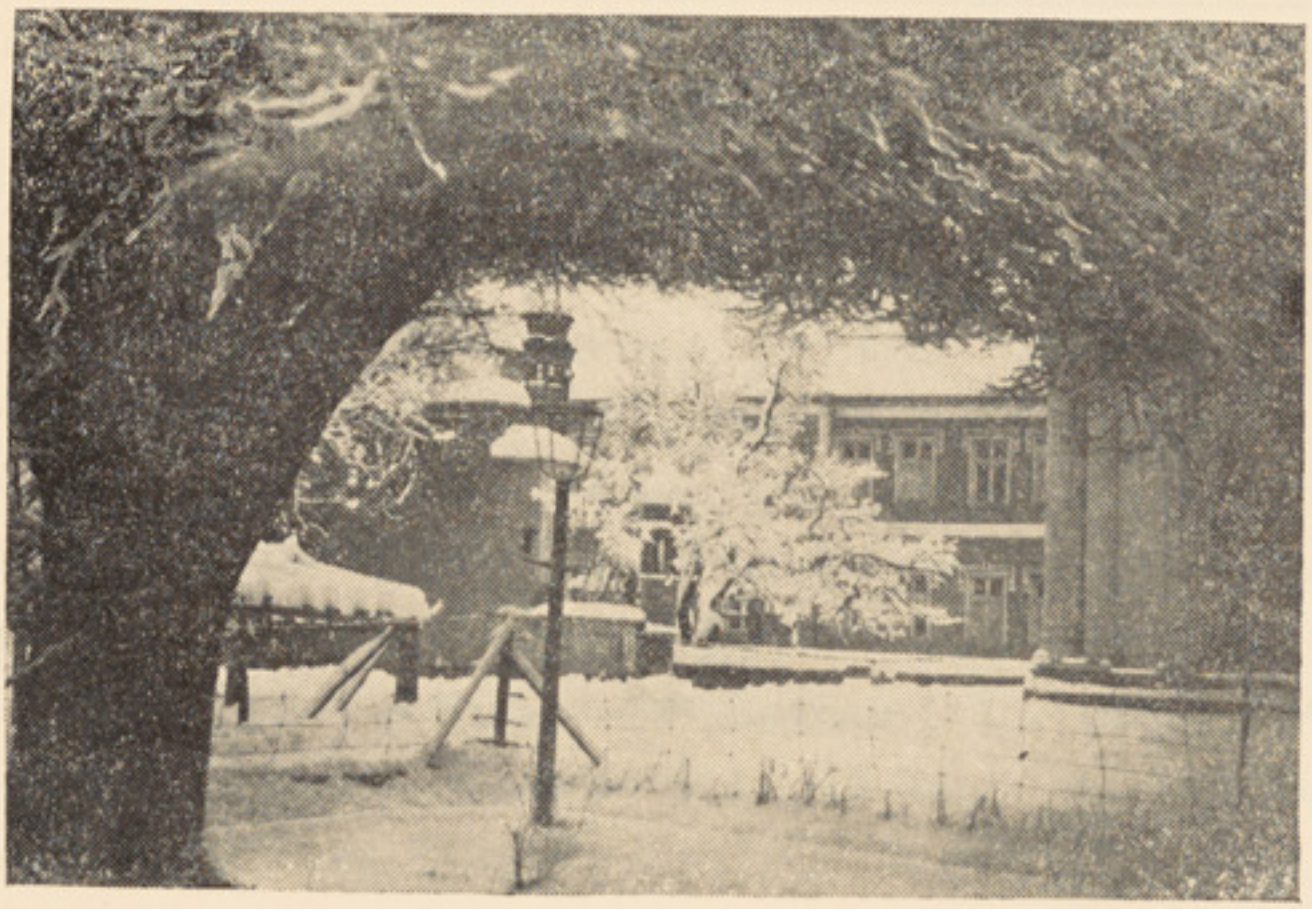

منظرهٔ برفباری در یك گوشهٔ قصر گلخانه

نمود وبعد عزم هند کرد درین وقت جیپال، از خاندان سلاطین هندو شاهیه، که بر سرزمین وسیعی از لغمان تادریای چناب حکمرانی میکرد (۱) در مقابل هجوم سبکتگین، باعسکر زیادی بقصدغزنه درحدود سنه ۳۷٦ هـ (۹۸٦ـ ۹۸۷ ع) (۲) حرکت کرد وهر دوقشون در نزدیك کوه بچه موسوم به «غوزك» تصادف کردند. گرچه هندوها مردانه می جنگیدند، لکن طوفان ناگهانی برف ایشان را سراسیمه ساخت، وجیپال مجبور به مصالحه گردید. محمود میل داشت بجنگ ادامه داده جیپال رابکلی منهزم سازد، ولی سبکتگین از ترس اینکه مبادا هندوها خودرا باتمام اشیای گرانبهای خویش بسوزانند (چنانکه دراکثر مواقع یاس می‌نمایند) وتحف وهدایای صلح از دستش برود، به صلح راضی شد جیپال وعده کرد که به تاوان جنگ یکصد هزار درهم و ۵۰ فیل وبعض قلاع وشهر های سرحدی راتسلیم کنند، وبضمانت این وعده، بعضی ازخویشاوندان خودرا در نزد سبکتکین گروگان مانده بقلمروخویش باز گشت وچون بسلامت درانجا رسید، خلف وعده نموده صاحب منصبان سبکتگین را که برای تصرف قلاع وشهرهای مذکوره رفته بودند اسیر نمود (۳) (ناتمام)

(۱) رجوع کنید بمقالهٔ بنده درمجلهٔ انجمن شاهی آسیائی، سنه ۱۹۲۷ صفحهٔ ٤۹۱ و ٤۹۲ راورتی (یادداشت هاراجع به افغانستان ـ صفحه ۳۲۰) وسمته (صفحه ۳۹٦) میگویند که سرزمین مذکور تا دریای «هکره» امتداد داشت. ولی اینها واضحا «ویهند»، پای تخت سلسلهٔ هندو شاهیه رابا «بهتنده» اشتباه کرده‌اند وازین جاغلط مذکور نشأت نموده.

(۲) عتبی درصفحه ۹ و ۲۲ میگوید که محمود درین وقت، ۱۵ ساله بود ـ من تاریخ فوق را ازین بیانهٔ عتبی حدس زده نوشته ام.

(۳) عتبی، ازصفحه ۲۱ الی ۲٤.

بگرام

احمد علی کهزاد

فصل دوم

خرابه های بگرام بحالت موجوده

نا گفته نماند که بگرام وخرابه‌های آن مربوط بیك دورهٔ معین نیست بلکه قراریکه بالا اشاره شد بین مجرای رود خانهٔ پنجشیر و باریك آب که ۱۵ کیلومتر از هم فاصله دارند در دوره های مختلف یونانی ـ کوشانی ـ بودائی اسلامی‌یك سلسله آبادی و عمراناتی بوده که از بعضی ها آثار روی خاکی موجود و بعضی ها با سطح زمین یکسان شده و باز هم وجود کثرت تیکر ها محل و وسعت آنها را بوضاحت کامل نشان میدهد، در بگرام دوره های که آثار و شواهد روی خاکی از خود گذاشته اند عصر کوشانی و بودائی است. یونانی و اسلامی هم بقایای روی خاکی دارند اما اولی بواسطهٔ قدامت و دومی بواسطهٔ عدم دوام مواد آن نسبتاً از سطح زمین پاك شده است. آنچه که از دورهٔ یونانی واضحاً روی‌خاك امروز مشاهده میشود وبعقیده موسیوفوشه عبارت از (برج عبدالله) است که «شهرشاهی» تعبیرش نموده. این شهرشاهی یا

« ارگ شاهی » یکنوع قلعهٔ مستحکم بوده که بالای مجرای رود خانهٔ پنجشیر حاکمیت داشت و مرور زمان و مخصوصاً عصر کوشانی در آن حتماً تغیراتی وارد کرده است .

دربگرام دورهٔ که‌بیشتر شواهدخودرا روی خاك گذاشته عصر کوشانی است که محوطهٔ بزرگ شهر با جدار اطراف آن و حتی محل دروازه ها و موقعیت . عمرانات مهم داخل آن هم بوضاحت معلوم میشود . خشت های خامی که برای تعمیر جدارمحوطهٔ‌شهر بکار رفته‌بیش از ۵۰ سانتیم طول‌دارد ویکنفر اززمین به اسانی برداشته نمیتواند ـ حصار شهر در موقع آبادی بیش از ده متر بلندی . داشته است .

عصر بودائی دربگرام خرابه های روی خاکی زیادگذاشته وچون عمرانات مذهبی این دوره باوضعیت کلاسیك خود پس ازخرابی تقریباً همه جایك شکل میگیرد ، چه بجانب جنوب وچه بطرف غرب خرابه های شهر کوشانی وچه دورا دور کوه پهلوان همه جا اشکال‌مربعی معبد ومقابل یکضلع آن تودهٔ مدور وبرجستهٔ استوپه مشاهده میشود ـ کوه پهلوان که تقریباً بشکل‌هرم بجانب شرق بگرام‌افتاده درعصر بودائی بالذات مقام معبدی بخود گرفته بود وامروز دورا دورآن بفاصلهٔ نزدیك‌اثار بقایای تقریباً هشت معبد مشاهده میشود ومعروفترین آن معبدی است که‌در دامنه‌شمالی فرازمجرای رودخانهٔ پنجشیر در« پوزه شترك » فعلی‌به ۵ کیلو متر شرق برج عبدالله افتاده وزوار چینی هیوان ـ تسنگ آنرابه نام «شالوپیه» یاد نموده است .

از دامنه های جنوبی کوه پهلوان بفاصلهٔ ۱۲ کیلومتری جنوبی شرق بالای مجرای رودخانهٔ باریك آب خرابه های قلعه بزرگ قدیمی دیگری افتاده که اهالی بنام «کافر قلعه» یادمیکنند ودرسه ضلع غربی - شرقی - شمالی اثاربرج ها وحصار آن بوضاحت معلوم میشود نسبت این محل بکدام دورهٔ معین بدون حفریات مشکل است واگرازروی ساویدگی حصار وبروج حدس زده شود یمکن مربوط به اوائل عصر کوشانی محتملاً ازان هم قدیم تر باشد .

بالاخره بفاصله ۷ کیلو متری جنوب خرابه های عمومی بگرام بطرف راست سرکی که به باریك آب میرود محلی است که سطح آن ازپارچه های تیکر فرش میباشد وبواسطهٔ کثرت مسکوکاتی که اهالی بومی ازانجا یافته اند به «پیسوغندی» موسوم شده است تیکرهای اینجا بیشتر شبیه ، تیکرهای شهراسلامی غلغله است وازروی آن گفته میتوانیم که این غندی مربوط به دورهٔ اسلامی است ،

فصل سوم

بگرام وافسانه های ملی

بومیان هرنقطه راجع به خاك تولدی ومحل بودوباش خودیك رشته افسانه وقصه هائی دارند که دانستن آن برای شناسائی آن محل وساکنین آن وچگونگی روحیات قومی وزندگانی آنها خیلی مفید است واگر در آنها کمی غور شود دیده میشود که این افسانه های محلی عوام عموماً بدون یك اساس صحیح تاریخی نمیباشد .

بهمین اساس اهالی بگرام هم راجع به وضعیت طبقات الاراضی نقاط چهار طرف خود وچگونگی کوائف جغرافیائی مناطق جلگه ئی و کوهستان وآبهای

خروشان ورود بارها وخرابه‌های تاریخی بگرام ووزش بادپروان یك سلسله قصه‌هائی دارند که تذکر آن خالی از دلچسپی نیست .

نا گفته نماند که این طور قصه های محلی درزمانه های قبل الاسلام هم راجع به بگرام وسائر نقاط کاپیسا وحصار قشنگ کوهستانی آن وجود داشته چنانچه زوار چینی هیوان تسنگ حین اقامت خود در معبد بودائی « شا ـ لو ـ کیا » حتماً اززبان بومیان چیزی‌شنیده که دریادداشت های خود قید نموده است و با اهمیتی که دارد درپایان قصه های حاضره ازان تذکری خواهم داد .

علت کثرت پارچه های تیکر در بگرام وظهور باد پروان

اهالی تاجکیهٔ بگرام نقل میکنند که درزمان طوفان حضرت نوح علیه السلام اهالی بگرام همه کافر بودند ودر خرابه هائی که تاحال بقایای آن موجود است بود وباش داشتند حضرت نوح علیه السلام هر چه ایشان را به‌راه‌راست ودین‌حق دعوت میکرد کم می شنیدند و برآن حضرت خنده واستهزا میکردند تااینکه حضرت نوح علیه السلام نزد خداوند جل وشانه شکایت نموده وبا ترتیبی که همه میدانیم بعداز الهام خداوند حضرت نوح علیه السلام کافران بگرام را از طوفان خبر داد وخودش به ساختن کشتی مشغول شد . کافرها باوجودیکه بظاهر بگفته‌های پیغمبرخدا اهمیتی نمیدادندبازهم ازترس‌جان خفیه‌به ساختن خم های بزرگی مشغول شدند که نظیران اززیر خاك بگرام‌زیاد پیدا میشود روزیکه‌طوفان شروع شد هرکس بامقدار خوراکه درمیان خمی درآمده وسر آنرا باموم محکم کردند . بعد ازینکه بگرام زیرآب شد حضرت نوح علیه السلام از میان کشتی

خود مشاهده فرمودند که در روی آب به تعداد زیاد خم ها بازی میکند ، فهمیدند که کافر ها هم برای نجات خود وسیله سنجیده اند . سپس از درگاه خداوند شمال تندی را خواهش نمود تا خم‌ها رابهم زده وبشکند فوراً شمالی که امروز بنام « باد پروان » موسوم است از درهٔ هولناك سالنگ برخواسته تمام خم‌هارا بهم زده وشکست وپارچه های آن زیر آب رفت وتا امروز باقی ماند واز همین جهت زمین بگرام فرش از تکه های تیکر وخم های شکسته میباشد .

مروان وپروان :

سیم یازنجیر مخابراتی : مروان وپروان دو برادر و شاهان کافری بودند که به دوطرفهٔ مجرای مشترك رودخانهٔ پنجشیر ، غوربند ، سالنگ، اولی درشهر «بگرام» ودومی درپای درهٔ سالنگ درنقطهٔ که «جبل السراج» امروزی را تشکیل میدهدو درزمان قدیم بنام خودشاه «پروان» یا دمیشد بودوباش وحکمفرمائی داشت این دوبرادر برای اینکه ازتهاجم ناگهانی کدام شاه ثالث و شبخون دشمن مصئون باشند بین خود چنین قرار گذاشته بودند که درمورد خطر فوراً بکمك یکدیگر رسیده و دشمن متهاجم را ازبین بردارند ـ چون فاصلهٔ بگرام وپروان حتی اگر بخط مستقیم هم گرفته شود ٥ کروه = ١٥ کیلوتر میشود مسئله اطلاعدهی فوری در موقع ضرورت اسان نبود . میگویند که برای رفع این اشکال هر دو برادر بین بگرام وپروان بالای مجرای رودخانه‌های پنجشیر ـ شتل ـ سالنگ ـ غوربند زنجیری کشیده بودند ودرموقع خطر آنرا شور میدادند و به‌اصطلاح امروزی کارتیلفون یاتلگراف سیم دار را ازآن میگرفتند .

دراینجاافسانه تغیر میکند وبه‌دونوع مختلف آنرانقل میکنند بعضی‌ها میگویند که روزی مروان برای اینکه ببیند ایا برادرش به‌وعدهٔ خود وفامیکند بقسم امتحان زنجیررا شورداد وبعضی‌های دیگر میگویند که‌نه، پروان بمقصد اینکه برادرخودرا امتحان کندزنجیر راتکان داد .

اگرصورت اولی گرفته شودبعدازینکه مروان زنجیر راشور داد پروان فوراً باپلهوانان ونظامیان به‌سرعت زیاد ازمدخل سالنگ خودرا به‌بگرام رسانید وچون ملاحظه نمود که سخنی نیست وبرادرش بقسم از مایش زنجیر راشور داده بودقهرشده مراجعت کردودردل خودقرار گذاشت که اگراتیاً خطری هم عائد شود ومتهاجمی فرارسد بکمك برادر خود نخواهد آمد . همین بود که چندی بعد عبدالله نام بادستهٔ از دلاوران اسلام ازراه کابل به کاپیسا رفت ومنجمله به‌مقر سلطنتی که دربگرام بود نزدیك‌شد . مروان‌شاه‌هرچه‌زنجیر راتکان داد از برادر خود وقشون اواثری ندید ـ بالاخره بامردان جنگی و پهلوانان خود امادهٔ کارزارشد بعد ازمقابله‌های خونین عساکرژنرال اسلام به پای قلعه مستحکم مروان شاه که درحاشیه شمال غربی بگرام‌فعلی کنارمجرای‌رودخانهٔ پنجشیر واقع بودرسیده درنتیجه‌اگر چه خودش به‌شهادت‌رسید قشون‌اسلام به کمك دلاوران تازه واردفتح نموده‌شهرمروان وقلعه‌مستحکم آن بخاك یکسان‌شد . مرقد متبرك جناب عبدالله ژنرال شهید قشون اسلام‌در گوشهٔ غربی‌قعله‌باقی و زیارت گاه اهالی است وبیادبود مرقدونام متبرك شان‌این قلعه که اصلاً از یادگارهای عصریونانی است‌بنام « برج عبدالله » یاد میشود . ریش سفیدان بومی چند مرتبه میخواستند که مرقدآن بزرگوار راآباد کنند اما بخواب میدیدند که میگوید

مرا به همین حالت بگذارید . اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهید هم میخواست که دربگرام آبادی کند . میگویند روزی برای اجرای این امر دربگرام آمده و در برج عبدالله خرگاهی برای او نصب نمودند ودر استراحت بعد ازظهر بخواب دید که مارها در دیرك خیمه او پیچ خورده اند چون بیدار شد از تصمیم آبادی بگرام گذشته ارگ جبل السراج را در پروان تعمیر نمود .

* * *

اگر این افسانه به روایت دومی گرفته شود اول پروان به تکان دادن زنجیر مبادرت ورزیده است و چون برادر مروان بالا ولشکر خود به مدخل سالنگ میرسد چیزی نمی بیند و قهر شده مراجعت میکند و تصمیم میگیرد که اگر در ثانی خطری هم متصور باشد به تکان زنجیر برادر اهمیتی نخواهد داد چندی بعد متهاجمی از طرف شمال هندوکوه از راه پنجشیر ودره سالنگ رسیده پروان شاه را تهدید میکند و چون برادر بفریادش ، نمیرسد به تنهائی باوجود مقاومت های مردانه شکست میخورد و متهاجمین به نوبه اول اراضی متعلقهٔ پروان شاه وبعد به سواحل راست رود خانهٔ خروشان پنجشیر مروان شاه را هم مضمحل میسازد و پایتخت او بگرام را متصرف میشود ـ چون در زمانه های ، قبل الاسلام یك سلسله متهاجمین مثل قبائل اسکائی ها ـ یوچی یا کوشان و هن های هفتالیت و غیره وقت بوقت از شمال هندوکوه به کاپیسا ریخته اند اگر این افسانه بومی به شق دوم گرفته شود به تهاجمات تاریخی هم موافق می افتد و این تمثال به ثبوت میرساند که در قصه های محلی عوام همیشه یك جنبه حقیقت تاریخی موجود است .

کوه پهلوان یاپهلوان کوه :

کوه پهلوان یا پهلوان کوه یا طوریکه از لحاظ خوردی آنرا « کوه بچه پهلوان » هم مینامند کوه کوچکی است که تقریباً بشکل هرم یا مخروطی در کنار رود خانه پنجشیر و سمت شرقی جلگه بگرام افتاده است این کوه که بفاصله ۳ کیلومتری شرق خرابه های شهر یونانی و کوشانی بگرام افتاده و به دامنه های چهار طرف آن هنوز هم آثار هفت یا هشت معبد بودائی معلوم میشود و حتماً افسانه های نسبت به خود داشته و دارد . مردم وجه تسمیه آنرا به پهلوان به انواع مختلف نقل میکنند بعضی میگویند که در ازمنه قدیمه این کوه به‌دامنه‌های کوه « خم زرگر » ورگ روان و کوهستان وریزه کوهستان مربوط ومتصل بودو آب‌های رودخانه های خروشان پنجشیر، شتل ـ سالنگ غوربند منفذی نداشته در اینجا جمع میشد و کل منطقه شمالی زیر آب بود تا حضرت علی کرام‌الله وجه پارچه از کوه پهلوان را برداشته و آب بجانب شرق جاری شد . موسیوفوشه در موقعیکه بار اول کاپیسا را می بیند میگوید که اگر این جلگه قشنگ باحصا را کوهستانی خود در یاچه میداشت کاملاً شبیهٔ کشمیر میشد . اگر مستشرق فرنسوی این افسانه بومی ما را بشنود خواهد دید که خواب او هم در آن گنجانیده شده و کاپیسا اقلاً در تخیل بومیان در پای حلقه حصار کوهستانی فشنگ خود در یاچهٔ هم داشت .

بعضی ها برای تشریح وجه تسمیه این کوه افسانه کوچکی دیگری هم نقل میکنند و میگویند در زمان قدیم بالای این کوه پهلوانی زندگانی میکرد که ازحیث قامت عظیم الجثه بود و باندازهٔ هیکل بزرگ داشت که ازفراز کوه به روخانه پنجشیراست دراز کرده آب میگرفت وخمیر میکرد چنانچه در یکی از چقوری ها جای پای او هم معلوم میشود .

مشاهیر

ارمغان بدخشان

نگارش جناب شاه عبدالله خان
بدخشی

(فطرت) بخاری که یکی از معاصرین شاهین است ، راجع به اشعار شاهین هجوی ایراد نموده و طبعاً شاهین ازین رویه مکدر شده خواهد بود ، اما به میان جی گری یکی از دوستان ، شاهین در طی قصیدهٔ بسیطی محبت خود را نسبت به فطرت اظهار و از هجوِ (فطرت) اظهار گلهٔ ادبی مینماید .

قصیده :

اسقف چرخ که فیروزه فلاذر باشد — هر زمانش بسرم گردش دیگر باشد
هم زمانت بسر من ز زمانه آید — هم کدورت بدل من ز کدیور باشد
زینچنین عصر که درپای خم افتاده مسیح — زینچنین عهد که خر برسر منبر باشد
این چه آگنده مذاقیست به این دور جهان — که حمیم فلقی شربت کوثر باشد
همه بیدار دل وحیِ سماوی خوانند — آنکه درخواب گران خونی بستر باشد
هر کرا ، وارسم ازصدق به آمیزش من — سر که و شیر نه بل چونه و شکر باشد

خاصه آن لجهٔ دانش که هزاران اغواص　　چون منش درشط هر بحر شناور باشد
دوشم آمد ز برش حور نژادی که خطش　　مشك اذفر زده بر لالهٔ احمر باشد
بر رخ آز ریش طرهٔ عنبر آگین　　بسر گنج فرو خفته چو اژدر باشد
در چمن جز قد آن سرو سمن بر هرگز　　نشنیدست کسی سرو سمن بر باشد
کس ندیدست بجز ابروی آن زهره جبین　　بر سر ماه هلالی ز دو پیکر باشد
آن نه ابروونه گیسوست که بر منکر حسن　　ذوالفقار علی ودرهٔ عمر باشد
بچمن از شفق چهرهٔ گلنارئی او　　دررمد ازیر قان دیده عبهر باشد
از دلم قفل بزلفین چو زنجیر زده　　تا کسی را نه کلیدیش بران در باشد
صورت او گذرد عقل مجسم بخیال　　پیکر او بنظر روح مصور باشد
دانهٔ چند دراز حقهٔ یاقوت فشاند　　که عدن زان همه جنسی است محقر باشد
کای ترا دایرهٔ فضل بخود خوانده مدار　　گر بکام تونه این چرخ مدور باشد
چون تو مختار جهانی شدهٔ چون خورشید　　گود گر چرخ بقدح تو مخیر باشد
طعنه بر خلق مزن خاصه به (فطرت) که پسند　　نیست آن طعنه که از ماه باختر باشد
گفتم ای نیش حدیثت بمذاقم چون نوش　　ازچه بامن ز تو این تهمت منکر باشد
منکه نارم بنظر انوری و سعدی را　　شکوه از فطرتم آیا بکه باور باشد ؟
ایکه در سلطنت ملك، سخن سنجان را　　برسر از خاك کف پای توافسر باشد
ویکه بر صفحهٔ عالی رقم خامهٔ تو،　　چون تگرگی بر خ لاله مقطر باشد
بشکند پنجهٔ فکر تو اگر عقد سخن　　سد اسکندر ودروازهٔ خیبر باشد
وه چه بحری وچه کانی که بجیب ودامن　　بحروکان راز حدیث تو درو زر باشد
دگر آنرا بتو یارای جدائی نرسد　　رو به آن نیست هم آورد غضنفر باشد

با پریشان شده او راق معانی بدیع فطرت تست که شیرازهٔ دفتر باشد
چون تو در محور تحقیق که گردد مرکز چون تو بر مرکز تدقیق که محور باشد؟
تا ببوئی زحدیث تو رسد فکر دقیق همه تن غنچه صفت ذیل مثمر باشد
اختر طالع مسعود تو در اوج کمال آفتابیست که بر طارم اخضر باشد
منکه صیقل کش آئینهٔ مهرم بچه رو زمن آئینهٔ طبع تو مکدر باشد
ناشناسی به طبرزد بنمودم پاسخ بامن از آور لرکاك توچادر باشد

(اصطلاعات در واز است)

گر مرا دست سخن داده خدا کینه مگیر پنج انگشت که دیده است برابر باشد
بزیری نتوان زیور بت بست بتا بایدت تا که برخ زاذری آذر باشد
بر خشنشار نباید که بود نارخشین هر نغو نشاك نباشد که پیمبر باشد

(مصطلحات کلام در وازی است)

منم آن معرکه آرای هجا کز دستم خنجر شفقی آمادهٔ خنجر باشد
بر جریده پئی آوازهٔ معنی کلکم چون دوالی است که بر طبل سکندر باشد
پردهٔ دیدهٔ تار نظر خاقانی رقم کلك مرا صفحهٔ مستر باشد
گر بود عنصری وعسجدی و فردوسی بامنش نسبت خرمهره بگوهر باشد
لطف در طبع وهنر در دل و در سر خردم مضمر انگونه که در آئینه جوهر باشد
حل کنم عقده به سرپنجهٔ اندیشه چنان که به انگشت نبی ما مشطر باشد
در محیط سخنم کشتی گردون گوئی از مه ومهر بخود بسته دولنگر باشد
نی کلك من اگر ساز کند رشحهٔ شعر بر فلك دفتر شعری چو دف تر باشد
تا ثریا ز ثری دبد بهٔ فضلم رفت چکنم گوش کهن پیر فلك کر باشد

خودفروشی نکنم لیك زدعوی خالی نبود آنکه هنرمند و سخنور باشد
زن دلاله مگو معنی بکرم در لفظ چون عروسیست فروهشته به چادر باشد
(کسل کهنه) گرایدون بکسی است مگو بامن آید که دم عسوی ایدربا شد
سل
نیستم زاهد ودر بزم فلك زهره‌صفت شفق مهرمرا باده و ساغر باشد
تهمت عشوهٔ هرجائی‌ام از تو باری از بزماده‌غلط بر شتر نر باشد
کاش‌آید که سگالیم‌زهرفن روزی تابدانیم ، که؟ دررزم دلاور باشد
به که ازمن‌نشود از تو بر یکدیگر کینهٔ اهل اسخن گرچه مقرر باشد
خامه ام‌بین که‌چنین منبع‌صنعی بنگاشت خواست تاازپی کدواده‌و کیفر باشد
آری آری ندهد کینه به‌پیوا ز کسی آنکه آب وگلش ازصدق مخمر باشد
آنکه افزودمرارتبه به شاهینی گفت دگران پیش تو کمتر ز کبوتر باشد
هر کجا باز کنی بال سخن لفظ ترا دو جهان معنی نازك ته یك پر باشد
هان که‌هرحرف‌من‌ای‌مدعی‌خورده‌شناس انگبینی است درو صبر سقو طرباشد

دیده ام آیهٔ ازمصحف شعرت محکم
متشابه شده باید که مفسر باشد

حقیقتاً دست قدرت طبع خدا داد شمس الدین مخدوم بدخشی را در صید معانی‌بکر وشکار مضامین بدیعهٔ چنان شاهین قوی بال تیز چنگالی خلق فرموده که درفضای معانی بدیعهٔ ادبیه می توان در زیر بال های فکر بدایع نگار اوبساصید مطالب دقیقه را شکار کردهٔ چنگل قوت‌مدار ذوق شاعرانهٔ آن ادیب فقید معاینه نمود :

یاری دروازی :

یار محمد پسر ملا ملك از اهالی علاقهٔ (ونج) درواز بدخشان میباشد که : این قریه بحدود شغنان اتصال می پذیرد ! یار محمد مرحوم در اشعار برای خود (یاری) تخلص گذاشته و از روی حقیقت میتوان اشعار او را قابل ذکر وتعریف شمرد ، یاری درمدارس وطنیه تحصیل علوم نموده مقارن بسال ۱۲۹۷ هجری به بخارا مسافرت نموده ، بر حسب اصرار دوستان ، قصیدهٔ تقدیم حضور امیر مظفر خان مینماید . توام بموقعیکه : قصیدهٔ شاعر ما از نظر امیر گذارش می یابد حکم اعدام دو نفر از اهالی بخارا باثر کدام جرم شان از نزد امیر صادر میشود ، موقعیکه محکومین اعدام، بیاری معرفی‌میشوند بیچاره از باعثیکه : تمام دورهٔ حیات خودرا در زوایای وادیهای شاعرانهٔ (بدخشان) باکمال راحت سپری نموده و در مدت العمر نام قتل و اعدام را نشنیده ، فوق‌العاده مکدر شده مراجعت میکند، اگر چه مطالعهٔ قصیدهٔ او فوق العاده طرف توجه امیر مظفر خان واقع شده او را بحضور خود میخواهد تا مورد التفات قرار دهد ولی یاری بدون آنکه : خودرا بپادشاه معرفی کرده باشد ، طور مخفی از بخارا حرکت نموده عازم بیت الله شریف میگردد و تا آخر زندگانی خود در آن دیار حیات بسر برده به بدخشان‌هم‌مراجعت نکرده‌است ! و آخراً در آن بقعهٔ متبرکه زادالله شرفها وتعظیمها وفات نموده است .

اشعار یاری : اگر چه متأسفانه‌بقسم کتاب مدون‌نشده ولی اگر سعی شود ممکن ، از اشعار، موجودهٔ او که در بیاض ها مثبوت است کتابی تشکیل شود علی ای حال اشعار او را بدوحصه تقسیم میتوان کرد که قسمت اعظم آن عبارت

از نشاید ادیبانهٔ او به سبك شعر ای فارسی زبان ایشیا و قسمت دیگر آن به لهجهٔ مخصوصهٔ در وازی میباشد برای ایضاح مقصد بعض آثار شاعرانهٔ او را در ذیل درج مینمائیم .

چون قدت درچمن دهر صنوبر هم‌نیست　　بعد از تو مقابل گل احمر هم‌نیست
این نه دیریست که آه دل صد پارهٔ من　　انتقام از تو کشد فرصت‌محشر هم نیست
به تانی برسد آنکه چه مضمون‌دارد　　نامهٔ شوق که بر بال کبوتر هم نیست
صفحهٔ‌روی‌توجانا چه بلاخوش رقم است　　که خط سبز وراحاجت مسطرهم‌نیست
نسبت لعل لبش را بشکر نتوان کرد　　که‌به شیرنی او نسبت شکر هم نیست
خون‌شو ای ناله ز اندوه زیان کاری من　　که دل‌از کف‌شدودلدارمیسرهم نیست

« یاریا » دولت وصلی که تو داری حاشا
کین دم از حضرت سلطان مظفر هم نیست

ای گل باغ دلبری تاتوشدی زمن‌جدا　　صبروسکون‌زدل‌جدا روح شده زتن‌جدا
شرح کمال‌عشق را کرده زآتش جگر　　سینهٔ بی‌ستون جدا تیشهٔ کوهکن جدا
تا بچمن در آمدی‌از قد وعارض‌تو شد　　خار بدل قدم بگل سرو جدا سمن‌جدا
یوسف مصر حسنی وازپی یك نظاره‌ات　　کرده غلو زهرطرف‌مرد جداوزن جدا
مسند تخت دلخوشی ترك‌علایق‌است‌وبس　　کش کش دهر برطرف گرشدم‌ازوطن جدا

دعوی‌پوچ‌مدعی «یاری» مخر به نیم جو
نسبت سحر دان جدا مرتبهٔ سخن جدا

(نا تمام)

د پشتو ادیبانو آثار

یا

استقبال

محمد گل نوری

مرحوم میرزا عبدالحنان چه دیر فهیم اوذهین اولوی ادیب سری تیرسوی دی اوله شو ادبا واو فضلا وسخه دخپلی زمانی او تخلص ئی په خپلو اشعارو کی « حنان » واو دیر بکر خیال اوخواژه شعرونه ویل لکه په دی بیت کی د ده :

بکر خیال د یار د خولی وا یه حنان
چه شیرین دی وی مدام دیوان دشعر

او بل له دی بیت سخه د ده معلومه ده :

پر محك د امتحان د سخندانو
د « حنان » شعر چاندی لکه زر ووت

چه په اتفاق د پوهانو د وخت امتحاناً د ده شعر رك اوصاف وو ، د مرحوم میرزا عبد الحنان اصلی وطن قندهار اودا ستوگی زای ئی دمرط قلعه کلی دی چه د قندهار دشار د جنوب وخواته تقریباً د ری کروه بیرته دی جناب مرحوم د قند هار د مشهور و عاشقانو سخه و و چنانچه دی پخپله وا ئی :

چه په عشق کی دی مشهور دی زه « حنان » یم
چه ممتاز د قند هار دی هغه ته ئی

د «حنان» ارام سه غواری دلبره
چه رسوا کر د استا عشق په قند هارکی

مرحوم میرزا عبدالحنان په خته بارگزی او د پلار او د نیکه د غتانو او خانخیلو سخه وولنده دا چه د ده سوانح موژ د پشتو په مجله کی تریوی اندازی نشر کری ده، سرنگه چه جناب مرحوم سشتن دلوی دیوان دی چه سم له ردیف دحروف تهجی او ترجیع بند او په آخر کی مخمسیات او رباعیات دی موژ هم سه مخمس بیتو نه سم له مخمسو بیتو سره د ده پر دول د مقائسی جور کره د ده د مخمسو بیتو سره ئی و محترم لوستونکوته وراندی کوو که خدای کول.

د میرزا «حنان» مخمس

عقل هوش صبر آرام را سخه تللی　　سو په بحر د عشق زه یم کشیو تلی
زره می هیسکله آرام نه دی مندلی　　په کـژو د کاژه زه یم پوهید لی
دگرداب په مینز کش گرزم لکه خلی

وصل وهجر ئی د دووکانرو ترمیان کرم　　بیلتانه ئی په ژوند پوری حیران کرم
نه پوهیژم په سه شان تدبیر دزان کرم　　د دی هسی رنز علاج په سه درمان کرم
چه پر زره یی یم د زلفو مارخورلی

لاترسو به دهجران په خواری خواریم　　بیلتانه یی مدام سوی په انگاریم
هم په وصل کی له هجـر نا قراریم　　همیشه پر دغه لار ستری ستومان یم
د فراق غمـو ئی شـه یم پیژ ندلی

چه می یار را سخه تللی دی عالمه لـه فراق نه ,ر غره یم نه پر سمه
دا بلامی چه پرسر اوری له کمه حیرانیژم چـه لا مر نه یم له غمـه .
کشکی نه وای زه تر او سه پاییدلی

یارمی قصد د سفر وکر سپریدوته دا سبب شو زما د تن ونریدوته
زان می نه ورکاوه اوس وخواریدوته اوس راضی یم د لعنت و باریدوته
چه تر اوسه می ژوندی دی زان ساتلی

سو به گرزم په عـالم کی تازه تر چه آ شنای راسخه ولار شو په سفر
د بخت نخل می ور کـری دا ثمر اوس « حنان » دامقال کره مختصر
په لاس نه درزی آ شنا په سفر تللی

زما مخمس

د هجران سوی ناری یم زبون کری چه مقصد می وو د زره راسخه تللی
سر تور سر، او وچی شندی گرزم پلی رنگ تغیر او بنره ژیره لکه مری
خر سیلا و یمه اخستی لکه خلی

نا قرار ه زه په مثل د سیماب یم نا آرامه د او بو ,ر سر حباب یم
دهجران په سره لمبه سینه کباب یم د آ فتاب له تیزه تاب زه بی تاب یم
کری روز یمه تر تر خه لاندی غلی

دهجران په سره لمبه می زان لمبه شو چه له دیری خواشنی می هد پوده شو
چه یار ولاری په سفر غا ئبـانه شو پوست وغوشی هدماغزه می تول ایره شو
تن می توله لکه سکور دی تور تیلی

د یار وصل هجر هسی زه ز بون کرم صورت کتلی په جهاز کی ئی لکه پون کرم
چه یار ولاری له عالمه سه ژوندون کرم زه به هم له دی فانی سرا یه سخه یون کرم
تر اجل د مخه مرگ ما له راغلی

خوار «نوری» چه نن په آه او یه چغاردی صورت ئی سوی دهجران په سر ه انگاردی
درسته روز دی پنارو اوپه کو کاردی معلوم داچه خو د بر زره باندپرهاردی
چه پر زره ئی د بانرو په نوك ویشتلی

سوزیدل

ای زر گیه ! دپه تن په سیر کریژی ته تر کله
دمرانی پرلارنه زی نه پوهیژی ته تر کله
پهخپل اورلکه ککنس ته خپل زان دود که
پهپردی اورسوزل کیژی ته تر کله

(زمریالی)

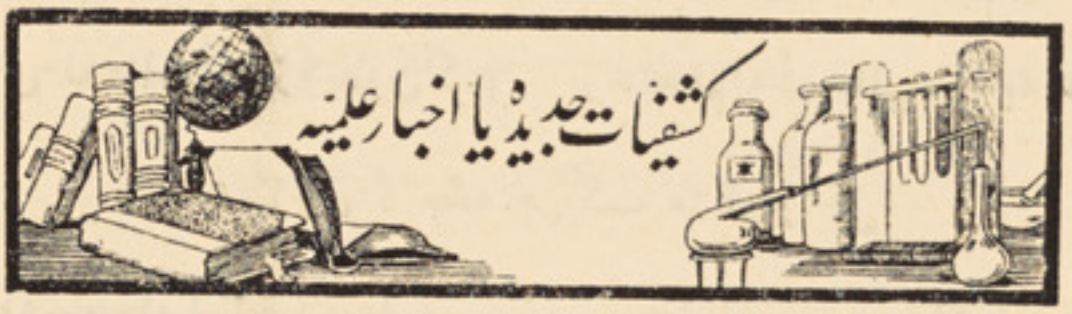

ترجمه ازمطبوعات خاجه :

کار او د عمر اوژدوالی

قیام الدین خادم

د ژوند اوژدوالی یوه داسی مسئله ده چه په هر وخت او هر عصر کش علماؤ او حکماؤ د دی د اسبابو او عللو په معلومولو دیر دیر فکرونه کریدی. په دی باب کش پخوانو فلاسفهؤ او طبیبانو رنگارنگ نظری شکاره کری دی. په آخر کی دامریکی زینو اخبارونو او مجلو دی خواته توجه کریده او زینو نتیجو ته رسیدلی دی . د اوریدوخبره داده چه د دغو نتائجو خلاصه او حاصل دومره بسیط او آسانه دی چه هیس و رباندی نه لگی او وریا لاس ته رازی . یعنی سه ـ ؟ « کار » سر اندو کلارك مشهور انگریز عالم وائی : « کار » دژوند قوام دی . تر دی چه د کمزورانو او ضعیفانو نه د ناجورانو پوری تولو ته کار تر بیکارئی شه دی ، په دی شرط چه د طاقت د ـ اندازی نه وتلی نه وی او د وسی پوری وی . »

پورته و ویل شو چه « کار » د ژوند قوام دی او ونه ویل شوچه « زحمت

او مشقت » ز که چه که اعضاء د خپل طاقت نه زیات بار و اخلی نو د خپلو وظائفو په اجرا کش تشویش ور پیشیژی او انحطاط کوی .

زینی خلق د دی د پاره چه د کار په مشقت پو نه شی کله کله مقویات او مبهات مستعملوی . لیکن دا طبیعی نده او د معتدل عمل د جملی سخه نه حسابیژی . هغه کارچه موژ ورته دحیات قوامویلی دی هغه، هغه دی چه عضو ورباندی بی د خارجی خوزوونکی د تحریك نه د ژوند د حاجتو په هره خوا کش (جسد ی وی که عقلی) د ـ اعتدال د ـ اندازی د مراعات سره په طبیعی حالت ودریژی .

کردار نیك

گر درطلب کمال کوشان باشی　　میبایدت از صدق فروشان باشی
از گفتن زشت ازخموشان باشی　　بر حرف بدازپنبه بگوشان باشی

سعی و عمل

گفتار چه سودآه کاری نکنی　　ای سنگ رهشوق شراری نکنی
با آن عملی که ملت آباد کند　　چونست که یکروز قراری نکنی

« مستغنی مرحوم »

علاج ذریعهٔ موسیقی

ترجمهٔ جناب غلام نبی خان فارغ ا لتحصیل مکتب حبیبیه

ارتباط بین موسیقی وعلم طب ازقدیم موجود بوده ، چنانچه اگر هر دوره از ادوار زندگانی بشررا تحت مداقه قرار دهیم ، مثالهای واضح وبرجستهٔ در بارهٔ استعمال موسیقی برای تداوی امراض ، خواهیم یافت .

از حقایق تاریخی است که درمراحل ابتدائی تمدن ، ساحران ، واطبا از اقوام ونژادهای مختلف ، برای علاج قطعی امراض متنوعه ازموسیقی کارمیگرفتند .

بر علاوه دربعضی ممالك تاکنون اخلاف نژاد هائی دیده میشود که هنوز در دورهٔ اسلاف قدیم خویش بوده و موسیقی را برای معالجهٔ امراض استعمال می‌نمایند .

قراریکه ازنوشته جات قامی نویسندگان کلاسیك برمی آید ، یونانیان قدیم موسیقی رابرای تداوی بیماریها مورد استعمال قرار میدادند .

هومر شاعر قدیم یونان می‌نویسد که اودی سیوس جریان خون راتوسط موسیقی بند می‌ساخت ، همچنان از تاریخ معلوم می‌شود که امراض وبائی درشهر تر ای قدیم (آسیای صغیر) در اثر نواختن موسیقی بکلی نیست ونابود گردید .

جالینوس میگفت موسیقی برای علاج گزیدن مارو گژدم ، بهترین وسیلهٔ است وچنانچه ازنوشته جات آنوقت ظاهرمی شود ، خودجالینوس ، مارو گژدم گزیدها

را بوسیلهٔ موسیقی علاج کرده وهمچنین در یکی از نوشته های قلمی او قید گردیده که « رامون » موسیقی نواز از اهل « میلی توس » ، میتوانست با خواندن سرود ، اشخاص مست را بیهوش وباز دوباره بهوش بیاورد .

در تورات نیز ازخواص واثرات قوت‌بخش موسیقی ومعالجات آن تذکرات عدیدهٔرفته مثلا حضرت شمعون (ع) قبل ازانهدام‌اماکن فلسطینی ها به سرائیدن ونواختن بربط پرداخته بود . وحضرت داؤد(ع)پیش‌از آنکه‌خلیفهٔ یهودا وبنی اسرائیل گردد ، چنان‌بربط نوازماهر بود که مرض حضرت طالوت (ع)را ذریعهٔ نواختن بربط مرفوع ساخت .

درقرون وسطی در بسیاری شهر های بزرگ ، نی نوازان در بازارها و کوچه ها نی می‌نواختند ـ ودرین هنگام هرگاه بردیوانهٔ نوبهٔ غشی عارض میگردید ، اورا بخانه اش رسانیده وبسا واقع می شد که دیوانهٔ عقل باخته را بکلی هوشیار می ساختند .

« مارکیز گیره » یکی از زیبا ترین خانمهای عصر خود ، وقتی‌فهمید شوهرش با او بیوفائی میکند ، هوش و عقل خود را باخت و مکرر در صدد انتحار بر می‌آمد ، مگر بربط نوازمعروف آنروز بواسطهٔنواختن نغمات شیرین عشق و محبت اورا معالجه نمود تا آنکه پس ازمداومت سه‌ماه بکلی صحت یافت .

ایطالویها که نظر به تصنیفات‌شان‌موسیقی دوست‌معلوم می‌شوند بواسطهٔموسیقی گزیدن عنکبوتی موسوم به «تاران تولا» را علاج می‌نمایند . زهر این عنکبوت یا بهتر بگوئیم غندل « تاران تولا » ، بقدری شدید است ، که از اثر آن تشنج

انقباض اعصاب ، تنفس زیاد ، جریان خون وانحراف چشم حادث شده بعضی اوقات منجر به دیوانگی میگردد . ولی حینیکه مسموم، موسیقی مخصوص را می‌شنود کم کم بخود آمده اکثراً برخاسته برقص آغاز میکند تا آنکه مجدداً ازهوش میرود وپس ازاندکی دوباره بحال آمده بکلی صحت می‌یابد .

لودیگ دوم شاه بویریا ، که شخص قوی و تنو مندی بوده وشکار را خیلی دوست داشت ، بعضاً معروض به‌عوارض دیوانگی میگردید ، مگر بواسطهٔ ترانهٔ که بچه ها با آرگن میخواندند ، موقتاً تداوی می‌شد .

گذشته از شواهد تاریخی ، علمای امروزی نیز ثابت کرده اند که موسیقی خدمات بزرگی به‌داکتران وعلمانموده ومی‌نماید ، مخصوصاً درانگلستان ، جرمنی امریکا تجربه های کامیابانه بعمل آمده ، ویکی از معروفترین ماهران این فن «داکتر بردك» ازاهل اتازونی ، نتایج حیرت انگیزی حاصل نموده است و برای معالجهٔ مرض بیخوابی که دربین طبقات عالیهٔ مراکز بزرگ عالم ، رو بزیادت است ، از اقسام مختلفهٔ آلات موسیقی وسرور کار گرفته .

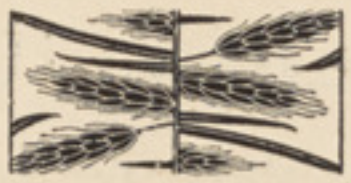

نابغهٔ ۲۸ ماهه

میری کرستاین دن (۱) طفل ۲۸ ماههٔ امریکائی که در مقام « بون تیر » از ایالت میسوری (اتازونی) زیست دارد ، به طلاقت وروانی تمامی این جمله را اظهار نموده :

« ایدرود شاه انگلستان بخاطر عشق مسز سمسن از سلطنت استعفا کرد » .

میری کرستای بن نابغه ۲۸ ماهه

داکتر « جان نیف » رئیس شعبهٔ نفسیات دانشگاه واشنگتن ، میگوید : میری کرستاین ممتاز ترین ومبرز ترین طفلی است که تاکنون دیده ام . کلمهٔ خلع و استعفا ابداً از لغات مشکلهٔ فرهنگ او محسوب نمی شود . همچنین « ایدورد » یگانه شخص معروف دنیا نیست که او می شناسد ، بلکه بااسمائی مثلا روز ولت رئیس جمهور ، جارج ششم ، هتلر ، موسو لینی و هیل سلاسی نیز بخوبی آشنا ست کودك مزبور میتواند دریك جمله ۱۲ یا ۱۳ کلمه استعمال نماید . کلمات همچو : کرسن ثی مم (۲) ـ هپو پو تیمس (۳) ـ آدی توریم (٤) پند یو لم (٥)

---

(۱) Mary Christine, Dunne . (۲) Chrysanthemum (گل داؤدی)
(۳) Hippopotamus (اسپ دریائی) (٤) Auditorium (اطاق مجلس)
(٥) Pendulum (شاقول)

موقعیکه طفل کوچك برای صحیح تلفظ کردن آن لبان نازك خود را می کشاید ابداً اشکالی تولید نمی نماید .

دا کتر « نیف » پس از یکسلسله تجارب و امتحانات ، در جهٔ ذهنیت او را ١٨٥ قرار داد و این عدد ٤٥ درجه بالا تر از معیار ذکاوتی است که علماء برای نوابغ تعین نموده اند .

میری کرستاین دراثر محیط مساعدی که والدین او برایش فراهم نموده اند خیلی نظیف ودرعین‌حال از تأثیرات فساد اخلاق بکلی برکنار است . نامبرده احساسات اجتماعی حیرت انگیزی داشته ، همواره حاضر جواب و شفیق بوده ومرگز جسارت وکستاخی ازسجیهٔ پاك وبی‌آلاشیش مشهود نمی گردد .

والدین اومیگوید ماحتی الامکان خواسته ایم یك تربیهٔ اتفاقی وغیر عمدی را در بارهٔ او مرعی داریم حالانکه درجهٔ تحصیلات والدین او هم از مکاتب عالی بالاتر نبوده .

(مترجم غلام‌نبی)

رباعی

په‌دنیا کی عقلمند هغه باله‌شی
چه‌په خولی ددشمنانوغلط نشی
له‌هغه به‌په‌عالم کی جاهل نه‌وی
چه‌په‌خوله ئی ددشمن‌اعتباروشی

(عبدالخالق کنری)

عالم مطبوعات

اخبار زیری

از آنجائیکه اکثر قارئین محترم اخبار زیری همیشه از شعبهٔ نشریات پشتو تولنه (انجمن ادبی) خواهش مینمودند که اخبار زیری از قطع و صفحات موجودهٔ که دارد اگر به قطع خورد و چهار صفحه تبدیل داده شود بهتر خواهد بود. ونیز چون انجمن اراده داشت که بتدریج مضامین اخبارمذکوررا افزوده‌برود، بنا بر ان شعبهٔ نشریات خواهش حضرات قارئین محترم زیری را قبول نموده سر از شماره (۳۲) قطع اخبار مذکور را خورد واز دوصفحه بچهار صفحه تغیر

له دی وجه چه زیاتو د زیری د اخبارمحترمو لوستونکی دپشتو تولنی (انجمن ادبی) د نشریاتو د شعبی زینی‌خواهش‌کاوه چه د زیری اخبار د (چه په دی وقت کش‌یوه لویه پانه ده) په دوه ورو پانو چه سلور مخه کیژی تبدیل‌شی - او د انجمن هم دا اراده وه چه د دی اخبار مضامین په ورو ورو سره زیات او پور ته بوزی دنشریاتوشعبی دهغو محترمو لوستونکو آرزو قبوله کړه سرد (۳۲) شماری زینی اندازه (قطع) د دی اخبار ور کوتی کړه او د دوو صفحو زنی

داد که نسبت به مضامین گذشته حالا یك بر دو مضمون دران می گنجد و نمرهٔ صفحات نیز مسلسل میباشد .

البته حضرات قارئین مطابق ذوق و سلیقهٔ که دارند شمارهٔ های سال تمام مذکور را یکجا نموده و در آخر سال یك کتاب درسی خیلی مفیدی بزبان پشتو ازان تهیه وبر تعداد کتب کتابخانه های خود خواهند افزود .

په سلورو مخو سره تغیر ورکی چه اوس به پکی نسبت پخوانو مضا مینوته یو په دوه مضمونونه زائیژی او نمره د مخونو به هم مسلسله وی .

نو خوا مخوا به لوستونکی محترم دخپلو شوقونو په مطابق سره د تول کال شماری یو زای کوی او دکال په آخر کش به تر یوشه درسی پشتو کتاب تیار وی اودخپلی کتابخانی د کتابونو په شمارکی به ئی راولی .

قسمت تفریحی

فریب دماغ

عروسی چند روز بعد از عروسی عکس طفولیت خودرا که دربغل مادرش آرام گرفته بود به شوهر خود نشان داده گفت: ببین عکس ۱۸ سال قبل مرا !

شوهرش بدون تشخیص جواب داد : طفلی که در بغل داری کیست ؟

در میدان اسپ دوانی

آقای حکم ! درعقب من سه اسپ دیگرهم بود شمامیگوئید که اخیر آمده ئی آیا این حق تلفی نیست ؟

حکم : بلی ! در عقب شما سه اسپ دیگر بود لیك وقتیکه تودور اول را طی میکردی آنها دورسوم را پیموده بودند !

متفرقات

تأسیس مکتب رشدی

در چاریکار

ناظرین محترم از نهضت جدیدیکه از یکسال باینطرف در امور معارف وطن پیداشده، توسط مطبوعات داخلی اطلاع حاصل وهم از توجهات قیمت داریکه ذات اقدس ملوکانه درین رشته مبذول فرموده اند، ازروی نطق‌هاوارشادات مخصوصهٔ اعلیحضرت همایون مسبوق بوده و بالاخره از جدیت و فعالیتیکه وزارت جلیلهٔ معارف مخصوصاً شخص ع، ج، سردار محمدنعیم خان وزیرجوان وفعال معارف درراه ترقی و توسعهٔ عرفانیات مملکت از قوه بفعل می آورند، بقدر کفایت معلومات خواهند داشت.

همانست که بسلسلهٔ توجهات و مساعی مذکور پلان وسیعیکه برای پیشرفت وتعمیم معارف ترتیب یافته، ازهمه اول تاسیس یك تعداد مکاتب ابتدائی را به تمام نقاط مملکت و ایجاد یك تعداد مکاتب رشدی را در مراکز حکومات کلان زیر نظر گرفته و از این جملهٔ اخیر بتازگی یك مکتب رشدی در چاریکار افتتاح گردیده است که تفصیل ترتیبات شاندار مجلس افتتاحیهٔ مذکور با تصاویر مربوطهٔ آن برای معلومات خوانندگان گرام درین شماره درج میگردد:

اهالی سمت شمالی به تقریب تأسیس رشدیه ازمدتی آمادگی گرفته بودند چنانچه ازطرف ریاست بلدیهٔ چهاریکار ومعززین تمام حکومتی های محلی آنسمت باستقبال تقدیر این اقدام مقدس حکومت متبوعه ووز ارتجلیلهٔ معارف به تعداد یکهزارو دوصد بیرق ملی تهیه گردیده واین بیرقهابه (۹) رقم وهرسه‌سه بیرق‌متناسب دریك یك پنجهٔ مخصوص آهنی وصل شده بود .

متعاقباً درروز تأسیس مکتب رشدیه که ازطرف وزیر جوان‌وفاضل معارف سردار محمدنعیم خان روز دوشنبه ۱۲ برج دلو تعین شد تمام عمارات حکومتی ودورخهٔ سرك بازار جدید چهاریکار به‌نصب بیرق‌های مذکور تزئین گردید موضع تأسیس رشدیه دریکی ازعمارات قشنگ و جدید التعمیر حکومتی بسمت مغرب شهر انتخاب شده طلبای رشدیه باسامان‌تعلیمی خود بساعت ۸ صبح دریکی از سالونهای بزرگ آن حضور بهمر سانیده مقابل تختهٔ بزرگیکه بخط سفید باتسمیهٔ شریفه وتبریکیه افتتاح تزئین شده بود بر چوکیهای خود نشستند بساعت ۹ صبح یك مفرزه عسکری باموزیکه وطلبای مکتب ابتدائی چهاریکار وعلماء ومامورین ملکی وعسکری و معززین سمت و تمام اهالی مربوطهٔ ریاست بلدیهٔ چهاریکار بموضع معین که طرف جانب غربی جاده انتخاب شده بود حضور بهم رسانیده بر طبق پروگرام هر صنف بجاهای خود صف بسته بورود و ، ج جناب والی صاحب و ع ، ص معین صاحب وزارت معارف که ازحضور ع ، ج وزیر صاحب معارف نیابتاً بافتتاح این موسسهٔ عرفانی موظف بودند انتظار میکشیدند . پوره بساعت ۱۱ قبل الظهر ذوات موصوف بسواری موتر تشریف آوردند لدی الورود جناب والی صاحب بجواب مراسم استقبالیه سلام های

اعلیحضرت المتوکل علی الله پادشاه معارف پرور ونوازشات والا حضرتین افخم صدراعظم صاحب ووزیر صاحب حربیه و وزیر صاحب معارف را بتمام مستقبلین ابلاغ نمودند بالمقابل شان حاضرین با صدای مسرت انگیز ازمراحم اعلیحضرت همایونی و والا حضرتین معظم وحسن توجهات وزیر محترم معارف شکریه ها ادا نمودند سپس درموضع فوق الذکر رشدیهٔ چهاریکار اولا بخواندن چند آیهٔ قرآن پاك که ازطرف عبدالعلیم خان متعلم قرائت شد وثانیاً بخطابهٔ و،ج محمدعمرخان والی افتتاح گردید درپایان آن ازطرف ع، ص معین صاحب معارف و ع، ع محمد اسمعیل خان کفیل حاکم کلان شمالی وص، غلام جیلانی خان جلالی مدیر معارف ولایت کابل وص محمدعلیخان سرمعلم وحاجی عبدالرسولخان رئیس بلدیه چهاریکار و معززین و علما نیز خطابه ها و شکریه های موزونی ایراد گردیده که اینك ماصورت نطق های مذکوررا برای مزید معلومات قارئین محترم خود ذیلاً بترتیب درج میکنیم :

نطق و، ج محمدعمرخان والی کابل

عزیزانمن ! شرف دارم که بدورهٔ حکومت معارف پرور ترقیخواه معارف اکتناء متبوعهٔ مان بنام خدای پاك جل شانه برای اولین مرتبه درمرکز حکومت کلان شمالی مکتب مبارك رشدیه را افتتاح میکنم .

عزیزانمن ! آشکاراست که همه ترقیات عرفانی مملکت عزیز ما در قطار سائر پیشرفت های وطن محبوب دراثر عملی کردن افکار قیمتدار ذات شاهانه و حسن نظریات وعملیات والا حضرت اشرف صدر اعظم صاحب معظم ما و برادران خیر اندیش مکرم شان بالخاصه فعالیت وزارت محترم معارف بوجود می آید .

خوشبختیم که دریکدورهٔ مقدس وآوان هرگونه پیشرفت وتقدم اولاد خوش قسمت ما ازمنبع علم وعرفان که مهمترین وسیلهٔ حیات بشر شمرده میشود نصیبهٔ کافی میگیرند .

هر گاه بنده نظریات بلندحکومت متبوعم را که در راه ترقیات مادی ومعنوی این مملکت مقدس در نظر است بحضور شما تشریح کنم افادهٔ تمام آن درین محفل مختصر عرفانی ممکن نیست لذا بطور خلص اینقدر تصریح کرده میتوانم که حکومت وطن دوست ملت پرور ما عزم مصمم دارد تا بوسائل ممکنه ابواب سعادت وخوشبختی را ازهر طرف بر روی ابنای وطن بازو مملکت عزیزما افغانستان را در دنیای امروزه بهر نوع نیکبختی ممتاز بگردانند .

چون شما میدانید که نخستین وسیلهٔ کامیابی یکملت تعمیم علم و دانش است و بدون علم احدی نمیتواند بشناخت خالق فائز شود بنابران درقبال تمام تصمیمات عالیهٔ حکومت، معارف اطراف وولایات بیك فعالیت فوق العادهٔ دور های ابتدائی خودرا پیموده خوشبختانه به تاسیس و توسیع دور های وسطی شروع میکند و باین تقریب زبان ملت از ادای سپاسگذاری چنین حکومت غمخوار رعیت پرور خود عاجز و قاصر است پس چیزیکه ما را بیك کامیابی و نتایج درخشان آتیهٔ ما جداً بشارت میدهد همانا وجود همین روح وحدت فکری و عملی ملت و حکومت است که خوشبختانه باثر آن دیده میشود که ملت بیدار و قدر شناس افغانستان درهر زمینه بمساعی وجدیات شایستهٔ حکومت خود پی برده در طی مراحل ترقی با حکومت محبوب خود دوش بدوش روان است .

پس درختم کلام از خدای بی نیاز خویش این حس وحدت ملت و حکومت را در ترقی و تزاید نیاز نموده بآواز بلند میگویم .

زنده باد اعلیحضرت المتوکل علی الله .

پائنده باد اتحاد و استقلال افغانستان .

مراسم افتتاح مکتب رشدیه در چاریکار

هیئت افتتاح کنندگان رسمی درموقع استماع نطق استقبالیه

نطق ع ، ص عبد الاحمد خان معین معارف

جناب والی صاحب وحضار محترم !

مبرهن است که افغانستان عزیز امروز بلطف ومرحمت حضرت باری بدورهٔ درخشان سلطنت اعلیحضرت همایونی (المتوکل علی الله) بچنان پایهٔ ترقی واعتلائی رسیده که دوره های گذشتهٔ این وطن نظیر این آب وتاب راقطعاً یاد ندارد ، وطوریکه معلوم است امروز الحمد لله درهر رشته ازشعب حیاتی مملکت یك نهضت وپیشرفت سریعی محسوس و حکومت متبوع مهربان ما از همه مقدم بمعارف وتعمیم آن توجه مخصوصی ابذال میفرماید تاملت نجیب ماوشمادرسایهٔ علم وعرفان بسعادت دینی ودنیائی خود نایل واز قافلهٔ تمدن ممالك مترقی عقب نماند ، چنانچه برهمین اساس است که دروازه های علم وادب در هر طرف مملکت باز گردیده تا خدابخواهد بمدت کم هر فرد مملکت نه تنها خواننده ونویسنده شود ، بلکه ازارباب فضل وهنر گردیده زراعت ، تجارت وصنعت راتوام بادیانت و اخلاق دوش بدوش پیشبرده نزد ازخود وبیگانه یك حیات ابرومند داشته باشد .

حضار محترم ! اساس ترقی واعتلای مملکت برعلم وعرفان است ، فرزندیکه علم نداشت نه تنها از قیمت خود بیخبر میماند بلکه قیمت پدر و خاندان ، قوم ووطن خود را نیز نشناخته درحیات اجتماعی تقریباً یك عضو عاطل وبیکاره میماند ، لهذا وزارت معارف برحسب وظیفه و ایجابات لازم دانست که هر سال باندازهٔ مقدور پایهٔ تعلیم وسویهٔ عرفانی مملکت را بلند برده حتی الامکان اولاد وطن را بدرجهٔ تحصیل عالی برساند .

این محفلیکه خوشبختانه ماوشما دران شرکت ورزیده ایم برای اینست که میخواهیم بعون حضرت الهی بامر وزیر جلیل القدر معارف ع ، ج سردار محمد نعیم خان پایه تحصیل ابتدائی را بدرجهٔ رشدیهٔ متوسط ارتقا بدهیم ، البته این پیش آمد نیك ومبارك که حکومت علم دوست ما درنظر گرفته ودرطی آن مکتب رشدیهٔ متوسط را اول بار در سمت شمالی تاسیس و افتتاح مینماید ، هر شخص وطن دوست را فوق العاده مسرور وممنون میسازد ، امید بخداوند است که تحصیل یافته گان این مکتب اشخاص صالح ، عالم ، متدین ، بااخلاق وطن دوست بوجود آمده افغانستان عزیزرا ازعلوم اندوختهٔ خود شیرین کام سازد .

آرزو دارم همچنانکه جناب والی صاحب ، حکمرانصاحب ، مدیر صاحب معارف ولایت کابل واهالی علم دوست اینجادرفراهم آوردن وسایل تاسیس وافتتاح این مکتب باوزارة معارف معاونت نموده اند بعد ازین هم معاونت ومساعدت خودرا دریغ نفرموده بیش ازپیش وزارة معارف را ازخود ممنون سازند.

درخاتمه دعامیکنم که سایهٔ اعلیحضرت همایونی واعمام محترم و خاندان جلیل شاهی را که شب وروز درفکر بهبود وآبادی مملکت ما میباشند تا مدتهای دراز مستدام دارد .

مفاد خطابهٔ ع ، ع محمد اسمعیل خان کفیل حکومت کلان شمالی

قومیکه بدامن معارف چنگ زند ومعارف را وسیلهٔ پیشرفت عموم شعب حیاتی خود بداند دردنیا همیشه کامیاب وباشرافت وسیادت زیست میکنند .

بالعکس قومیکه بچاه ضلالت وجهالت غوطه ور باشد واز نعمت علم وعرفان که بهترین وسیلهٔ معرفت خالق وشناخت حقایق اشیا است ، محروم بوده درانجام

مراسم افتتاح مکتب رشدیهٔ چاریکار

و ، ج محمد عمر خان والی کابل در حال ایراد نطق افتتاحیه

بجز خسران وتباهی حاصلی اند و خته نمیتوا ند ، بهمین اساس تا و قتیکه ما ملت از معارف صحیح حصهٔ کافی نداشتیم خیر را از شرو نفعرا ازضرر تمیز نکرده به‌مصیبتهائیکه بشمار نه آید دچاربودیم ، امروز که الحمدالله به توجهات جهان قیمت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید ومعارف پروری اعلیحضرت المتوکل علی‌الله پادشاه ترقیخواه معظم وفعالیت وزارت معارف خود دارای یك‌معارف صحیح یك تربیهٔ آبرو مندانه گردیده ایم می بینیم که تمام شئون حیاتی ما ملت در نهضت وبایك نهضت آمال بجانب پیشرفت وترقی پویانیم .

برادران ! ما باید ازمزایای عرفانی این دورهٔ فرخنده استفاده نمائیم وشب وروز سعی کنیم تا اولاد های خودرا که رجال فردای این کشور خواهد بود ازسرچشمهٔ علم وعرفان که خوشبختانه درتمام حصص‌مملکت جریان دارد سیراب گردانیم وازنیر اعظم علم وعرفان که بتوجه حکومت مهربان ماحتی بتاریکترین زوایای گوشه وکنار مملکت نور افشانی دارد شعاع دانش وهنراقتباس نمائیم .

درین مورد میل ندارم صحبت خودرا طول بدهم بلکه همین قدریاد دهانی میکنم طوریکه بارها بعرض رسانیده ایم ما قوم باید خدمات قیمت دار اجتماعی اعلیحضرت شهید ومخصوصاً احسانیکه باسمت شمالی نموده اند وخلف‌الصدق انجب شان اعلیحضرت المتوکل علی الله واعمام بزرگوار شان که برخط مشی اعلیحضرت شهید روانند همیشه بخاطر داشته تانفس اخرین درحصول رضامندی اولوالامر خودبسرومال اماده‌باشیم (عموم درحصول‌رضای اولوالامرخود بسروجان‌حاضریم)

برادران من ! تاسیس مکتب رشدیه یکی ازهمان احسانهای معنوی حکومت مهربان ماست که‌تمام‌ما ازادای شکریه آن قاصریم ، امیدمیکنم همچو نوازشهای

حکومت متبوعهٔ خود را نسلاً بالنسل تقدیر نموده بالمقابل بایثار وفدا کاری سر ومال واولاد دایما اماده باشم (عموم بسر وچشم درمقابل احسان حکومت بهر گونه ایثار اماده ایم) درخاتمه از خدای متعال خوشی های زیادی را بشما براد ران خواسته از تشریف آوری والی صاحب ومعین صاحب معارف وباقی حضار که درین محفل عرفانی شرکت جسته اند و ازین موسسهٔ عالی اظهار قدر دانی وممنونیت نموده اند تشکر میکنم وبروح پاك اعلیحضرت شهید دعا فرستاده برای اعلیحضرت همایونی ووالاحضرتین معظمین وخدمت گاران حقیقی وطن عمر دراز و نام نیکی دارین میخواهم .

نطق شکریهٔ ص ، مدیر معارف ولایت کابل

معظمین اجل و حضرات !

مدیریت معارف ولایت ومعلمین مکاتب از ادای تشکر همچو احسانات حیات بخش حکومت معارف پرور وتوجهات قیمت دار آمر باوقار خودسردار محمد نعیم خان وزیر دانشمند معارف که در توسیع وترقی علم وعرفان پیوسته بساحهٔ عمل میگذارند قاصر است خوشبختم که بدورهٔ سلطنت اعلیحضرت المتوکل علی الله پادشاه ترقی خواه خود بخدمتی امتیاز داریم که دران بهترین وگرامی ترین نظریهٔ عرفانی حکومت دیندار ومعارف گستر خودرا نسبت بتربیه اولاد وطن تطبیق میدهیم گرچه تمام جدوجهد ناچیزانهٔ ما که در تأمین این وظیفهٔ پاك بدل می پرورانیم بمقابل لطف ومرحمت وعزم جوان حکومت علم دوست ماهیچگاه طرف مقایسه واقع شده نمیتواند ولی چون ترقیات عالم زادهٔ تقدیر است با کمال مسرت ملاحظه میکنیم که برطبق نظریات بلند حکومت مطبوع ماحضرات معظمین والی صاحب ومعین صاحب معارف که از رجال بزرگ وآمرین محترمند و دیگر

مراسم افتتاح مکتب رشدیهٔ چاریکار

ع ، ص ، عبدالاحمد خان معین وزارت معارف درحال ایراد خطابه

معززین ملی هم قبول زحمت فرموده بنام تقدیر وحوصله افزائی معلمین ومتعلمین معارف درین حفلهٔ عرفانی شرکت جسته اند ، وجناب حاکم صاحب کلان شمالی که یك جوان فاضل وخدمت گار صادق حکومتند از چندین روز باینطرف بغرض تامین حیثیت واهمیت معارف باما در تهیهٔ ترتیبات پذیرائی های محترمین جداً مصروفند .

در برابر تمام این قدردانی ها ما مدیر و معلمین از صمیم دل برای پیش برد نظریات معارف پرورانهٔ حکومت مهربان خود بجان اماده ایم تا وظایف خود را نسبت به تربیهٔ این اولادهای معنوی اعلیحضرت همایونی که رجال فردای این مملکت خواهند بود بداخل دایرهٔ اخلاق ، دیانت وشرافت ایفا نمائیم ـ از خدای غروجل توفیق میخواهیم ، درین تصمیم نیك کامیاب گردیده در آتیهٔ قریب بسبب زحمات شباروزی رضای اولوالامر معظم و والاحضرتین افخم و حضرت آمر با شرف خودمان وزیر صاحب معارف وشما حضرات را حاصل داریم .

« زنده باد اعلیحضرت همایونی » « تابنده باد خورشید علم وعرفان »

پشتو

نطق محمدعلی خان سرمعلم رشدیه

په حضور دحضراتو عرض کوم !

زه چه یوله خوا خوژیو مأمور ینود معارف سخه یم په خورامینه غوا رم چه په خپله ملی ژبه وگرد ومحترمو حاضرینو اوهغو ذواتو ته چه ودی عرفانی جرگی ته حاضر شوی هرکلی اوشه راغلی عرض کم .

معظم حضراتو !

درشدی اداره له داراز قدردانی ستاسو خورا ممنونیت لری او له

مراسم افتتاح مکتب رشدیهٔ چار یکار

س ، غلام جیلانی خان « جلالی » مدیر معارف ولایت کابل در حال ایراد نطق

خدای تعالی عمومو محترمینو ته په سبب د دی عظیم التفات اجر غواری، موژ مامورین اومعلمین دعا کوواوله خاوند تعالی سخه توفیق غواروچه دا مهمه وظیفه په هغه راز چه زموژ مهربانه حکومت نظریه لری په کامیابی انجام کو، زیاته خپل صمیمانه تعظیمات ستاسو حضورته وارندی کوم.

« داعلیحضرت عمر دی دیرشی »

در پایان این خطابه ها جناب قاضی صاحب مرکز چهاریکار و حفیظ الله خان متعلم مکتب وجناب مولوی شاه محمدخان وجناب قاضی صاحب کوهستان وجناب مولوی صاحب میان شاخ هر کدام به نوبهٔ خود برخاسته خطابه های مفید و بلیغی را نسبت به فواید علم و عرفان و حسن توجهات ملت پرورانهٔ حکومت ترقی خواه ما و فرضیت علم و حفظ ناموس وطن باسلحهٔ علم ایراد نمودند که حاضرین را منتهی متأثر وملتفت ساخته بیانات هر کدام شان یك سلسله نصایح و اندرزهای مفیدی بود که ضمناً وحدت آمال و حسن اتفاق و تعاون ملت را با حکومت نشان میداد، ما سواد خطابه های مذکور را تا حال نگرفته ایم.

نطق حاجی عبدالرسول خان رئیس بلدیهٔ چهاریکار

والا شان جلالت مآب والی صاحب و حضرت محترم معین صاحب و حضار محترم را از طرف خود اصالتاً ـ و از جانب اهالی وکالتاً خوش آمدید و صفاء آوردید گفته عرض میکنم ـ این اولین مکتب رشدیه است که درین سمت شمال تاسیس یافته ما اهالی ازاین نهضت فکری وغم‌خواری حکومت مقدس خود متشکر گردیده این مؤسسه را باعث افتخار خود میدانیم ـ و این روز مبارك را از بهترین روزهای تاریخی وطن می شماریم ـ خوشبختیم و خودها را مسعود و بختیار

می پنداریم که درین دورهٔ مقدس مورد الطاف حکومت ترقی خواه خویش گشته ایم بالمقابل این شفقت حاضره و خدمات متعددهٔ والاحضرتین صدر اعظم صاحب و برادران مکرم شان که بوطن عزیز خود دارند و ارشادات قیمت دار جناب حکمران صاحب شمالی که نسبت به توسعهٔ معارف بما مینماید هدیه دیگری نداریم که شایان آن همه نوازشات شان باشد .

بجزاینکه بگوئیم جان ومال واولاد ما فدای خودشان و از خاندان نجیب شان باد ، در خاتمه مغفرت روح پرفتوح اعلیحضرت شهید و کسانیکه در راه خدمت وطن جام شهادت نوشیده ـ و دوام سلطنت اعلیحضرت شاه جوان بخت وباقی زمام داران باصداقت حکومت را از خداوند خواسته ومیگوئیم :

زنده باداعلیحضرت معارف پرور ، پائنده باد ملت افغانستان .

صحبت های موجز علمی و فنی

علت بیهوشی ازیك حادثهٔ آنی :

بعد ازیك مسافرت طولانی چون میخواهید بخانهٔ خویش بر گردید قبلاً باید از معاودت خود علاقه مندان خیلی قریب را که راجع به شما در خود محبت زیاد میپرورانند مسبوق سازید چه هرگاه شمارابدون مسبوقیت بغتتاً ببینند از فرط مسرت بیهوش شده ازخود میروند وحتی احتمال مرگ هم از اوشان دورنیست همچنان است دیگر حوادث هیجان آور .

مراسم افتتاح مکتب رشدیهٔ چاریکار

یکی از شاگردان مدرسه درحال ایراد خطابهٔ شکریه

بمشترکین محترم ما...

احتراماً اطلاع داده میشود که سال هفتم مجلهٔ کابل بااین شماره خاتمه‌پذیرفته باشمارهٔ آینده سال هشتم آغاز خواهد یافت . ذوا تیکه خیال تجدید اشتراك خودرا داشته‌باشند ، لطفاً یك آن اولتر اقدام فرمایندتا سلسلهٔ ارسال مجله بنام شان قطع نشود .

« مدیریت نشریات »

ترفیع درانجمن

ع ، امین الله خان زمریالی عضو شعبهٔ ادبیات که‌یکی از سابقه دارترین اعضای انجمن وشخص فاضل ولائقی میباشندومخصوصاً درنهضت پشتوپیش قدم گفته‌میشوند بپاس خدمات خویش اخیراً بمعاونی شعبهٔ موصوف ، ترفیع یافته اند .

ما ازخداوند برای عالیقدر موصوف توفیق میخواهیم که باین حیثیت جدید مصدر خدمات خوبتری شده‌بتواند .

(انجمن)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	٥	تحت شعاء	تحت الشعاع
۲٤	»	به راضی	به رازی
»	۱۳	غوالی	غواری
۲٥		د دوی	دوی
۲٦	۲	چاپه	چابه
۳٦	۳	نشانداده اند	نشان نداده اند
»	٤	اوامر عشره	یعنی اوامر عشره
٤۱	۲	شور	شعور
٤۲	٦	یوخبرو دبل خبرو، یوه خبره دبلی خبری	
٤٤	۱	شه	سه
٥٤	۷	گیرو	گیرد
»	۱۷	ورایت	درایت
»	۲۱	هر	دهر
٥٥	۸	خسارات	خسارت
»	۱٤	لدونی	لدنی
٦۰	٦	دمزکی	ومزکی
»	۱۰	اندیشه	اندیشنه
٦٥	۱۷	وزیته	وزینة
٦۹	۱٦	سمة	سمث
۷۱	۱۸	شالوپیه	شا ـ لو ـ کیا

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم وچهارم کابل وغیره آنارا انجمن راذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷	افغانی	در ولایات ۸	افغانی	در خارج سه کلدار
۲	« « دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲	«	« ۱۴	«	ده شلنگ
۳	« « سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۱	«	« ۱۳	«	«
٤	« « چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲	«	« ۱۳	«	«
٥	« « پنجم « ۱۳۱٥	« ۸	«	« ۹	«	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در و لایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸	افغانی	
۲ -	منتخاب بوستان	« «	۲	«	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳	«	۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳	«	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲	«	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱	«	٥۰ پول
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «	۱	«	

جائزه

به اطلاع هموطنان عزیز رسانده میشود که کتاب لغت پشتو مدونهٔ « مرکه دپشتو » را که دارای و قایهٔ آیست هر که سراغ بدهد ویا آن را بانجمن بسپارد برعلاوهٔ اینکه خدمت بزرگی بزبان ملی خود مینماید انجمن ادبی هم این احسان بزرگ اورا به اعطای جائزهٔ قابل اعتنای نقدی تقدیر خواهد کرد .

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل که در ۶۰۰ صفحه و در حدود ۴۰۰ تصویر و نقشه و مناظر رنگهٔ قشنگ و زیبا در کاغذ اعلیٰ و وقایهٔ نفیس که از حیث خوبی مضامین و تصاویر و قشنگی طباعت نسبت بسالنامهٔ گذشته خیلی ممتاز است، بتازگی از طبع فارغ شده و در انجمن ادبی بقیمت های ذیل بفروش میرسد :-

پشتی چرمی	در کابل	۱۲	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۴	〃
〃 〃	〃 خارج	۱۰	شلنگ
〃 کپره ئی	〃 کابل	۸	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۰	〃
〃 〃	〃 خارج	۸	شلنگ